

گزارش اعتصاب و تظاهرات فرانسه

ن. کیانی (ص ۹)

جنبش انقلابی در فرانسه

افشای

"لتر" های
فراماسونری
در حجتیه (ص ۲۵)

گفتگو با "حسین نظری" پیرامون
جنبش کارگری و اعتصابی فرانسه
و کنگره ث. ژ. ت.

۲۱

راه

۴۰ صفحه

توده

دوره دوم شماره «۴۳» دی ماه ۱۳۷۴

دیدار و گفتگوی اختصاصی "راه توده" با رهبر "حزب ملت ایران"

قتل کریم پور شیرازی
به روایت کیهان لندن
به تاریخ دروغ
نگوئید!

ف. تنکابنی (ص ۱۸)

پرسش و پاسخ
با

دکتر "پیمان"

(ص ۲۳)

عزت الله سبحانی:

تحریم انتخابات

یعنی انفعال

(ص ۲۸)

رسوایی یورش خونین
به آذربایجان

حقایق درباره

۲۱ آذر

(ص ۸)

اتحاد نیروها، احزاب، دولت و مذهب

داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران)، در پی دو عمل جراحی دشوار که در کشور آلمان بر روی ستون فقرات وی انجام شد، به ایران بازگشت. وی چند هفته در بیمارستان بستری بود و چند هفته ای نیز خارج از بیمارستان به ادامه درمان های سرپائی ادامه داد. دردورانی که داریوش فروهر در خارج از ایران بود، فراخوان حزب ملت ایران برای تشکیل یک جبهه فراگیر، با هدف "برقراری مردم سالاری" در ایران انتشار یافت. این پیشنهاد با استقبال بسیاری از احزاب، سازمان ها و شخصیت های سیاسی ایران (در داخل و خارج از کشور) روبرو شد. داریوش فروهر، در هفته های پس از عمل جراحی و در حالیکه تحت مراقبت های پزشکی قرار داشت، یک سلسله گفتگو و رایزنی سیاسی، در چارچوب فراخوان "جبهه مردم سالاری" با برخی از فعالان سیاسی خارج از کشور داشت و چند مصاحبه کوتاه با برخی رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور نیز انجام داد.

"راه توده" علاوه بر دیدار و گفتگو با داریوش فروهر پیرامون اوضاع ایران و بررسی جنبه های اجرایی تشکیل جبهه پیشنهادی، یک مصاحبه اختصاصی (مطبوعاتی) نیز با وی انجام داد. این مصاحبه نسبتاً مشروح، عمدتاً حاوی آن نقطه نظرهای رهبر حزب ملت ایران است، که تاکنون مصاحبه کنندگان با وی، کمتر تمایل داشته اند سئوالی درباره آنها مطرح کنند. بخشی هایی از این مصاحبه را در این شماره می خوانید. (ص ۱۹)

گزارش رسیده از ایران

خطر "شورش"

کور "مردم"

(ص ۴)

ضرورت استواری بر ایمان ایدئولوژیک

تئوری های کهنه

در قالب نو

(ص ۳۴)

چهره ایران در آینه افغانستان

(ص ۱۵)

جنبش جهانی علیه امپریالیسم و لیبرالیسم اقتصادی به هم می پیوندند!

پایان دوران ناامیدی تدارک یورش توده ای

احزاب کمونیست در کشورهای اروپای شرقی و پیشاپیش همه آنها، در روسیه نیز خود گواهی است انکارناپذیر بر رشد و عملکرد تضاد های اجتماعی! اتفاقاتی در این کشورها نیز، آنچه که بعنوان برنامه جانشین توسط توده های مردم پذیرفته می شود، همانا برنامه های مبارزه با لیبرالیسم اقتصادی و جلوگیری از یورش سرمایه داری لجام گسیخته به دستاوردهای اجتماعی مردم در قرن است، که می رود تا به پایان خود نزدیک شود. پیوند جنبش ضد سرمایه داری مونوپولی و لیبرالیسم اقتصادی در کشورهای بزرگ سرمایه داری، بدین ترتیب در کنار جنبش ملی و ضد امپریالیستی مردم در کشورهای عقب نگه داشته شده، قرار می گیرد و به نقطه وحدت و اتحاد دو جنبش مترقی در دو قطب جهان تبدیل می شود: "جنبش ضد سرمایه داری مونوپولی (انحصاری) در کشورهای بزرگ سرمایه داری و جنبش ملی و ضد امپریالیستی در کشورهای عقب نگه داشته شده". مبارزه با لیبرالیسم اقتصادی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته روی همان سکه ایست، که در کشورهای آمریکای لاتین و دیگر کشورهای عقب نگه داشته شده (نظیر وطن ما) در مبارزه با برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (تعدیل اقتصادی) جریان دارد. پایگاه توده ای و نقطه اتکا توده ای ها برای مبارزه همین سنگر است!

پایان روحیه ناامیدی

هم دبیر کل ث. ژت و هم دبیر کل حزب کمونیست فرانسه در سخنان خود، که در این شماره "راه توده" منعکس است، بر نکته بسیار مهم تاکید کرده اند و آن پایان یک دوره رکود و انفعال در جنبش انقلابی و تحول خواهی است. آنها دستاورد مبارزه های اعتصابی زحمتکشان فرانسه را مهم تر از دستاوردهای جنبش ۱۹۶۸ در فرانسه ارزیابی و تحلیل کرده اند. در تائید این ارزیابی، پیش از آنکه در جستجوی اخبار مربوط به اعتصابات و تظاهرات در دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری باشیم، باید صحت این ارزیابی را در بیم و هراس و عقب نشینی سرمایه داری مهاجم جستجو کنیم. پاره ای تغییرات در حزب سوسیال دمکرات آلمان (تبلیغ نوعی گرایش به چپ در این حزب، بدنبال تغییر دبیر اول آن) انتقادات جدی به نخست وزیر فرانسه، حتی از طرف محافظ راست، که گویا با بی کفایتی و بی سیاستی خود، فرانسه را یکپارچه در برابر اروپای ماستریخت قرار داد و به برنامه لیبرالیسم اقتصادی در اروپا ضربه زد (آنها از موضع خود و نه در تائید جنبش اعتراضی و دلائل واقعی اقتصادی-اجتماعی آن، بلکه از موضع ضرورت فریب و سرکوب مردم برای اجرای این برنامه حرکت می کنند)، نخستین نشانه های حریق است، که در بورس های فرانکفورت، لندن، توکیو، نیویورک و... افتاده است. همه شواهد می گوید، که روحیه یاس و ناامیدی و پذیرش یورش سرمایه داری، بعنوان سرنوشت محتوم ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، می رود تا جای خود را به روحیه تهاجمی توده های مردم بدهد، که در نخستین گام، متوقف ساختن تهاجم سال های اخیر سرمایه داری و در گام بعدی به عقب راندن آنست! این واقعیات در سازمان ها و احزاب مترقی و چپ ایران انعکاس خود را خواهد یافت؟ آئینده به این سوال پاسخ قطعی خود را خواهد داد، گرچه از هم اکنون انعکاس آن در برخی نشریات چپ مذهبی ایران منعکس است!!

اعتصاب عظیم زحمتکشان و توده مردم فرانسه علیه برنامه تئولیرالیسم اقتصادی امپریالیسم جهانی، که همچنان بصورت جنبش اعتراضی و تظاهراتی ادامه دارد، تنها یک رویداد داخلی برای مردم فرانسه نیست و هرگز نمی توان آنرا در این حصار محدود ساخت. بسیاری از ناظران آگاه و از جمله کمونیست های فرانسه، آنرا جنبشی انقلابی در یک کشور پیشرفته سرمایه داری ارزیابی کرده اند، که مبارزه با اولیگارش مالی فرانسه را هدف قرار داده است. فرانسه، در کنار آلمان، دو قطب بسیار مهم در اروپای واحد محسوب می شوند. اروپای واحدی که بزرگترین انحصارات سرمایه داری می خواهند رهبری خود را بر آن تثبیت کنند. ضربات وارده به یکی از دو قطب این اروپای واحد، در حقیقت ضربه به مجموعه سرمایه داری انحصاری اروپاست! بر اساس همین واقعیت است، که در بسیاری از نظرسنجی های رایج در روزهای اعتصاب و راهپیمایی های اعتراضی، مردم بر نقش سرمایه داری آلمان در کنار نقش انحصارات فرانسه یاد می کردند و بدرستی بر آن می تاختند!

"راه توده" به استناد بسیاری از مطالبی که در سه سال گذشته منتشر ساخته است، پیوسته بر نقش زحمتکشان کشورهای پیشرفته سرمایه داری، برای مقابله با توطئه های سرمایه داری لجام گسیخته پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم- و بر نقشی که سندیکاها در جنبش مقاومت در این کشورها ایفا خواهند کرد، تاکید داشته است!

"راه توده" در طول این سه سال بر نکته بسیار مهم دیگری تاکید داشته است، که اکنون و در عمل درستی و صحت آن اثبات می شود، و آن برخورد با روحیه انفعالی در جنبش چپ، تا حد ترک مواضع ایدئولوژیک در سازمان های سابقا مارکسیست-لنینیست بود. سخن ما این بود و هست، که جنبش انقلابی خارج از اراده احزاب و سازمان ها و بی اعتناء به ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، به روند جهانی خود ادامه خواهد داد. ما بر این نظر، با اتکاء به مارکسیسم-لنینیسم و در دفاع از این ایدئولوژی انقلابی دوران پای فشرديم و در آئینده نیز پای خواهیم فشرديم. افشای لیبرالیسم اقتصادی در کنار نظم ترسین جهانی امپریالیستی، تاکید بر بحران ساختاری سرمایه داری در کشورهای بزرگ سرمایه داری جهان، ضرورت و گسترش موج جنبش ضد امپریالیستی در جهان سوم، تاخیرناپذیر بودن افشا و بسیج نیرو برای مقابله با برنامه های سیاسی-اقتصادی دیکته شده از سوی بنیادهای امپریالیستی و اولیگارش مالی جهان (نظیر بانک جهانی و صندوق بین الملل پول) همه و همه بخشی از وظائف توده ای ها در سال های اخیر بوده، که راه توده، در حد توان و امکانات خود به آن عمل کرده است. این مبارزه و افشاگری، بدون لحظه ای تردید، در ارتباط با برنامه های سیاسی-اقتصادی حکومت کنونی در ایران از سوی "راه توده" تحلیل و تفسیر شده است و ما به سهم خود از گسترش مبارزه با برنامه "تعدیل اقتصادی" دولت هاشمی رفسنجانی در داخل کشور و راه یافتن برخی نقطه نظرات مشابه راه توده، در برخی نشریات فارسی زبان خارج از کشور خوشحال و خرسندیم! در واقع آنچه ما بدان متعهد بودیم و هستیم، افشای یورش امپریالیسم و سرمایه داری لجام گسیخته در سال های اخیر به تمام دستاوردهای اجتماعی در کشورهای بزرگ سرمایه داری و برقراری و گسترش مناسبات استثماری با کشورهای سوسیالیستی سابق و جهان سوم (از جمله ایران) می باشد. جنبش مردم فرانسه و بویژه زحمتکشان و کارگران این کشور نشان داد، که تضادهای اجتماعی خارج از اراده این و یا آن سازمان و حزب و یا افراد رشد می کند و حوادثی نظیر ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم درعین حال که تاثیرات بسیار دردناک بر جنبش انقلابی جهان باقی گذاشت، در این واقعیت نمی تواند تغییری وارد آورد. رشد پیوسته گرایش به اهداف و برنامه های

درس هایی از اعتصابات میلیونی زحمتکشان فرانسه

- ۱- "تاریخ جوامع، تاریخ نبرد طبقاتی است". این اصل مارکسیستی یکبار دیگر درستی خود را در زمانی اثبات کرد، که بخش هایی از نیروهای سرخورده چپ به چنین درکی پشت کرده اند.
- ۲- شعار مشترک "مرگ بر تئولیرالیسم" هم نزد طبقه کارگر و زحمتکشان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و هم نزد خلق های تحت ستم امپریالیسم، ارتباط محتوای شعار مارکسیست-لنینیست را یکبار دیگر به اثبات می رساند: «زحمتکشان جهان و خلق های تحت ستم متحد شوید».
- یکی شدن مبارزه "ضد مونوپولیستی" در کشورهای پیشرفته سرمایه داری و مبارزه "ضد امپریالیستی" در کشورهای جهان سوم و "جنوب پل ارتباطی خلق ها در نبرد علیه سیاست فاشیستی کردن حیات اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری است.
- ۳- دوران افول به پایان خود می رسد. آئینده به مقاومت انقلابی خلق ها و زحمتکشان تعلق دارد.

"رابین" قربانی کند ذهنی خود شد!

گام های بلند اسرائیل

برای تسلط اقتصادی بر خاورمیانه!

چند هفته پس از ترور اسحق رابین، نخست وزیر اسرائیل، پتدریج هماهنگی های جدید بین امریکا و اسرائیل شکل می گیرد! سفر شیمون پرز، نخست وزیر جانشین و وزیر خارجه دولت رابین به امریکا و مذاکرات و رایزنی هایش با مقامات کاخ سفید نخستین نتایج ناشی از این هماهنگی های نوین را آشکار ساخته است. شیمون پرز، که هدایت اساسی مذاکرات بین اعراب و اسرائیل را در کابینه رابین به عهده داشت، اکنون فارغ از برخی اختلاف نظراتش با نخست وزیر (رابین) این مذاکرات را پی می گیرد. او در کنگره امریکا مطالبی را درباره لزوم توافق سریع با کورسوریه بیان داشت، که نمی تواند بی ارتباط با حاصل تفاهم ها و مذاکراتش با مقامات کاخ سفید باشد. او با صراحتی کم نظیر گفت، که اسرائیل برای توافق با سوریه به بزرگترین گذشت جغرافیائی حاضر است تن بدهد و این گذشت در فرهنگ دیپلماتیک چیزی نیست جز ابراز آمادگی برای پس دادن بلندی های "گولان" به سوریه برای رسیدن به تفاهم با این کشور. این سخنان روز ۱۳ دسامبر بر زبان رانده شد و متعاقب آن، وارن کریستوفر، وزیر خارجه امریکا راهی خاور میانه و کشور سوریه شد. او اعلام داشت، که پس از مذاکرات با حافظ اسد، نتایج مذاکراتش را مستقیماً به اطلاع مقامات اسرائیل خواهد رساند. بدین ترتیب، وزیر خارجه امریکا پیش از نخست وزیر اسرائیل راهی منطقه شد، تا براساس تفاهم های نوین با نخست وزیر جدید اسرائیل، دیپلماسی امریکا در منطقه را دنبال کند. ترور اسحق رابین را که مانند شیمون پرز یک ژنرال پراستاره ارتش اسرائیل بود، باید با در نظر داشت حاصل آن ترور و این دیدار و تفاهم جدید بررسی کرد!

کنفرانس اقتصادی خاورمیانه، که در واقع باید هدایت اقتصادی منطقه را به اسرائیل واگذار کند، بر ضرورت تفاهم سریع با دولت سوریه تاکید کرد. اسحق رابین و نظراتش پیرامون بلندی های گولان نظر لزوم رفراوندوم برای بازگردان آن به سوریه و تاخیر در اجرای طرح های اقتصادی مورد نظر این کنفرانس اقتصادی خاورمیانه بود. رابین باز پس دادن "گولان" به سوریه را در گرو رفراوندومی اعلام داشته بود، که برگزینی آن در حال حاضر در اسرائیل امری دشوار و حتی ناممکن است، زیرا تبلیغات اسرائیل در تمام سال های اشغال سرزمین اعراب بر بزرگ نمائی فتوحات و ضرورت حفظ آنها تاکید داشته است. فروپاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگاه انقلاب جهانی و در نتیجه آن، تضعیف گرایش های رادیکال و انقلابی در کشورهای منطقه خاورمیانه، حادثه ای بود، که پیامدهای سیاسی-اقتصادی آن ضرورت تجدید نظر در بسیاری از سیاست ها را ناگزیر ساخت. تسلط نظامی بر منطقه، جای خود را به تسلط اقتصادی-نظامی بر منطقه داد. این تغییر سیاست برای دولتمداران اسرائیل که بسیاری از آنها نظامیان ارتش اسرائیل هستند و درجات نظامی خود را به پاس شرکت در جنگ های متوالی با اعراب منطقه دریافت داشته اند، آنچنان که سرمایه داری امریکا، جامعه یهودیان نیویورک و سهامداران صهیونیست بانک جهانی و صندوق بین المللی درک کرده اند، قابل درک نبود و نیست. تبلیغات نظامی در اسرائیل طی تمام دوران موجودیت این کشور، نه تنها در میان نظامیان، بلکه در میان مردم اسرائیل، دشمنی ابدی از اعراب ساخته است. دولت اسرائیل پیوسته این دشمنی و ستیز ابدی را با مسائل قومی-مذهبی درهم آمیخته است. وجود کانون های شبه فاشیستی گوناگون در اسرائیل که تغذیه مذهبی نیز می شوند، گواه این سیاست است. اتفاقاً، ترور اسحق رابین نیز با کمک همین گروه های شبه فاشیست و معتقد به قدرت نظامی سازمان یافت. گروه هایی که سیاست نوین امپریالیسم امریکا و صهیونیسم بین المللی را برای تسلط اقتصادی بر منطقه نمی توانند درک کنند و همچنان در اندیشه کشورگشائی و رویای سرزمین بزرگ به سر می برند. اندیشه و طرز تفکری که در میان نیروهای نظامی، پلیس و امنیت اسرائیل همچنان از نفوذ بسیار برخوردار است! این سیاست با اندیشه نوین صهیونیسم و امپریالیسم امریکا و برخی قدرت های بزرگ سرمایه داری اروپا، که برای گشایش بانک مرکزی خاورمیانه لحظه شماری می کنند، تا بازار خاورمیانه را در اختیار گرفته و پول حاصل از فروش نفت منطقه را به آن سرازیر سازند، هماهنگی ندارد. رابین

قربانی این تضاد و کند ذهنی شد؟ حوادث آینده شاید برخی ابهامات را بتواند از میان بردارد، اما انتظار برای افشای حقایق پشت پرده، بیهوده و بی حاصل است!

ترور "رابین" کدام پیامدها را در پی داشت: ضربه تبلیغاتی به مخالفان باز پس دادن بلندی های سوق الجیشی "گولان" به سوریه و برداشتن بزرگترین مانع از سر راه مذاکرات و توافق بین سوریه-اسرائیل. در نتیجه، شتاب گرفتن توافق کامل و علنی با لبنان و دیگر کشورهای کوچک و شیخ نشین های ثروتمند در خلیج فارس، که باید به جزایر تحت نفوذ اسرائیل در منطقه و در همسایگی ایران تبدیل شوند و پول نفتشان را به بانک خاورمیانه بپردازند.

در مجموعه ای این چنین یفرنج است، که ساده اندیشی و عوامفریبی سران جمهوری اسلامی، با ابراز شادمانی از قتل رابین قابل تفسیر است. قتلی که نه شادمانی لازم داشت و نه غمخواری، بلکه نیاز به درک پیامدهای روندی دارد، که در منطقه خاورمیانه و در پیوند با تسلط اقتصادی اسرائیل و صهیونیسم بین المللی بر کشورهای این منطقه طی می شود! بدین ترتیب، شاید فقط بتوان گفت: رابین قربانی کند ذهنی خود شد، نه قربانی صلح!

رشد نیروهای فاشیستی در اسرائیل

ن. دنا

از زمانی که مذاکرات میان دولت اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین آغاز شد، نیروهای راست و متعصب مذهبی و شبه فاشیستی به فعالیت های جنگ طلبانه و خرابکارانه خود افزودند.

"مرتکب قتل نخواهی شد". این یکی از اصول "ده فرمان" موسی است. گرچه به اسم مذهب هزاران سال است، که انسان انسان دیگر را از بین می برد، اما این اولین بار است، که یک یهودی، هم کیش خود را، خودسرانه غیر یهودی و خائن می خواند و جان او را می گیرد.

طیف نیروهای صهیونیست ضدی فلسطینی بسیار رنگین است: ژنرال رافائیل ایتان، رئیس کل نیروهای مسلح اسرائیل، طی حمله به لبنان و کشتار اردوگاه های فلسطینی صبرا و شتیلا اکنون رهبری حزب محافظه کار افراطی "تسومت" Tsomet با ۸ کرسی پارلمانی، را به عهده دارد و خواستار اخراج فلسطینیان و اعزام آنان به کشورهای عربی است. ژنرال رحام زتوی، رئیس حزب ملت از سیاست "جان به لب رساندن" فلسطینی ها حمایت می کند و معتقد است، آتقتر فشار را بایست بر روی آنان زیاد کرد، که رفتن را به ماندن ترجیح دهند. حزب لیکود، به ریاست مناحیم بگین، فلسطینی ها و طرفداران مذاکره را رسوا و علناً حیوانات دو پا و خائن خوانده است، گروه "کاج"، به رهبری باروچ مارزل، معتقد است، که کار شرافتمندانه، خون فلسطینی ریختن است و غیره.

این نیروها گاه مستقیماً توسط ژنرال های مهاجر امریکائی تغذیه می شوند. مثل گروه "کاج" و گاه به اشکال مختلف تحت نظارت و کنترل انحصارات تسلیحاتی-صهیونیستی بین المللی اند. از زمان شروع مذاکرات و برنسیست شناخته شدن خلق فلسطین توسط اسرائیل، این نیروها علاوه بر حملات همیشگی خود به احزاب و سازمان های فلسطینی، شخصیت های صلح خواه اسرائیلی را هدف تهدیدات خود قرار دادند. اینکه پیمان صلح، در کوتاه و دراز مدت به نفع و در جهت منافع اقتصادی و سیاسی اسرائیل در خاورمیانه می باشد، در حساب کوتاه نظرانه آنها وارد نمی شود. آنها با جنگ زنده اند و از خون تغذیه می کنند.

شاید بتوان گفت که مهمترین دلیل رشد این نیروها در درون جامعه اسرائیل، فقدان کار توضیحی از طرف دولت آن کشور، در رابطه با اهداف صلح و نیز مسئله فلسطین بوده است. به ناگهان مردم خود را از دشمن "خلق جهانی و تروریست" فلسطینی به ملت برادر و پذیرش آنها در سرزمین خود، دیدند، بدون آنکه آمادگی ذهنی برای همزیستی با این دشمن سابق داشته باشند. این افراد و گروه های "غیرآماده" دقیقاً همان "پایگاه اجتماعی" نیروهای صهیونیست و شبه فاشیستی اسرائیل اند، که در انتخابات بیش از ۲۵٪ آراء را به خود اختصاص می دهد.

این نیروها که رویای تشکیل اسرائیل بزرگ، متشکل از سرزمین فعلی به اضافه "سامره" و "خودآ" و نوار غزه را در سر می پروراندند، یعنی توسعه طلبی جغرافیائی را، هنوز قادر به درک سیاست حکام اسرائیل، که در همان جهت، اما بشکل توسعه طلبی اقتصادی-سیاسی می باشند، نیستند. شایعات در اطراف آگاهی سازمان اطلاعات اسرائیل "شین بت" و اینکه از قصد سر، قصد اطلاع داشته، می چرخد. آیا صحبت از تضاد میان محافل نظامی با محافل سیاسی کشور مطرح است؟

حکومت خود را آماده سرکوب نظامی
شورش ها نشان می دهد، و مردم نگران
سرانجام این رویارویی ضد ملی هستند

شورش کور همه را نگران می کند!

آیت الله کنی، رکن چهارم "مشروع" است!

* پس از بازگشت آیت الله مهدوی کنی از لندن، در اتاق دیدار سران سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه با رهبر جمهوری اسلامی، مخدیه ای نیز، جدا از دیگران، برای او روی زمین پهن می کنند!

* هاشمی رفسنجانی با اعلام توسعه محدوده تهران، خیال دارد آراء رای دهندگان ۶ تا ۹ میلیون ساکنین شهرک های اطراف تهران را جلب کند!

* حکومت خود را برای مقابله نظامی با شورش های کور احتمالی حاشیه نشینان میلیونی تهران آماده می کند و مردم نیز نگران عاقبت رویارویی هستند، که بین نیروهای نظامی حکومت و حاشیه نشینان شهرهای بزرگ ایران و بویژه تهران بوقوع خواهد پیوست!

* مهاجران سیاسی ایران، اگر به نیروی حمایت کننده جنبش داخل کشور تبدیل شوند، بزرگترین موفقیت ها نصیب ایران خواهد شد!

* برنامه های اقتصادی امپریالیستی همچنان - علیرغم نوسانات نوبتی و فصلی - ادامه دارد و فقر و فلاکت مردم گسترش می یابد

* نه تنها نفت به تاراج می رود، بلکه مس، آهن، سیب زمینی، انواع فلزات و معادن، فرش و... نیز توسط غارتگران داخلی صادر می شود. این غارت بسیاری از روستاهای ایران را نابود کرده است

* فساد دولتی و حکومتی در مرتبه ایست، که تصویری شود به این آسانی کسی بتواند ابعاد آنرا تصور کند! ساده ترین نمایندگان مجلس و معاونان وزارتخانه ها صاحب هزاران هکتار زمین شهری و روستایی شده اند!

راه توده اخیرا نامه (گزارش) مشروحی درباره اوضاع ایران، از سوی یکی از تاریخ شناسان و محققان صاحب نام ایران، که در داخل کشور زندگی می کند، دریافت داشته است. نویسنده این نامه مشروح، که بر محفوظ ماندن نام خود تاکید داشته، از ما خواسته است، تا تهریح کنیم، که دریافت این نامه و با هر نوع همکاری مشابه با "راه توده" در آینده، رابطه حزبی و سازمانی نباید تلقی شود. ما با پذیرش این خواست و احترام به نظرات ایشان - در عین حفظ باره ای اختلاف دیدگاه های خود با برخی مطالب مطرح شده بخش هایی از این نامه مشروح را در این شماره "راه توده" منتشر می سازیم و در همینجا نیز از بوفوار کننده این رابطه صمیمانه تشکر می کنیم.

«... (امثال من، با جان سختی در این سن و سال گاه تا روزی چهارده ساعت کار می کنند، با این همه گاه در تامین معاش روزانه نیز درمی مانند! عمده کارهای فرهنگی در قبضه دولت و سازمان های وابسته به حکومت است. تنها دلخوشی من آنست، که اندوخته ای باقی می گذارم، که شاید نسل دیگری از آن استفاده کند، چرا که نسل کنونی همه چیز - حافظه تاریخی، هویت ملی و حقوق انسانی خویش - را از کف داده است، و یا بهتر است بنویسم، که از کف او ربوده اند! این نسل چنان باید بدنبال معاش روزانه بسود، که گاه فراموش می کند، کفشی به پا دارد یا نه!...

در ساخت مطبوعات چهره دیگری دیده می شود. اخیرا در یک مجله دولتی مقاله ای ترجمه و چاپ شده بود، که وصف الحال ایران است. بر اساس این مقاله، ارزش بخش مهمی از مطالعات اجتماعی و تحلیل آماری به سبک امریکائی بی اعتبار است. در این مقاله استدلال شده بود، که در امریکا چگونه روی توده های مردم کار می کنند، تا آنان را از مسیر عادی فکر کردن و تصمیم گرفتن دور کنند. آنگاه از آنان نظرسنجی به عمل می آورند! نویسنده مقاله نوشته بود، که در این سیستم قترتبدان و هدایت کنندگان حکومتی، چگونه مسلم ترین قوانین و مقررات اجتماعی را می توانند زیر پا نهاده و در عین حال توده های مردم را در برابر انواع مقررات و قوانین ستمگرانه تسلیم کنند. وصف الحالی که فقط نظرسنجی را کم دارد!... در اینجا یک شبهه می توان پولدار و یا فقیر شد، که البته اگر اولی شانس است، که پیوسته در خانه وابستگان حکومتی را می کوید، دومی شتری است، که هر لحظه ممکن است مقابل خانه مردم عادی زانو بزند! قیمت مسکن در همین ده روز گذشته (آبان ماه) ۳۰ درصد افزایش یافته است...

پلیس، مامور انتظامی، گشت و بسیجی... سخت به کار خود مشغولند. آنها چه با توده مردم و چه با عالم و عاقل یک رفتار دارند، زیرا هیچ یک از آنها به حساب نمی آیند. ما - که جای خود داریم، مسلمان های دو آتش و شناخته شده هم در امان نیستند... از عبدالکریم سروش هم نگذشتند، که از خودشان است و یا بود! چرا که گفته بود، علم حوزه ها با علم دانشگاهی تفاوت دارد. در اینجا بحث مسلمات است و در اینجا هیچ چیز مسلمی وجود ندارد. آقا را که روزگاری در تلویزیون دولتی و با حمایت حکومتی، از مسلمات مذهبی در برابر استدلال های علمی طبری دفاع می کرد، حالا از دور خارج کرده و یکی - دو شغل نان و آیدارش را از او گرفته اند. می دانید، که دولتی های خرده پا هم این روزها هر کدام سب چهار شغل دارند!...

... بسیار مختصر و با اشاره برایتان می نویسم، که از همان اوایل حکومت آقایان، ما به مدارکی دست یافته بودیم، که نشان می داد، سیاست های آیت الله کاشانی در دوره مصدق در دست تدارک است. از همان ابتدای این سیاست ۴۹ درصد تجارت خارجی ایران با انگلستان برقرار شد! طبق اطلاعات من و برخی دوستانم، این تجارت به همین شکل، دست کم تا سال ۱۳۶۵ و بلکه تا پایان عمر دولت میر حسین موسوی، به همین شکل ادامه داشت. این همان تجارتی است، که سکان آنرا فدائیان اسلام (طرفداران نواب صفوی و آیت الله کاشانی) و جمعیت موقوفه اسلامی (نزدیک ترین متحد فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی) از طریق حبیب الله عسگر اولادی در دست داشتند و تاکنون هم آنرا رها نکرده اند. اگر آنها در دولت میر حسین موسوی وزارت بازرگانی را بار کشتی کرده بودند، حالا مجلس شورای اسلامی، اتاق بازرگانی، بازار ارز، بانک ها، بنیاد مستضعفان و... را هم بار همین کشتی کرده اند و سکاندار آن باقی مانده اند. در یک اشاره برایتان بنویسم، که رئیس مجلس ناطق نوری نیست، حبیب الله عسگر اولادی است. همان که شناسا برای دولتی کردن بازرگانی خارجی به جنگش رفته بودید و حریف نشدید! در حبیب های کت و شلوارش، از عبا به دوش هائی نظیر ناطق نوری، بسیار دارد. او همین چند ماه پیش موفق شد، آیت الله آذری قمی را که ناطق نوری شاگرد سیاسی و مذهبی او هم به حساب نمی آید، از بنیاد رسالت بلند کند و به قم بفرستد و "رسالت" را برای تبدیل شدن آن به یک حزب سراسری تجدید سازمان کند، که این تجدید سازمان همچنان ادامه دارد! وقتی او بعنوان نایب رئیس مجلس اسلامی در تهران باقی می ماند و ناطق نوری را برای نمایش های تلویزیونی و زمینه سازی انتخابات آینده راهی شهرستان های دور و نزدیک ایران می کند، انسان از این همه بازی سیاسی در ایران مات و متحیر میماند! اطلاعات لازم برای قضاوت پیرامون این رابطه، پس از تشکیل دولت هاشمی رفسنجانی و خانه نشینی میر حسین موسوی را در اختیار نداریم، اما تردید نیست، که این رابطه نه تنها کاهش نیافته، بلکه در تمام عرصه های سیاسی نیز گسترش یافته است. رقبای نیز البته بی کار نماندند!

مذاکرات مخفی با امریکا در اسامات متحده عربی آنگذر وسعت یافت و مکرر شد، که سروصدای همان سکاندارانی که در بالا برایتان اشاره کردم، بلند شد و آیت الله مهدوی کنی برای شکایت و کسب تکلیف تهران را به

قابل تمقیب و کنترل نیست، زیرا عاملین سرقت ها اغلب غیر حرفه ای اند. این مقامات با غیر حرفه ای اعلام داشتن سارقین، در حقیقت به این واقعیت اعتراف می کنند، که فقر و فلاکت عمومی بر میزان سرقت ها افزوده است...

همه شواهد حکایت از ناپایداری اوضاع دارد، اما گرفتاری بزرگ آنست، که نه تشکیلی وجود دارد و نه شاخصی و حکومت نیز با تمام نیروی خود مانع رفع و دفع این گرفتاری است و در حالیکه برخی نوشته های مطبوعاتی را تحمل می کنند و فحش و ناسازی مردم را در خیابان، تاکسی، سینما و هر صف بلند و کوتاهی تحمل می کند، حاضر به پذیرش و تحمل تشکیلی و سازمان یابی نیست! حکومت خود را آماده سرکوب شورش های کور می کند و زمینه های این شورش های کور نیز بر اثر فشار طاقت فرسای زندگی به توده مردم پیوسته تقویت می شود. همه کسانی که به آینده ایران می اندیشند و خوش خیالی حکومت را برای سرکوب شورش های کور نا پایدار ارزیابی می کنند، نگران عاقبت این شورش و درگیری هستند، که معلوم نیست در صورت آغاز، تا کی و تا کجا ادامه خواهد یافت! کوتاه بینی حکومت و اندیشه منجمد بسپاری از دست اندرکاران حکومتی برای ادامه این شیوه حکومتی، هر روز بیش از روز پیش نگرانی ما را از عاقبت کار تشدید می کند. در حالی که دولت مدعی مستضعفان (محرومان) یا صدای گوشخراش اعلام می کند، هر کس درآمد کمتر از ۳۵ هزار تومان دارد، از تهران برود (البته معلوم نیست کجا؟ چون حتی در تهران ده ها هزار جوان ساده، تحصیل کرده و متخصص هر صبح که چشم می گشایند، نمی دانند چه باید بکنند و خرج روزانه شان را از کجا تامین کنند!) باید با همه طیف هایی که به عدالت اجتماعی و حفظ منافع ملی کشور علاقه دارند، کنار آمد و از وجودشان برای ایجاد یک جبهه فراگیر معتقد به دموکراسی و عدالت اجتماعی استفاده کرد...

غارت کشور

برای حفظ حمایت بازار و سرمایه داری تجاری و غارتگر داخلی و همچنین برای تامین مخارج حکومت و تامین مایحتاج روزانه ۶۵ میلیون جمعیت کنونی کشور، نه تنها نفت، مس، فولاد، سرب، روی، سنگ، بلکه پیاز، سیب زمینی، میوه، گردو، خشکبار، لباس و کفش و مقداری تولیدات صنعتی بدون ملاحظه و بی توجه به میزان مصرف داخلی، صادر می شود. همین است، که اکنون نان کیلوئی ۵۰ تومان و سیب زمینی کیلوئی ۸۰ تومان است. همه معادن و منابع ما غارت می شود و ضایعات زیست محیطی و خیمی به بار می آورد. روستاهای بسیاری بر اثر استخراج معادن از بین رفته اند، جمعیت بزرگی مجبور به مهاجرت شده اند. انفجار معادن روستاهای اطراف را ویران و خاک حاصل از انفجارها باغ ها، کشتزارها و مراتع را خشک کرده است. حکومت غارت را با کار اشتباه گرفته است.

از آنجا که نوشتن این مطالب و منتشر ساختن آن در ایران ممکن نیست، بویژه پس از حوادث اتحاد شوروی، که نمایندگان سرمایه داری راحت تر جنگ و دندان نشان می دهند- خواست امثال من این است، که اگر می توانید بخشی از این حقایق را در خارج از کشور منتشر کنید! آگاهی از عمق واقعات جامعه می تواند از تسلط کامل بیگانگان و عوامل داخلی آنها بر ایران جلوگیری کند. نباید اجازه داد محرومیت و فقر در داخل کشور موجب پذیرش هر سرنوشتی شود و سقوط دولت های سوسیالیستی سابق موجب تن سپردن مبارزان به سرنوشتی شود، که بیگانگان با دقت برای ما می خواهند تعیین کنند. نهضت را با روشنگری و افشاگری باید تقویت کرد، زیرا از بطن آن بی شک نطفه های آزادیخواهی، دموکراسی و احیای فرهنگ ملی خواهد روئید. من و دوستانم در داخل کشور این استعداد مثبت را شاهدیم.

موقعیت چپ در ایران

... در مجموع می خواهم یادآور شوم، که نهضت چپ در داخل کشور بدون پشتوانه نیست، جوانان بسیار پرتوانی در زمینه های تئوریک وجود دارند، که باید از گزند حکومت در امان باقی بمانند، تا در آینده بتوانند مشکل گشا شوند. در سراسر جهان نیز تا حدی که اطلاع ناقص من قد می دهد- دوران برزخ طی شده است و بسیاری به خود آمده اند. چپ بار دیگر و با تجربه اندوزی از اشتباهات گذشته روی پای خود می ایستد. گفتگوی چپ ها با یکدیگر پدیده بسیار مهمی است، که در اینجا هم بازتاب های عملی خود را دارد، اما انتظار تشکیلی، آنهم در اشکال گذشته را نباید داشت. چپ در ایران تجربه تاریخی حضور غیر مستقیم و تأثیرگذاری را دارد و می داند چگونه از آن بهره گیری کند... فقط می خواهم بار دیگر یادآوری کنم، که دکتر محمد مصدق نیز تنها از همین طریق توانست به موفقیت هائی برسد. او هم جز با حمایت همان طیف ناهمگونی که اطرافش جمع شده بودند، امکان موفقیت نداشت. چپ و مذهبی و ملی همگی زیر پرو بال او را گرفتند و البته او هم هنر بهره گیری از این حمایت را داشت. البته عده ای فرصت طلب هم در اطرافش جمع شده بودند، که اتفاقاً ضربه را هم سرانجام از ناحیه آنها خورد! □

قصد انگلستان ترک کرد و چندین هفته در لندن ماند. او با دست های پر از این سفر بازگشت. جناب های مرسوط به خیر استغفار او از دبیر کلی روحانیت مبارز به کنار، درباره قدرت او پس از بازگشت از انگلستان فقط همین خبر را برایتان می نویسم، که اخیراً در تمام دیدارهای رسمی و غیر رسمی سران سه قوه مقتدنه، مجریه و قضائیه با مقام رهبری جمهوری اسلامی، مخدائی نیز بصورت جداگانه برای ایشان در نظر می گیرند. جالب تر اینکه این مخدائی با فاصله از مخدائی سران این سه قوه روی زمین پهن می شود، تا مبادا به آن سه مقام حکومتی احساس برابری با ایشان دست دهد! در واقع مقام رهبر در یک سر اتاق می نشیند و آیت الله کنی در یک سر دیگر اتاق و سران سه قوه و همراهان احتمالی آنها در میان اتاق و پشت به دیوار!

نظم نوین جهانی

نظم نوین جهانی و سفارش های بانک جهانی، علیرغم همه انتقادهائی که از آن می شود، همچنان رهنمود اساسی دولت است. دولت در حالیکه تا گلو در متجارب دستگاه پرهزینه و بوروکراتیک خود فرو رفته و گرفتار انواع فساد مالی است، همچنان می کوشد الگوهای توسعه را طبق فرامین و علائق محافل سرمایه داری پیگیری کند و هر کس که با این سیاست ضد ملی مخالفت کند، خائن و ضد انقلابی معرفی می شود! فساد که دستگاه دولتی را فرا گرفته، کم نظیر است. تنها به عنوان یک نمونه و با قاطعیت برخاسته از اطلاعاتم برایتان می نویسم، که وزیر صنایع صرفاً با پرداخت رشوه به وکلای مجلس سر جایش نشسته است والا اکنون معلوم نبود، چه بلای سرش آمده بود. فقط خواستم نمونه ای از فساد فراگیر حکومتی را برایتان نوشته باشم. نمونه دیگر را هم برایتان می نویسم، تا بدانید آقایان در پشت شعار حفظ ارزش های انقلابی و اسلامی سرگرم چه کارند. در شهریور گذشته در شهر همدان ۲۷۰ میلیون تومان خرج برپانی نمایشگاه صنایع دستی شد، که فقط ۲۰ میلیون تومان فروش داشت. خودتان حدس بزنید، که از آن ۲۷۰ میلیون تومان چه مقدارش به جیب زده شد! ...

نمونه دیگری از این فساد را برایتان می نویسم: یکی از وکلای مجلس، که در گذشته خرج آمدن به تهران و اقامت چند روزه خود در تهران را هم نداشت، اکنون صاحب ۱۲۰ هکتار زمین شهری و چهار صد هکتار زمین کشاورزی در شمال ایران است و این در حالی است، که خود او از اهالی روستای جزئی در "شیب آب" سیستان است. البته این فقط بخشی از دارائی اوست، که من خبر دارم. اکنون دیگر وکیل مجلس نیست، بلکه معاون وزیر کشاورزی است! از این فساد گسترده، مردم بشدت خشمگین اند و همه جا درباره آن صحبت می شود. همه می دانند که مهره های درشت این فساد و دزدی و غارت به پاندهای سیاه و مافیائی وابسته اند و جان کسانی را که قصد مبارزه و یا افشای آنها را دارند، تهدید می کنند! بویژه اگر چهره های سیاسی مخالفت حکومت دست به چنین عملی بزنند. رفتار با مرحوم دکتر "سامی" تنها یک نمونه است!

البته همه می دانند و من نیز تردید ندارم، که هیچگاه همه درها برای مبارزه بسته نیست... پس از شورش کور مردم "اسلام شهر"، که طی آن دست کم پنجاه نفر کشته شدند، یک مانور نظامی در همان محل برگزار شد، تا از مردم چشم زهره گرفته شود. بسیاری از جوان هائی که در آن شورش شرکت داشتند، حالا به این نتیجه رسیده اند، که کارشان در غارت فروشگاه های بزرگ محلی اشتباه بود و باید از همان ابتدا به طرف تهران حرکت می کردند. (راه توده: بخشی از این قسمت نامه به منظور مراعات موقعیت نویسنده نامه حذف شده است). اسلام شهر از جمله شهرهای قارچ مانندی است، که در جنوب تهران و پس از انقلاب روئیده است و حدود سه میلیون جمعیت دارد. سهمیه های مختلف آن دارای مضارب ۳ تا ۳۵ میلیون است. جمعیت اسلام شهر به طور عمده آذربایجانی و پس از آن از مهاجران دیگر نقاط ایران است. اکنون تهران را قارچ های بزرگی از این شهرک ها احاطه کرده اند. جمعیت تهران ۶ میلیون است، اما جمعیت این شهرک ها بین ۶ تا ۹ میلیون تخمین زده می شود. این شهرک ها بسیار محرومند و در عین حال برای دولت به مسئله بسیار مهمی تبدیل شده اند. سخنان چند روز پیش رفتم جانی برای توسعه استان تهران، در حقیقت برای جذب و کسب آرا و حمایت همین جمعیت عظیم حاشیه تهران بود!! شورش کور در این شهرک ها، در حال حاضر بزرگترین نگرانی حکومت است. این احتمال آقدر قوی است، که مردم عادی ساکن تهران نیز حدس و گمان هائی درباره آن می زنند و تا حدودی نگران خشونت های کور و پیامدهای غیرقابل پیش بینی آن می باشند.

... سرقت، جنایت و انواع فساد در تهران غیرقابل کنترل شده است. سرقت آقدر زیاد است، که تقریباً مردم آنرا به عنوان یک پدیده عادی پذیرفته اند! مقامات اداره آگاهی تهران رسماً می گویند، که سرقت ها دیگر

سرمایه داری

جهان را به کجای می برد؟

لوموند دیپلماتیک (اکتبر ۹۵) ترجمه مزدک

ماهانامه لوموند دیپلماتیک چاپ فرانسه، در دوران اخیر مطالب قابل توجهی را در ارتباط با سرمایه داری بهران زده منتشر می کند. این نشریه در عین حال که نقش منعکس کننده هراس بخشی از سرمایه داری جهان شده است، و اطلاعات ارزنده ای را در این ارتباط منتشر می کند، پیوسته می کوشد از جانشین اجتناب ناپذیر سرمایه داری، یعنی "سویالیسم" سخنی به میان نیاورد. همین است، که نتیجه گیری لوموند از همه واقعیاتی که منتشر می کند، همیشه با یاس و ناامیدی از سرانجام جهان همراه است!

این نشریه در شماره اکتبر خود، سر مقاله ای را منتشر ساخت، که آگاهی از اطلاعات مطرح شده در آن را مفید می دانیم. هراس و تبلیغ ناامیدی از آینده جهان نیز، که در بالا به آن اشاره کردیم، در همین سرمقاله بخوبی آشکار است. بخش هایی از این سرمقاله را در زیر می خوانید:

«... به هر سو می نگریم شالوده های دولت و جامعه به لرزه در آمده اند، تمامی جهان با پیامدهای هولناک ناشی از فروپاشی ناگهانی نظام سیاسی روبروست، که پس از جنگ دوم بر جهان حاکم بود. بدین می مانند، که نیروی تفکر خویش را از دست داده ایم، چرا که ژرفنای میان فریافت هایمان و واقعیتی که در پی درک آنها هستیم، پیوسته فراختر می شود... دگرگونی های سترگ فنی، بی ثباتی مزمن اقتصادی و سلسله بی گسست فاجعه های طبیعی، جهان را در معرض سقوط به ورطه آشوب قرار داده و هرج و مرجی ناعلاج (!) را گسترش داده است. پیامدهای این وضعیت آشکارند: افزایش جهش واز نابرابری ها، سردی و سنگدلی بی سابقه اجتماعی، اشکال جدید فقر و تبعیض، سیاست گریزی، خردستیزی، ملیت باوری، بنیادگرایی، بیگانه آزاری و موعظه مباحث اخلاقی، بشکلی همزمان!... رسانه های گروهی در آستانه تخریب پایه های عملکرد قدرت سیاسی اند و بدین سبب ستیزی سخت میان سیاست و رسانه های گروهی درگیر شده است... بازارباوری همه چیز را تابع عملکرد قوانین خود کرده است. در این روند، بازارهای مالی (الیگارش مالی) نقش تعیین کننده را ایفا می کنند. این بازارها که تمامی جهان را دربر می گیرند، بی وقته در کارند، بی واسطه و تهی از ماده اند و از این رو تک آوران صف مقدم نظام جهانی شده اند و پدیده بنیانی عصر ما گشته اند.

در مرکز این نظام نوین جهانی "پول" قرار دارد... جهانی که در آن ۲۰ درصد از فرادستان ۸۰ درصد از نقدینه ها را در اختیار دارند، در حالیکه سهم ۲۰ درصد از فرودستان جهان فقط ۵ درصد نقدینه هاست. جهانی که در آن مجموع مبادلات در بازارهای مالی تقریباً پنجاه برابر ارزش کالاهاست، که در بازارهای بین المللی مبادله می شوند. رهبر کنونی جهان، یعنی "بازار"، که سرسختانه در پی معاملات موعده دار و سودهای برق آساست، قادر نیست به آینده انسان ها و محیط زیست بیاندیشد، رشد شهرها را برنامه ریزی کند و در مبارزه با از هم گسیختگی های اجتماعی تدبیری بیاندیشد...

علیرغم همه آنچه که گفته شد، بسیاری از شهروندان در جستجوی معنی و مفهومی برای زندگی خویشند. بسیاری اکنون درک می کنند، که داشتن هدف مشخص و چشم انداز مشترک یک ضرورت است!... با چه توشه فکری می توان چنین جهانی را درک کرد؟ منطق غالب بر روند تحولات کنونی چیست؟ با کمبود اطلاعات و داده ها روبرو نیستیم، به عکس برحجم اطلاعاتمان هر لحظه افزوده می شود. افزون بر این، گسترش دامنه رسانه های گروهی و شبکه های جهانی مخابرات امکانات جدیدی را برای بهره گیری خلاق از اوقات فراغت و استفاده از دانسته هایمان را فراهم آورده اند. در حقیقت جهانی نوین می توانست شکل بگیرد، اگر با تهاجم مخوف "بازار" در هیات نیروی تمرکز یافته سرمایه روبرو نبودیم. نیرویی که می تواند تمامی آنچه را توان غنا بخشیدن به زندگی را دارد، در خدمت سود قرار می دهد. کافی است این ارقام نجومی را یکبار دیگر مرور کنیم: براساس آمار رسمی، در فرانسه سه میلیون بیکار از طریق دریافت صدقه بیکاری و یک میلیون از راه کمک های اشتغال مجدد امرار معاش می کنند. داده های آماری رقم واقعی این خیل عظیم را تا ۵۰ میلیون نفر تخمین می زنند. آنها طرد شدگان از جامعه به حساب می آیند. همین است، که هر لحظه بر تعداد کسانی که به پایان عصر خوش بینی تاریخی پی

می برند، افزوده می شود. آنها می بینند، که جهان به سوی آینده ای سراسر فراژدی و فاجعه می رود. سیاستمداران آشکارا دیگر توان حل مشکلات را ندارند و نارضانی توده ها بار دیگر در حال اوج گیریست!

(لوموند در اینجا با تبلیغ یاس عمومی، از اشاره به رشد اندیشه ضرورت تحولات انقلابی جهان، در میان همان هایی که به پایان عصر خوش بینی تاریخ رسیده اند، می گریزد و در عوض، نسبت به اوج نارضانی توده ها هشدار می دهد! اعتصاب عظیم و تاریخی کارگران، زحمتکشان و توده مردم فرانسه در اعتراض به یورش سرمایه داری به دست آوردهای مبارزات اجتماعی مردم این کشور در قرن جاری، در عین حال که بخشی از ارزیابی لوموند را تأیید میکند، بر تبلیغ روحیه یاس و ناامیدی نیز خط بطلان می کشد!)

حاج محسن رفیق دوست، متهم پرونده

۱۲۳ میلیارد تومان دزدی است!

نشریه داخلی، که بعنوان جانشین نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" در تهران انتشار می یابد و ناشر افکار اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویی و فارغ التحصیلان دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی می باشد، در سومین شماره خود، حاجی "محسن رفیق دوست"، رئیس بنیاد جانبازان و مستضعفان را یکی از متهمان پرونده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی اعلام داشت. این نشریه ضمن اشاره به اعدام فاضل خداداد، متهم ردیف اول پرونده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی نوشت: «... محسن رفیق دوست، رئیس هیات مدیره بنیاد مستضعفان و جانبازان از نظر مردم و به روایت استاد در این پرونده متهم است. وی در جریان اختلاس، مبلغ ۱۵۰ میلیون تومان به فاضل خداداد و برادرش کمک می کند و فاضل خداداد، با پول های اختلاس شده از بانک صادرات املاک زیادی را از بنیاد مستضعفان خریداری می کند و در یک معامله دیگر به دستور آقای رفیق دوست دو دستگاه رولز رویس به قیمت سیصد میلیون ریال؟! در اختیار بهروز یارخدانی، متهم دیگر و فراری باند اختلاس قرار می گیرد. متأسفانه نقش محسن رفیق دوست در جریان اختلاس از نظر حقوقی و قضائی از سوی دادگاه مورد رسیدگی قرار نگرفت و به عنوان مطلع به دادگاه احضار شد و در پایان تیرش (!) گردید. دستگاه قضائی به این سؤال تاریخی و به حق مردم، که نقش ایشان در این پرونده چه بوده است، پاسخی قانع کننده نداده است... پرونده اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی زمانی تکمیل خواهد شد، که نقش ایشان بدون هیچ گونه ملاحظه ای در بوته قضا قرار بگیرد...»

مگر شرایط حکومت نظامی است؟

نیروهای انتظامی حکومت از برگزاری مراسم ۱۶ آذر توسط اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویی جلوگیری کرد. این مراسم قرار بود با راهپیمایی همراه باشد، اما در روز برگزاری این راهپیمایی، نیروهای انتظامی دانشگاه تهران را محاصره کرده و از انجام آن جلوگیری کردند. نشریه داخلی طی سرمقاله ای، تحت عنوان "پیام دانشجوی بسیجی" در این باره نوشت: «... روز ۱۶ آذر قرار است (این سرمقاله روز ۷ آذر منتشر شده است) دانشجویان بسیجی با برگزاری راهپیمایی دفاع از ارزش های انقلاب، بر آزادی، عدالت و تحقق اصول و قوانین اسلامی تأکید نمایند. شایان ذکر است، که به همین مناسبت دانشجویان خواستار مجوز رسمی از وزارت کشور جهت برگزاری تجمع مردمی-دانشجویی در روز ۳۰ آبان شده بودند. وزارت کشور با این مجوز موافقت کرد، اما ۲۴ ساعت قبل از برگزاری مراسم این مجوز لغو شد و در روز موعود بجای تجمع دانشجویان و مردم، عده کثیری از نیروهای انتظامی و خودروهای آنان در محل تجمع کردند و دانشجویان نیز تجمع خود را به داخل دانشگاه کشانند... پسون آنکه بخواهیم به دلائل این تغییر بپردازیم، متذکر می شویم، لغو برگزاری یک تجمع، که قرار بود از سوی دانشجویان بسیجی و یک تشکل اسلامی، که به لحاظ قوانین کشوری، دارای پروانه فعالیت از همین وزارت کشور می باشد، برگزار شود، حامل چه پیامی است؟ اصولاً برگزاری چنین تجمع دانشجویی، یک حق طبیعی و قانونی است، که فقط در شرایط حکومت نظامی می تواند برگزار نشود! این در حالی است، که گروهی (انصار حزب الله) بدون محلولیت هر روز دست به راهپیمایی و تظاهرات و اعتراض در سطح شهر تهران می زنند...»

آیت الله کنی حاضر نشد علیه شریف امامی اعلامیه بدهد!

آنچه را در زیر می خوانید به نقل از کتب نوری زاده (خبرنگار روزنامه اطلاعات در زمان انقلاب) است:

۱- ... اوایل شهریور بود که آقای "معلانی" و "مروارید" و "مولائی" را در مدرسه سپهسالار دیدیم. آمده بودند کنی را زیر فشار بگذارند، که اعلامیه ی تند و تیزی علیه شریف ام می بعد. ولی کنی می گفت: مهندس پسر شریف العلماء است. تازه اگر او نبوده آقای بهشتی ما به آلمان نمی رفت، فقط امضای حاج آقا احمد خراسانی که کفایت نمی کرد....!

۲- ... دکتر دامغانی در دانشکده الهیات خیلی به و (دکتر مفتاح) محبت می کرد. از یزد که آمده بود، آه نداشت که با آنکه سردا کند. به کمک دکتر بعد از اتمام درس حوزه در دانشکده فوق لیسانس و دکتر گرفته بود و حالا دوست داشت به جای عیجت الاسلام دکتر صدایش بزند. امامت مسجد قبا به او امکان نمی داد از سنگر مستحکمی سخن بگوید. من باورم نمی شد، که آنگونه در برابر "فرخ رو" ("فرخ رو پارس"، زیر آموزش و پرورش در زمان شاه و تنها زن دولتمداری که در جمهوری اسلامی اعدام شد، تا با همه خاطراتش از روحانیون مرتبط با وزارت آموزش و پرورش در زمان شاه به زیر خاک برود)، خم شود. توی تصویر خیلی ها بودند. این تصویر توسط دختری که با نوری زاده در جریان یک راهپیمایی خورا تظاهرات طرفداری از قانون اساسی که در سال ۵۷ و در زمان شاهپور بختیار ترتیب داده شد دوست شده، در اختیار او قرار می گیرد. پسر دختر سرهنگ ساواک است و در شعبه مربوط به روحانیون مرتبط با ساواک کار می کرده و به همین دلیل دسترسی به عکس داشته است. دختر به توصیه پدرش این عکس را که منحصر به فرد بوده در اختیار نوری زاده می گذارد، تا او با استفاده از روابط و آشنائی که با روحانیون داشته، آنرا در برابر نجات جان پدرش به "مفتاح" تحویل بدهد و امان نامه جانی بگیرد!

نوری زاده ادامه می دهد: «... تصویر را (در مسجد "قبا") روی میز می گذارم و مستقیماً به چهره اش نگاه می کنم. در یک لحظه رنگ به رنگ شدن، غضب، وا رفتن و سرانجام عرق کردنش را می بینم. حالا موقع خرف زدن است. آهسته آنچه را که به تو وعده داده بودم، به او می گویم. کلمات من انگار آب خنکی است، که بر چهره او می ریزد و با نوعی تردید می پرسد: مطمئن هستید، که این تصویر منحصر به فرد است؟ سر تکان می دهم.»

پدر دختر علیرغم وعده های "مفتاح" و سوگندی که با نهادن دست بر روی قرآن خورده بود، سرانجام اعدام می شود! دکتر مفتاح نیز در جریان ترورهای پس از پیروزی انقلاب به طرز بسیار ماهرانه ترور شد! □

(بقیه از ص ۸)

یک نماینده از بانک. سر تپ پوره شمی به ستاد تلفن کرده بود، که ما پول نداریم و شدیداً به اسکناس نیاز داریم و قرار شد که من این پول را به پوره شمی برسانم و اوضاع را نیز ببینم و به شاه و رزم آراء گزارش دهم... دانما تیر هوائی خالی می کردند و باز هم به دنبال طرفداران پیشه وری بودند و آنها را از خانه هایشان برون آورده و خود آنها اعدامشان می کردند. در کنار خیابان ها جسد اعدام شده ها زیاد دیده می شد و حدود ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نفر را اعدام کرده بودند... اهالی تبریز از ترس کشتار تا بستان آباد به استقبال ارتش آمده بودند... بنابراین مسئله تصرف آذربایجان جدی نبود و اگر جدی بود با توجه به مواضع قاتلان کوه و کوه های عجیب آن، ده لشکر هم نمی توانست آنجا را تصرف کند. البته تعدادی از فرقه ای ها با دسته های کوچک تفنگدار به کوه ها رفته بودند، که توسط چریک های دولتی آذربایجان (تفنگچی های ذوالفقاری) دستگیر و زندانی و اعدام شدند...

فرمانده دژبان، اهل تبریز و سرهنگ ۲ یا سرگرد بود و در شهر نفوذ زیاد داشت. او صریحاً به من گفت که من همه فرقه ای ها، حتی خانواده هایشان را می شناسم و لیستی تهیه کرده بود، که بر همین اساس حدود ۲۰۰۰ نفر را تیرباران کرده بودند.»

* ذوالفقاری ها در زنجان متنفذ بودند و ایل ذوالفقاری تحت امرشان بود. آنها در واقعه آذربایجان در بیرون راندن طرفداران پیشه وری فعالیت بسزایی کردند. یکی از برادران ذوالفقاری به نام محمد ذوالفقاری، که قره رشید و بلند قتی بود، مدتی شهردار تهران شد. یک دوره هم سفیر ایران در افغانستان بود و بعداً سناتور شد. ذوالفقاری ها املاک زیادی در استان زنجان داشتند و با فرح نسبت سببی داشتند. آنها شدیداً ضد کمونیست بودند. (فردوست)

یک روزنامه نگار ایرانی بنام "علیرضا نوری زاده"، اخیراً بخشی از خاطرات خود را در مهاجرت منتشر ساخته است.

این خاطرات مربوط به حوادث آخرین سال رژیم شاهنشاهی و برخی تماس ها و آشنائی های روزنامه نگار (علیرضا نوری زاده) با روحانیونی است، که بعد از پیروزی انقلاب بر مسند قدرت نشستند. چند صفحه ای از کتاب نیز به دستگیری و اعدام ژنرال های شاهنشاهی و برخی مقامات دولتی دربار پهلوی، نظیر "هویدا"، اختصاص دارد. اشارات بسیار کنگ نویسنده به دلائل خروجش از ایران، که ظاهراً به دوران بعد از کشف کودتای "نوروز" بازمی گردد، نیز بخش بسیار اندکی از کتاب را دربر می گیرد. کتاب مورد بحث "ما بچه های خوب امیریه" نام دارد و در ۱۸۹ صفحه در لندن و لس آنجلس چاپ شده است.

علیرضا نوری زاده، که اکنون مقیم لندن است، پیش از انقلاب چند سالی در روزنامه اطلاعات و مدت زمان کوتاه تری در تلویزیون دولتی کار کرده است. کتاب وی آمیخته است از روایات و مناسبات عاشقانه نویسنده در گرما گرم سال انقلاب (!) و حضورش در بزم های شبانه مرید و مرادی (درویشی) با همه مناسبات رایج در آن ها و سپس مناسباتی که با برخی روحانیون ایران، در عین مناسبات با برخی از مقامات شاهنشاهی، داشته است. این مناسبات تو در تو و تشرعاشقانه ای که نویسنده، به سبک پاورقی های عاشقانه مجلات "زن روز" و "جوانان" زمان شاه، برای بیان رویدادهای یک انقلاب عظیم برگزیده و همچنین طفره رفتن از ذکر دقیق نام افراد و... چنان دست به دست هم داده است، که اگر خواننده کتاب به خاطرات و یادمانده های ذهنی خودش مراجعه نکند بهره گیری از همان چند خاطره و دیدار نویسنده نیز به آسانی ممکن و قابل استناد نیست! البته در این میان، نویسنده تا آنجا که در توان داشته از تسویه حساب با همکاران و رقبایش در روزنامه اطلاعات غفلت نکرده است و هر کجا که به زعم خودش فرصت را مناسب تشخیص داده نیز در حمله به حزب توده ایران از دیگر توده ای ستیزهای حرفه ای عقب نمانده است.

در میان انبوهی از پراکنده نویسی ها، بد سلیقگی ها و عاشقانه نویسی های نویسنده، که اگر لازم باشد، می توان همه آنها را در یک غربال ریخت و پس از چند تکان محکم، یک گزارش خوب ۱۰ تا ۱۵ صفحه از آن بیرون آورد، چند نکته خبری قابل توجه و افشا کننده در ارتباط با حوادث امروز ایران وجود دارد، که انگیزه مطالعه دقیق و دشوار کتاب نیز توجه به همین نکات بوده است. این نکات مربوط به مناسبات قدیمی نویسنده با برخی روحانیون ایران است، که اکنون سکان رهبری را در جمهوری اسلامی در اختیار دارند. از جمله این روحانیون، آیت الله "محمد رضا کنی" است، که پس از ۱۶ سال رفت و آمد بی سروصدا به انگلستان و بازگشت به ایران، سفر اخیر و برخی ملاقات هایش در لندن به مطبوعات کشیده شد. با آنکه استعفای آیت الله کنی از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز و اعلام آن توسط خود وی در لندن، تا مدتی مهمترین خبر مربوط به سفر وی به لندن قلمداد می شد، اما سرانجام افشای خبر ملاقات پنهان وی با مهندس شریف امامی (لواءعظم فراماسویری ایران) در صدر اخبار مربوط به وی قرار گرفت!

از میان چند خاطره قابل توجه علیرضا نوری زاده در کتاب "ما بچه های خوب امیریه" - روایتی تازه از انقلاب - دو نکته مربوط به آیت الله کنی و آیت الله مفتاح را بمناسبت افشای ملاقات آیت الله کنی با مهندس شریف امامی و مناسبات برخی روحانیون دیگر با مقامات شاهنشاهی برگزیده ایم. نوری زاده در حالیکه با صراحت از آیت الله کنی در کتابش نام می برد و به نوعی او را یک روحانی واقع بین (در ارتباط با مقامات شاهنشاهی) معرفی می کند، از ذکر نام دکتر "مفتاح" طفره می رود، در حالیکه فقط کافی است کتاب با محفوظات ذهنی مطابقت داده شود، تا نه تنها این نام، بلکه بقیه اسامی سانسور شده کتاب نیز استخراج شود.

جنايات شاه در آذربايجان افتخار نيست!

کيهان لندن در رويای حمايت دلخواه!

کيهان لندن در کسوت پرچمدار تنگ و نفرتي، که محمد رضا شاه در ايران از خود باقي گذاشت، سالي يکبار بمناسبت ۲۱ آذر در صفحه اول خود، از افتخارات لشکرکشی و خونريزي ارتش شاهنشاهی در آذربايجان ايران ياد می کند. امسال نيز با امضای «حيات تحريره» چنين کرده است. حيات تحريره دربارہ آن جناياتی که در آذربايجان انجام شد، چنين می نویسد: «...ايستادگی شاه، همت ارتش ايران، بازی ماهرانه احمدقوام (قوام السلطنه) و سرانجام غيرت مردم آذربايجان اينها همه دست به دست هم داد، تا حمايت امريکا تاثير دلخواه را به بار آورد. (اشاره ای به اسبابی که برای آن حمايت دلخواه بايد اکنون هم فراهم شود!) اهميت آزادی آذربايجان و کردستان در سال هائی که از پی آن آمد، از یک سو در تبليغاتی گم شد، که دريغاً گهگاه روزهای بزرگ تاريخ ميهن ما را به سطوحی پائين کشيدند، که هرگز در خور آن روزها نبود (انتقاد به شاه و دربار!) و از سوی ديگر به وسيله نيروهای چپ ناپايز و حتی اقدامی سرکوبگرانه قلمداد می شد، که با سلطه فرهنگي خویش، اتساف سياسي را به دلخواه خود می ساختند... از اينرو بزرگداشت ۲۱ آذر بايد با دو نگاه توأم باشد: نگاه درست به گذشته تاريخی و نگاه با مسئوليت به امروز سياسي (همان حمايت دلخواه که بدان اشاره کردیم).»

ببينيم آن افتخار درباری، که کيهان لندن معتقد است در بزرگداشت آن کوتاهی شده، کدام است. ما در زیر قسمتی از اشارات تاريخی زنده ياد «آگاهی»، عضو کمیته مرکزی حزب توده ايران را می آوريم، که از جمله قربانيان بنام قتل عام زندانيان سياسي توسط جمهوری اسلامی است و خود نه تنها آذربايجانی بود، بلکه شاهدهی زنده از جنايات دربار شاهنشاهی در ۲۱ آذر بود.

بخش هائی از گزارش مستندی را که پس از پيروزی انقلاب بهمین به نقل از خاطرات یکی از شاهدان روزهای افتخارآفرين برای دربار شاهنشاهی و کيهان لندن، تنظيم و در مجله دنيا منتشر شد، در ادامه می آوريم. برای آنکه آتايان منتظر حمايت دلخواه امريکا ننويسند و يا نگویند، ما از قول خودی ها چيزهائی را منتشر ساخته ايم، به نقل از خاطرات ارتشبد فردوست نيز (که لحظه به لحظه در کنار شاه و در جريان حوادث آذربايجان بوده) نوشته ای را نقل می کنيم. شايد تحريرکنندگان افتخارات ۲۱ آذر در کيهان لندن پس از خواندن اين مجموعه در کنار هم، کمی به خود بيايند و اگر جسارت پوزش خواهی از یک ملت را ندارند، لااقل خجالت کشيده و اين افتخارات را همراه صاحب آن «محمد رضا» به خاک بپايند!

ويروانی و خون و مرگ

... صبح بود، ساعت از ده گذشته بود. تيراندازی ادامه داشت. از سوی فدائيان فرقه دفاعی صورت نمی گرفت. تمامی نعلش هائیکه اينجا و آنجا افتاده بود، متعلق به فدائيان يا طرفداران فرقه بود... از کاروانسرائی که عهده زيادی مهاجر قفقازی در آن زندگی می کردند، مردی را بيرون کشيدند. دو نفر از چپ و راست بازوهای او را گرفته بودند و نفر سوم لوله تفنگ را به پشت او چسبانده بود و چند نفر در پشت سر آنها حرکت می کردند... کودک ۵ ساله ای از کاروانسرا بيرون آمد و به دنبال جمع دوید. گریه می کرد و داد می کشيد و پدرش را می خواست: «...او منيم دده مدی...اوتی اتورون...دده را کديرسن...» چند نفر بچه را گرفتند و از پاهایش چسبيدند. پاهای او را بنو سوی مخالف کشيدند. پسرک مجال نيافت بداند چه کارش دارند می کنند، که او را دو نیم کردند. يک پايش با نيمی از امعاء و احشاء به سوتی و سروسينه اش طرف ديگر پياده روی پرت شد. اسير نفهميد که پشت سرش چه اتفاقی افتاده است.

... صدای گلوله از سوتیکه مرد را می بردند به گوش رسيد. کاروانسرا همچنان پر از خرت و پرت و آت و آشفال بود. زنها به خاک افتاده بودند و شيون می زدند... دويدم بيرون و دويدم به سوتی که اسير را بردند و از

جانی گذشتم که پسرک را پاره کرده بودند و خون او بر خاک ريخته بود و می دويدم. در پياده روی، بر روی خاک جنازه آن اسير را ديدم و خطی خونين که از وسط خيابان به پياده روی، به همانجا که پسر اسير افتاده بود، کشيده شده بود. عابران به نعلش او نگاه می کردند و می ترسيدند دور می شدند.

صدای گلوله ها می آمد، به خيابان اصلی رسيدم، رفتم به طرف ميدان شهرداری، جنازه ها اينجا و آنجا افتاده بودند... با عده ای در جان پناه دکانی کيب هم ايستاده بوديم. تانک که به سوی خيابان منصور رفت، ما از جان پناه بيرون آمديم و جماعتی آن خانه را غارت می کردند و جاويد شاه می گفتند. جنازه مردی افتاده بود، که شکمش پاره شده بود. لباسی به تن نداشت. سرش که به داخل جوی آريزان بود عابران وسط خيابان را می نگرست و مرا هم ديد که نگاهی پا کردم. به شکم دريده اش و پاهایش که در پياده روی بود و از هم فاصله داشت نگاه کردم. به آلتش که بريده شده بود و چشمانش که باز بود و عابران وسط خيابان را می نگرست و مرا هم می ديد، نگاه کردم. دهانش باز مانده بود و دندان هایش پيدا بود و به هم کليد نشده بود... لنگی به مرد افتاده می زدند و جاويد شاه می گفتند... دکانها بسته بود و نعلش ها همه جا پراکنده، هوا گرچه آفتابی، اما سرد بود. و نعلش ها برهنه و در سایه ديسوارها و زیر درختان و درحاشيه خيابان و در وسط خيابان افتاده بودند و تکان نمی خوردند و تانک ها بعضی ها را له کرده بودند و کله را ترکانه بودند و رفته بودند به سوی خيابان منصور. پی در پی اسيران را می آوردند و به سوی خيابان منصور می بردند و صدای تيراز آسوی می آمد... اسيران را می بردند به سوی باغ های بيرون شهر، آنجا زندان نبود، درخت زارها بود و ييبان بود... از خيابان منصور گذشتم. نعلش ها همچنان بود و هوای پائيزی بود و من سردم شده بود... از سر خيابان تربيت گذشتم و به سوی ارک رفتم. پياده روها خلوت تر شده بود. آفتاب پائيزی کم سو بود و برگها در پياده روی ريخته بود و درختان غريان بودند... کاميون هائی پر از آدم از وسط خيابان می گذشتند. بعضی ها مسلح بودند و تاورهای فشنگ بر سينه و پهلوهایشان ديده می شد که داد می زدند «جاويد شاه»، به فارسی داد می زدند. زنهائی با آنها بودند، با آرايش های تند و سروسينه غريان و هوا سرد بود. روزنامه را به سوی پياده روها می گرفتند. با حروف درشت نوشته بود «... ارتش شاهنشاهی از قافلانکره گذشته است...» به سوی ارک رفتم و آنطرف ها شلوغ بود و کاميونها ترسيده به فردوسی بر می گشتند. ساری رحيم آن بالا بود و تيراندازی ادامه داشت و مردان مسلح از هر سوی ارک آن را محاصره داشتند و بر فراز ارک پرچم فرقه، که از قدیم و از ماه ها پيش در اهتزاز بود... باغ گلستان آنطرف بود و صدای تيراندازيها از آنسو می آمد... در مغازه همچنان نيمه باز بود. یکی می آمد بيرون و یکی تومی رفت. از جلو مغازه رد شدم. صدای جيج زنی به گوش می رسد، که داخل دکان بود و فرياد رسی نبود. از سر تربيت رد شدم و فرياد آن زن گم شد...

(دنيای شماره ۴ سال ۵۸ - ح. ص. ن)

(دنيا شماره ۴ سال ۵۸ نقل از مقاله "عبدالاحسين آگاهی" درباره ۲۱ آذر):

...دوگلاس، قاضی آمريکائی - همان آمريکای امپرياليسم که خود مسبب عمده همه اين جنايات بود- بشنويد. او پس از ديدار از آذربايجان نوشت: «ارتش ايران در مسير خود آثار خشونت بر جای گذاشت. ريش دهقانان را آتش زدند، به ناموس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، خانه ها را به غارت بردند، دام ها را دزديدند. ارتش از زیر هرگونه کنترل بيرون رفت... به غارت مردم غيرنظامی پرداخت و کشته ها و ويروانی ها پشت سر نهاد: زندان ها مملو از آذربايجانی های بی گناه است، چوبهای دار و اعدام فراوان است. با ناسيوناليستهای نيز بدرفتاری می شود. دهقانان بيچاره را که به دمکرات ها ابراز علاقه کرده بودند در معرض تعقيب و توهين قرار دادند. يک دهقان پير آذربايجانی به ما چنين گفت: مال و جشيت ما را پايمال کردند، آثار اين حوادث جگر سوز هرگز از خاطر آذربايجانی ها زوده نخواهد شد...»

ارتشبد فردوست (جلد دوم خاطرات):

«... به هر حال با طرح آمريکائی ها تيزتر شد، که محمد رضا با ارتش به آذربايجان حمله کند... روز ۲۲ آذر ۱۳۲۵، محمد رضا به من گفت: «امروز يک هواپيما قرار است به تبريز برود و برای ارتش پول ببرد. تو هم با آن هواپيما برو و پس از ۴۸ ساعت مراجعت کن و وضع را برای من و رئيس ستاد (رزم آراء) تعريف کن!» من با هواپيما حرکت کردم. در هواپيما ۵ ميليون تومان پول بود و

گزارش ویژه "راه توده" از اعتصاب عظیم فرانسه
ن. کیانی

اعتراض انقلابی مردم فرانسه به نئولیبرالیسم اقتصادی

در تاریخ ۲۶ اکتبر ۹۵ ژاک شیراک، نخست وزیر فرانسه، با شعار الویت دادن به مبارزه با بیکاری، به ریاست جمهوری انتخاب گردید. او یک روز پس از ملاقات با "هلموت کهل"، صدر اعظم آلمان، در یک پیام تلویزیونی چنین اعلام کرد: "برای آنکه فرانسه بتواند به بازار اروپا وارد شود، مهار کسر بودجه آن ضرورت دارد. من آگاه هستم، که چنین امری مورد پسند مردم نیست، اما ما باید اعتماد بازار را جلب کنیم".

بلافاصله پس از انتشار این پیام، حزب کمونیست فرانسه سیاست جدید "ژاک شیراک" را بعنوان یک چرخش بزرگ و خطرناک محکوم کرد و آنرا زیر پا گذاشتن کامل وعده های انتخاباتی رئیس جمهوری اعلام کرد. حزب کمونیست ضمناً خواستار انجام رفراندوم فوری و نظرخواهی عمومی نسبت به سمت گیری سیاسی جدید ژاک شیراک گردید.

از فردای آنروز یک سری تغییرات سیاسی آغاز شد. کابینه آلن ژوپه، نخست وزیر، استعفا داد و کابینه دیگری معزوف به "ژوپه دوم" از مجلس رای اعتماد گرفت. وزرا تغییر کردند و برخی اخراج شدند و بجای آنها وزرای دیگر از محافل و جناح های اولترا لیبرال بکار گماشته شدند، تا بتوانند باصطلاح با تحرک بیشتری اصطلاحات را تحقق بخشند. دولت خود را برای وارد آوردن ضربات سنگین به جنبش کارگری و دستاوردهای اجتماعی مردم به نفع گروه های بزرگ مالی، آماده می نمود. تغییرات مسود نظر دولت بر روی چند محور اساسی متمرکز گردیده بود:

۱- تغییر سیستم تامین اجتماعی

اساس تغییرات، باصطلاح اصلاحات در سیستم تامین اجتماعی، بر این استدلال قرار داشت، که دولت قادر به تامین کسر بودجه صندوق تامین اجتماعی نیست و برای پر کردن آن نیز چاره ای نیست، که مزدبگیران فشارهای بیشتری را تحمل کنند. چاره اندیشی های دولت عبارت بود از طولانی تر کردن دوران کار برای استفاده از مزایای بازنشستگی برای کارمندان و کارگران از ۳۷ سال به ۴۰ سال. کسری صندوق تامین اجتماعی باید مطلقاً از بودجه خانواده ها تامین گردد (سهم کارفرمایان ۵ میلیارد فرانک سهم کارگران و مزدبگیران و بازنشستگان ۵۵ میلیارد فرانک). میزان و درصد پرداخت بیمه های درمانی کاهش یابد و رقابت و خصوصی سازی به عرصه بهداشت و درمان راه یابد، اداره صندوق تامین اجتماعی از سندیکا به دولت انتقال یابد، از هزینه های بیمارستان ها کاسته شود، بخشی از معاینات های مالیاتی افراد کم درآمد لغو گردد و سطح باز هم پائین تری از درآمدها مشمول مالیات گردد.

۲- شرکت راه آهن و مترو

برای تامین زیان های شرکت راه آهن و مترو دولت قرار دادی را با زوسای این شرکت، برای امضا آماده نمود. از جمله مفاد این قرارداد عبارت بود. از تعطیل بخش هایی از خط راه آهن غیر سودآور، که موجب بیکاری بخش بزرگی از کارگران می گردید، پایان دادن به رژیم ویژه بازنشستگی کارگران راه

آهن و یکسان کردن آن با ۳۷٫۵ و ۴۰ سال دیگر بخش های عمومی و خصوصی، بلکه کردن دستمزدها و یک سری تدابیر محدود کننده دیگر.

۳- دولت همچنین برنامه خصوصی سازی شرکت تلفن پست و سایر بخش های خدمات عمومی را، مطابق رهنمودهای کمیسیون اروپا، اعلام کرد. ضمن آنکه بودجه دانشگاه ها در سطحی بسیار پائین و به شکلی که به هیچ عنوان به نیازهای آموزشی پاسخگو نبود، حفظ گردید. به همه این ها باید دیگر تدابیر ضد اجتماعی از قبیل افزایش ۳ درصد مالیات غیرمستقیم، افزایش بهای بلیت راه آهن و اتوبوس، کاهش پرداخت های دوره های بیماری را نیز اضافه کرد، که دولت از قبل و در پی شش ماه پس از انتخاب ژاک شیراک آنها را عملی ساخته بود.

همه این ها مجموعه عظیمی از نارضایتی را در جامعه بوجود آورده بود. جامعه ای که در پی بیست سال جز بحران و ضرورت گذشت و تحمل فشار و وعده رونق خیالی بر اثر رقابت سرمایه ها چیز دیگری نشنیده بود. پس از چند اعتصاب یک روزه در ماه اکتبر و نوامبر سرانجام در ۲۴ نوامبر نخستین اعتصاب و تظاهرات کارگران و کارکنان دولت و در رأس آنها کارگران راه آهن آغاز گردید. این اعتصاب، که در ابتدا با خواست لغو قرار داد دولت با شرکت راه آهن و با وسعت گرفتن طرح تامین اجتماعی آغاز گردیده بود، اکنون و با گذشت بیش از ۲۰ روز به تدریج تمام نظام اجتماعی و اقتصادی نئولیبرال برنامه اروپای واحد، اجتناب ناپذیر بودن بحران، جهانی شدن سرمایه داری و غیره را برای میلیون ها انسان، بطور مطلق به زیر سؤال برد. از همان نخستین روز اعتصاب و تظاهرات در ۲۴ نوامبر روشن شد، که این جنبش ریشه عمیق دارد و نمی توان آنرا به سادگی متوقف کرد. چنانکه رهبر یکی از سندیکاها، که نسبت به طرح دولت موضع انتقادی جدی اتخاذ نکرده بود، بوسیله خود اعضای سندیکا از تظاهرات اخراج گردید. موفقیت بزرگ پشتیبانی وسیع که از اعتصاب و تظاهرات ۲۴ نوامبر بعمل آمد، موجب گردید، سندیکاها و کارگران دوران اعتصاب را مجدد تمدید کنند و چنانکه در عرض چند روز علاوه بر آنکه تقریباً تمام کارگران شرکت راه آهن و اتوبوسرانی پایتخت به اعتصاب پیوستند، بخش بزرگی از کارگران و کارکنان سایر موسسات دولتی، از قبیل پست و تلفن و سپس آموزگاران نیز به اعتصاب ملحق شدند. در ظرف ۱۹ روز که از اعتصاب گذشت، بیش از ۶ تظاهرات بسیار بزرگ در سطح کشور سازماندهی شد، که هر بار حضور شرکت کنندگان در آن افزایش یافت، تا آنجا که در تظاهرات عظیم ۱۲ دسامبر بیش از ۲ میلیون نفر در سراسر کشور در راهپیمایی ها شرکت کردند (نخست وزیر در ابتدا و با ناچیز خواندن تظاهرات اعلام کرده بود، که تنها زمانی که ۲ میلیون نفره خیابان ها بیایند، حاضر به کناره گیری خواهد شد). اهمیت این ارقام از آنجا بیشتر روشن می شود، که در نظر بگیریم، که در شهرهای بزرگ فرانسه که جمعیت در آنها متمرکز است، بویژه در پاریس به دلیل نبود وسائل نقلیه شرکت بخش بزرگی از مردم در راهپیمایی ها و تظاهرات عملاً غیر ممکن بود. در همین مدت اقلیت سوسیالیست و کمونیست در مجلس دو بار خواستار رای عدم اعتماد به نخست وزیر گردیدند. بدیهی است که با توجه به اکثریت بزرگ نمایندگان دست راستی در پارلمان، منظور از تقاضای رای اعتماد ابراز همبستگی با کارگران اعتصابی بود. ضمناً اقلیت مجلس به متن دو صفحه ای لایحه اصطلاح قانون تامین اجتماعی بیش از چهار اصلاحیه پیشنهاد کرد، که موجب می شد، دولت فقط با استفاده از اختیارات ویژه قانون اساسی بتواند این لایحه را به تصویب برساند. این مطلب بیشتر از آنجا مسئله ساز شد، که در متن لایحه پیش بینی شده است، که دولت بدون رای مجلس و از طریق بخشنامه می تواند قانون تامین اجتماعی را اجرا کند. بدین ترتیب دولت قانونی را بدون رای مجلس می توانست به اجرا بگذارد، که از همان ابتدا مشروعیت چنین قانونی زیر علامت سؤال قرار داشت!

نگاهی به جنبش اعتصابی

برجسته ترین نکته در جنبش اعتصابی شرکت عظیم طبقه کارگر و مزدبگیران در این جنبش، همانا پایان یافتن اندیشه گریز ناپذیر بودن و محتوم بودن حاکمیت نئولیبرالیسم بر جامعه است. هر روز که از اعتصاب گذشت، طبقه کارگر و مزد بگيران جامعه فرانسه بیشتر به این ایمان رسید، که نه تنها می تواند با لیبرالیسم اقتصادی و عواقب فاجعه بار آن مبارزه کرد، بلکه برای فردای کشور و نسل آینده نیز باید از هم اکنون جدی ترین مبارزه را علیه آن سازمان داد. یکی از برجسته ترین نکات در اعتصاب عظیم فرانسه، نقش برجسته ای بود، که سندیکاها در حیات جامعه کتب کردند. در واقع پس از یک دهه ضعف و رکود جنبش سندیکائی، که بنا بر پیامدهای وخیمی برای مردم فرانسه همراه بود، اکنون کارگران درک کردند، که بدون سندیکاها وضع آنها روز

حزب کمونیست فرانسه

حزب کمونیست فرانسه قاطع ترین پشتیبان جنبش اعتصابی و تنها نیرویی بود، که در برابر این جنبش چشم انداز واقعی قابل تحقق و انسانی را ارائه داد. حزب کمونیست مستقیم و غیر مستقیم بر جنبش اعتصابی تأثیر گذاشت. تأثیر مستقیم آن بصورت حمایت های سیاسی کمونیست ها از اعتصاب و قبل از هر چیز به شکل مبارزه ایدئولوژیک و نظری علیه برنامه نئولیبرالیسم، انتقاد از سیاست و خط مشی اقتصادی اجتماعی دولت و ارائه طرح های جایگزین است، در واقع تمام دلائل و استدلال هایی که از سوی کارگران و مزدبگیران اعتصابی ارائه شد، توسط حزب کمونیست تنوین شده و در سطح جامعه تبلیغ و ترویج گردیده است. این واقعیت که بیش از دو میلیون نفر از مردم فرانسه در تظاهرات خود شعارهایی را سر می دهند، که حزب کمونیست فرانسه مبتکر و مدافع آن بوده است، بهیچ وجه از چشم نیروهای راست پوشیده نیست. اکنون خواست هایی نظیر به جریان انداختن رونق اقتصادی از طریق افزایش قدرت خرید مردم و در نتیجه افزایش دستمزدها، گسترش بیمه های اجتماعی، از طریق اخذ بیشترین مالیات از گروه های بزرگ سرمایه داری، اشتغال بیشتر، "خصوصی سازی، یعنی بیکاری، فقر و رکود بیشتر"، که همگی در مقابل ایدئولوژی نئولیبرال حاکم قرار دارد، به یک نیروی برانگیزاننده جدی در سطح نیروهای زحمتکش تبدیل شده است.

در اینجا از نقش بسیار مهم ث. ژ. و همآهنگی آن با حزب کمونیست فرانسه نیز باید یاد کرد. همین نقش همآهنگی موجب شد، که اعتبار حزب کمونیست در فرانسه به سرعت گسترش یابد. در هفته نخست اعتصابات تیراژ نشریه ارگان حزب، "گومانیتیه" بیش از ۱۰ درصد افزایش یافت و این درحالی بود، که هنوز اعتصابات مرز خواست های صنفی را بطرف خواست های سیاسی پشت سر نگذاشته بود.

مقاومت دولت "ژوپه"

سیاست دولت فرانسه در طول اعتصابات و تظاهرات منحرف ساختن جنبش و مهار کردن آن، بدون دادن هیچ امتیازی بود، تا آنکه بتواند به آن پایان بدهد. سیاستی که سرانجام با شکست کامل روبرو شد. ابتدا دولت سعی کرد مردم را در برابر کارگران اعتصابی خدمات حمل و نقل قرار دهد. این سیاست متکی بود به فشاری که مردم برای رفت و آمد و رسیدن به سرکارهای خود، بویژه در شهرهای بزرگ، متحمل می شدند. صبح ها باید زودتر از خواب بلند می شدند، ساعت ها در سرما پیاده می رفتند و ساعت ها دیرتر به خانه بازمی گشتند. با این همه دشواری، مردم آنقدر از سیاست های ۱۵ سال اخیر دولت های سوسیالیست و دست راستی خشمگین بودند، که فریب این حیل های دولت را نخوردند و از جنبش حمایت کردند. حمایت مردم چنان بود، که در هفته دوم اعتصابات تعداد حامیان اعتصاب ۷ درصد افزایش یافت و دو سوم مردم فرانسه از اعتصاب ها پشتیبانی کردند. دولت چندین بار و بمنظور درهم شکستن اعتصاب، کمیته های باصلاح مردم و مصرف کنندگان خدمات عمومی را سازمان داد، که قرار بود علیه اعتصابیون راهپیمایی کنند، شکست این تلاش ها و گسترش روز افزون اعتصاب با پیوستن دیگر بخش ها به آن، موجب شد، تا دولت فرصت جدا ساختن و تفرقه افکندن را نیابد و پذیرش خواست های اعتصابیون تن بدهد.

در نخستین مرحله پذیرش خواسته های دانشجویان و اساتید و روسای دانشگاه ها و اعطای اعتبارات مورد خواست آنها بود. این امتیازات جنبش اعتراضی دانشجویی را کم و بیش با رکود روبرو ساخت، اما با اینحال سازمان های صنفی-دانشجویی همچنان تا پایان در کنار اعتصابیون باقی ماندند. در مرحله بعد کمیسیونی برای بررسی و مذاکره پیرامون قرارداد میان دولت و شرکت راه آهن آغاز به کار کرد، که پس از مدتی با شکست روبرو گردید و منحل شد! سپس واسطه ای برای مذاکره و مصالحه انتخاب شد، که او نیز در کار خود ناموفق بود. دولت سرانجام ناچار شد تعلیق قرارداد میان دولت و شرکت راه آهن از یکسو و باقی ماندن سیستم ویژه بازنشستگی و وضعیت خاص با شرکت راه آهن را به رسمیت بشناسد و عملاً کلیه خواسته های ویژه کارگران راه آهن را تأمین کند. درعین حال لغو یک سلبه تخفیف های مالیاتی انتشار کم درآمد نیز باطل اعلام گردید و این تخفیف ها بجای خود باقی ماند. نخست وزیر همچنین آمادگی خود را برای بحث پیرامون کاهش ساعات کار نیز اعلام داشت.

یکی از عقب نشینی های مهم نخست وزیر در زمینه بخش دولتی و خدمات عمومی بود. او اعلام کرد، که دولت به هیچ وجه قصد برچیدن بخش خدمات دولتی و عمومی را ندارد و این خدمات جزو هویت ملی مردم فرانسه است و آنها در همه جا و همه حال باید حق برخورداری یکسان از این خدمات را

به روز دشوارتر خواهد شد. افزایش نفوذ و اعتبار جنبش سندیکائی و بیش از همه کنفدراسیون کارگری، خود مهمترین نقش را در اعتصاب و رهبری جنبش اخیر ایفاء کرد، بهترین دلیل این امر است! همزمان با گسترش نفوذ سندیکالیسم انقلابی، برعکس سندیکالیسم رفرمیستی با بزرگترین بحران خود دچار شد. اعضای این سندیکاها از دستورات و رهنمودهای رهبران آن پیروی نکردند و بر خلاف میل آنها در اعتصابات و تظاهرات شرکت کردند. در واقع رهبران سندیکاها رفرمیست، یکی از اصلی ترین بازندگان اصلی جنبش اعتراضی و اعتصابی اخیر فرانسه بودند.

حزب سوسیالیست فرانسه

در دومین روز اعتصاب بیش از صد تن از روشنفکران باصطلاح چپ و نزدیک به حزب سوسیالیست با انتشار نامه ای، ضمن این ادعا که گویا جهانی شدن روابط سرمایه داری امری اجتناب ناپذیر است، حمایت خود را از نخست وزیر فرانسه و به زیان جنبش اعتصابیون اعلام داشتند. با این حال پس از چند روز رهبری حزب سوسیالیست، که وسعت جنبش را دریافته بود، با ناعادلانه توصیف کردن طرح های نخست وزیر، حمایت خود را از جنبش اعتصابی اعلام داشت. حزب سوسیالیست در این اعتصاب با تناقضی بزرگ روبرو گردید. از یکسو خواست های اعتصابیون و جنبه رادیکال جنبش ونویزه سمت گیری فزاینده ضد اروپای ماستریخت در جنبش اعتصابی، با نیت حزب سوسیالیست سازگار نیست، و از سوی دیگر برای آنکه بتواند نفوذ خود را در میان بخشی از زحمتکشان بکلی از دست ندهد و درعین حال از جنبش برای تحکیم مواضع خود استفاده کند، از جنبش اعتصابی پشتیبانی کرد. در درون حزب سوسیالیست، گرایش های متفاوت شدت گرفت و طرفداران اروپای ماستریخت عملاً سکوت اختیار کردند، چرا که قادر نیستند به مخالفان خود پاسخ بدهد. در واقع حزب سوسیالیست نمی تواند به هیچیک از سوالات مطرح در جامعه پاسخ بدهند. و نمی تواند دلائل موافقت خود را با برنامه جامعه اروپا، که به فرانسه تحمیل شده، بیان دارد. جامعه اروپائی که تا همین اواخر یکی از رهبران حزب سوسیالیست ریاست آنرا بعهده داشت. اما علیرغم اینکه چارچوب جنبش اعتصابی بکلی از دایره تنگ دیدگاه های حزب سوسیالیست خارج شده است، با همه اینها می توان گفت که این حزب نیز با قاطعیت نسبی از اعتصاب دفاع کرد. دلیل این امر بیش از هر چیز به تناسب نیروهای سیاسی و حکومتی در جامعه کنونی فرانسه ارتباط دارد. در واقع چپ و حزب سوسیالیست کمتر از ۱۰ درصد نمایندگان مجلس و شهرداری های فرانسه را در اختیار دارند، در حالیکه اکنون مجموعه چپ قادر است حتی اکثریت کرسی های پارلمان را در دست خود داشته باشد. این فاصله زیاد تناسب نیروهای واقعی جامعه و انعکاس آن در ارگان های حکومتی موجب شده است، که حزب سوسیالیست بکوشد، حداکثر استفاده را از فرصت کنونی به عمل آورده و به قصد گرفتن امتیاز از دولت، با قاطعیت از اعتصابات حمایت کند. با این حال این وضع نیز در این حزب بدون پیامد نخواهد بود و این حزب از این پس با دشواری خواهد توانست مجری برنامه اروپای ماستریخت در فرانسه باشد!

ضعف حزب سوسیالیست و نداشتن هیچگونه برنامه و چشم اندازی به غیر چشم انداز کنونی گروه راست حاکم، سرانجام به آنجا کشید، که نخست وزیر در جریان دومین جلسه رای اعتماد در پارلمان در تاریخ ۱۲ دسامبر بگوید: «... در برابر رفرمی که من پیشنهاد می کنم، هیچگونه جایگزین و آلترناتیو جدی وجود ندارد، شاید تنها یک برنامه و طرح وجود دارد، که می توان آنرا دارای انجام دانست. این برنامه متعلق به کمونیست هاست! اما برنامه کمونیست ها مبتنی بر نگرش و فلسفه دیگری برای جامعه و زندگی است، که مغایر با اندیشه و فلسفه ماست.» آکن ژوپه با این سخنان می خواست در برابر گسترش نفوذ پیشنهادات کمونیست ها در سطح جامعه، موضع گرفته باشد: در واقع او توانست پیشنهادهای اقتصادی-اجتماعی در برنامه کمونیست ها را رد کند، اجرای آنرا ناممکن دانست و اینکه این برنامه با فلسفه سرمایه داری برای سود و رقابت همآهنگ نیست! ثانیاً به گروه سوسیالیست ها بدین ترتیب گوشزد کرد، که آنها فاقد هر گونه برنامه جانشین هستند و مخالفت آنها با دولت فقط از سر فرصت طلبی است و این که در صورت ادامه پافشاری در حمایت از جنبش اعتصابی و مخالفت با برنامه های دولت، عملاً به دنبال رو کمونیست ها تبدیل خواهند شد. ضمناً به برخی گروه های راست حاکم نیز که دچار تعلل و تزلزل در حمایت از دولت شده بودند، فهماند، که تنها طرح جانشین در برابر طرح دولت، طرح کمونیست هاست و در صورت شکست برنامه هایش باید منتظر اجرای برنامه کمونیست ها باشند!

مصاحبه "حسین نظری"، مسئول کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران با "راه توده" پیرامون بازتاب اعتصاب عظیم فرانسه در کنگره ث.ث.ت

- شما به عنوان نماینده کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران در جلسات چهل و پنجمین کنگره ث.ث.ت شرکت داشتید. بنظر شما در این کنگره چه مسائل مهمی مطرح گردیده؟

- البته مسائل بسیار زیاد بود و نمی توان در یک فرصت کوتاه همه آنها را مطرح کرد. کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران در نظر دارد، در آینده اطلاعات جامعی را درباره این کنگره و نتایج و دستاوردهای آن منتشر سازد. اما بطور فشرده برای خوانندگان نشریه "راه توده" مجموعه مسائل این کنگره را می توان در سه مورد خلاصه کرد

۱- اهمیت کنگره؛ ۲- مسائل مطروحه در کنگره؛ ۳- فعالیت های هیات ایرانی در کنگره.

درباره اهمیت این کنگره باید یاد آوری کنم، که برگزاری آن درست همزمان بود با صدمین سالگرد بنیانگذاری این سازمان، که از لحاظ تاریخی اهمیت بسیار زیادی دارد و آنچه که کاملاً مشهود بود، همانا اعتقاد نمایندگان کنگره به حفظ میراث انقلابی بنیانگذاران ث.ث.ت و تاکید بر ماهیت آن، یعنی مبارزه طبقاتی، و این اصلی است، که از زمان کمون پاریس تا به امروز طبقه کارگر و زحمتکشان فرانسه و ث.ث.ت بدان پایبند بوده اند. اهداف این کنگره، با توجه به شرایط خاص و ویژه ای که کنگره در آن کار خود را آغاز کرد، یعنی بحران اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در جامعه و بالا گرفتن موج اعتصابات و تظاهرات در سراسر فرانسه دو چندان گردید. در این رابطه باید مفصل تر صحبت کرد. نکته دیگر اینکه کنگره اخیر در دوران وقوع یک سلسله تحولات بسیار مهم در جهان و جامعه فرانسه به وقوع پیوست و به همین دلیل نوسازی جنبش سندیکائی فرانسه و جنبش سندیکائی بین المللی و انطباق آن با شرایط نوین بین المللی مرکز و محور عمده فعالیت های کنگره را تشکیل می داد. مباحث کنگره نیز بر محور نوسازی جنبش سندیکائی قرار داشت. در واقع ث.ث.ت در یکسال گذشته بحث های وسیعی را با مشارکت کارگران و زحمتکشان و نمایندگان سندیکاها و صاحب نظران و متفکران سازمان داد و بر این اساس پیش از برگزاری کنگره دو سند درباره سمت گیری و فعالیت های آینده ث.ث.ت و ساختار سازمانی آن تنظیم کرد، که پایه مباحث کنگره را تشکیل می داد. در این ارتباط و در چارچوب جنبش نوسازی سندیکائی سه مسئله بطور عمده مورد توجه قرار گرفت:

اول- لزوم گسترش دموکراسی در ساختار درونی سندیکا، ارگان های فدراسیون و کنفدراسیون و ضرورت حضور و مشارکت مستقیم کارگران و زحمتکشان در مجامع تصمیم گیری و اجرایی؛

دوم- ضرورت احیای استقلال جنبش سندیکائی نسبت به احزاب، به نحوی که بتواند مشارکت همه نگرش ها و لایحه های اجتماعی را تضمین نماید

سوم- تاکید بر ضرورت تقویت و گسترش همبستگی قشرهای مختلف زحمتکشان در داخل سازمان های سندیکائی، به حدی که بتواند بخش های هر چه وسیع تری از زحمتکشان جامعه را بنظر خود دفاع از حقوق و خواست های خود، گرد هم آورد.

داشته باشند. وی تا آنجا پیش رفت، که مدعی شد، وجود بخش دولتی خدمات عمومی را می توان حتی در قانون اساسی کشور تصویب کرد. نخست وزیر تاکید کرد، که درباره خدمات عمومی دولتی بهیچ وجه تسلیم خواسته کمیسیون بروکسل نمی شود و در این زمینه از بخش خدمات عمومی دولتی در جلسه شورای وزیران اروپا دفاع خواهد کرد. همه اینها در حالی بیان شد، که تا چند هفته پیش از آن، دولت خصوصی سازی شرکت تلفن را براساس دستور کمیته اقتصادی بروکسل اعلام کرده بود. دولت روز چهاردهم دسامبر طرح مشترک آلمان و فرانسه برای خصوصی سازی تلفن و مخابرات را به تاخیر انداخت، زیرا کمیته بروکسل نگران خشم فزاینده اعتصابیون بر اثر تصویب این طرح بودند. در حالیکه دولت همچنان در حرف اشاراتی به طرح خود درباره بیمه ها می کند، اما همگان بر این عقیده اند، دولت دیگر قادر به اجرای این طرح نخواهد بود و اعتصاب پیروز شده است. مردم فرانسه خواست دولت را برای تشکیلی یک کمیسیون از کارگران و دولت برای بحث پیرامون این طرح را شکست و عقب نشینی دولت ارزیابی کرده اند، زیرا این کمیسیون که نمایندگان کارگران اعتصابی در آن شرکت دارند، چگونه می تواند علیه منافع کارگران و خواست های مطرح شده در اعتصاب رای بدهد؟ ضمناً دولت و حزب حاکم و همچنین جناح راست ضرباتی را متحمل شده است، که بر اثر آن دیگر دارای قدرتی نیست، که بتواند از طرح خود دفاع کند. * این مطلبی است که حتی آدوارد بالادو، نخست وزیر سابق فرانسه نیز بر آن تاکید کرد. او گفت، که دولت ناچار است راه دیگری را غیر از اخذ مالیات از حقوق بگیران و مزدبران، برای جبران کسری بودجه خود جستجو کند. بدین ترتیب دولت و نخست وزیر فرانسه، نه تنها اعتبار خود را از دست داده اند، بلکه مشروعیت خود را در برابر تظاهرات بیش از دو میلیون نفر از مردم فرانسه، که در خیابان ها به حرکت در آمدند، از دست داده اند. ضمناً در جناح راست فرانسه نیز دولت اعتبار خود را، بعنوان دولتی که به آینده آن بتوان امید داشت، از دست داده است. حتی راست های فرانسه نیز معتقدند نخست وزیر تدبیر لازم را نداشت و اجرای همزمان چند طرح فشار به زحمتکشان عملاً آنها را به رویارویی کشاند.

جناح راست بدین ترتیب، دولت را مسئول رشد جنبش و گرایش به چپ در جامعه می داند. البته این تحلیل را جنبش رد می کند و معتقد است، نه طرز اجرای این طرح، بلکه محتوای آنست، که با مقاومت روبرو شده است. بدین ترتیب اعتصاب به کلیه خواست های خود رسید و همانگونه که دبیر کل ث.ث.ت گفته است، جنبش کنونی مردم فرانسه نه فقط در جهت منافع اعتصابیون، بلکه دربرگیرنده خواست های عمومی مردم فرانسه است و به همین دلیل نمی توان به آسانی آنرا متوقف کرد. بهر حال، نخستین ارزیابی ها اینست، که اعتصاب کارگران فرانسه نشان داد، که ناراضی و خشم مردم فرانسه تا آن حد است، که می تواند به موجودیت سرمایه داری در این کشور ضربه وارد آورد و آنرا به خطر اندازد. این جنبش می تواند به یک تحول بزرگ، به سود اکثریت مردم این کشور، تبدیل شود. اعتصاب عظیم فرانسه برای جنبش چپ این کشور قبل از هر چیز نشانه آغاز پایان یافتن یک دوران رکود در جنبش انقلابی در پیشرفته ترین کشورهای بزرگ سرمایه داری است! * طبق آخرین آمار زیان سرمایه داران ناشی از این اعتصابات ۶ میلیارد مارک بوده است.

چهل و پنجمین کنگره سازمان سندیکائی ث.ث.ت فرانسه، از ۳ تا ۸ دسامبر در پاریس برگزار گردید. برگزار کنندگان کنگره از سندیکا های ملی و بین المللی، کمیسیون های مختلف، از جمله کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران برای شرکت در کنگره دعوت به عمل آورده بودند. برگزاری این کنگره، ضمناً همزمان گردید با اعتصاب مهم کارگران فرانسه، که بر اهمیت آن دو چندان افزود. در این رابطه راه توده با "حسین نظری"، مسئول کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران مصاحبه ای بعمل آورده است، که در ستون مقابل می خوانید <

پول ها کجاست؟

نشریه داخلی در شماره ۳ خود می نویسد: «گفته می شود از مجموع حدود ۱۵۰ میلیارد دلار درآمد ارزی در طول برنامه اول توسعه اقتصادی و اجتماعی، که از طریق فروش نفت، استقرار خارجی (مجموعاً ۱۳۶ میلیارد دلار) و سایر موارد به دست آمده است، بدون رعایت تفریق بودجه سالانه کشور، در طول دوران برنامه و در زمان مدیریت آقای عادل، رئیس کل بانک مرکزی، هزینه شده است... گفته می شود، هنگامی که از رفتن آقای عادل برای تصدی سفارت ایران در کانادا مخالفت شد، یکی از مقامات اجرایی کشور گفت، که فعلاً بگذارید ایشان به کانادا (سفیر جمهوری اسلامی) بروند، تا سیاست های اقتصادی ما در داخل و خارج خدشه دار نشود...»

سخنرانی دبیرکل حزب کمونیست فرانسه
در برابر کارگران

سرنوشت ما را نباید گروه های بزرگ سرمایه داری تعیین کنند!

زحمتکشان فرانسه! به شما دروغ می گویند، که پول
نیست، گروه های بزرگ سرمایه داری فرانسه امسال ۱۶۷۰
میلیارد فرانک سود و درآمد داشته اند!

روز چهارم دسامبر ۹۵، در لحظات اوج گیری جنبش اعتصابی-اعتراضی
کارگران فرانسه دبیر کل حزب کمونیست فرانسه در جمع کارگران ناحیه "وازیس"
سخنرانی مستقل و هیجان انگیزی ایراد کرد، که انعکاس بسیار مهمی در میان
کارگران و زحمتکشان فرانسه داشت. او سخنرانی خود را با این جمله آغاز کرد:
پیشرفت کشور علیه موجودیت انسان ها به سرانجام نخواهد رسید

و افزود:

.. آنها که امروز مبارزه می کنند، بیانگر منافع همه مردم هستند. حکومت
تنها و تنها مسئول بن بست کنونی است. این دولت ژوپه است، که با اقدامات
درنده خود کشور را به وضع کنونی دچار ساخته است. علاوه بر آن با حمله به
آنهاست که مبارزه می کنند و سازمان های سندیکائی آنها، هر روز بیشتر به
آتش دامن می زند. بجای پذیرش خواست های مردم فرانسه، که دیگر او را
نمی خواهند، سیاست وخیم ساختن هر چه بیشتر اوضاع را در پیش گرفته است.
حزب ژاک شیراک و آلن ژوپه در پی ایجاد برخورد بین تظاهرکنندگان و مردم
است (اشاره به سازمان دادن راهپیمائی دولتی از سوی دولت و در مخالفت با
اعتصابات).

آقای ژوپه چه می خواهد و دنبال چه چیز است؟ ما قبلا هم گفتیم،
که دولت باید نگرش خود را تغییر دهد، باید خواست سازمان های سندیکائی را
پذیرد و با آنها مذاکره کند و پیشنهادات آنها را در نظر بگیرد. باید به خواست
مردم فرانسه احترام بگذارد و باید او را به همه اینها وادار ساخت. حزب
کمونیست فرانسه از هر ابتکاری که پشتیبانی اجتماعی کنونی را گسترده تر
کند، استقبال می کند.

... پیشرفت و نویزازی کشور نمی تواند علیه موجود انسانی، علیه خوشبختی و
حقوق انسان ها به انجام برسد. البته اگر ما کشوری می خواهیم، که تحت سلطه
محافل مالی باشد، کشوری که مارک آلمان سرنوشت آنرا تعیین کند، کشوری
که در ویرانی اقتصادی که در کشور ما در جریان است به زانو درآمده باشد،
کشور بدون هیچ آینده و آرزو، در یک کلام فرانسه برای آنها که تنها در جستجو
پول و بخاطر پول در جهت منافع نامحدود هستند، در چنین کشوری، اینچنین
که آقایان شیراک و ژوپه می گویند، آری ما زیاد هزینه کارگری داریم، زیاد
تامین اجتماعی داریم، زیاد بخش خدمات دولتی داریم، زیاد دانشجوی و کارگر
داریم و از همه اینها زیاد داریم، چرا که تجارت و سرمایه گذاران در بورس، که
حتی یک شغل هم ایجاد نمی کنند، باید بیشتر و بیشتر سود ببرند.

در همه این زمینه ها در کنگره مباحثات وسیع و ثمربخشی صورت
گرفت و تصمیمات مهمی اتخاذ گردید، که مشروح آنرا در آینده کمیسیون
ارتباطات سندیکائی منتشر خواهد ساخت. نمایندگان کنگره حق خروج یا
پیوستن به کنگره اروپائی سندیکاها را مورد تأیید قرار دادند. در پایان سند
زاهنبا و اساسنامه ث.ژ.ت پس از بحث فراوان، به تصویب رسید و کنگره
کمیسیون اجرایی و اعضای دفتر آنرا انتخاب کرد و "کوتی زیانه" بار دیگر به
سنت دبیر کل انتخاب گردید.

درباره فعالیت های هیات ایران، باید به اطلاعات برسانم، که
کمیسیون ارتباطات در وهله نخست پیامی خطاب به کنگره ارسال داشت، که در
آن بر تلاش ها و دستاوردهای ث.ژ.ت برای زحمتکشان جهان طی یکصد سال
اخیر، از لحاظ دستمزد، ساعات کار، مبارزه با بیکاری، تامین اجتماعی و غیره
و همچنین مبارزه طبقاتی مورد تأیید قرار داد. در ضمن بر قدمت مناسبات
میان ث.ژ.ت و کمیسیون ارتباطات سندیکائی ایران در این پیام تأکید
شده است. در این مورد بد نیست یادآور شویم، که در سال ۱۳۲۵ "لوتی زیانه"،
دبیرکل وقت ث.ژ.ت و اف.اس.ام در تظاهرات اول ماه مه در ایران شرکت کرد و
در جریان انقلاب بهمن ایران نیز نماینده ث.ژ.ت به دعوت کمیسیون ارتباطات
سندیکائی در مراسم اول ماه مه ایران حضور یافت و سخنرانی کرد.

ما همچنین در پیام خود مبارزه مردم و زحمتکشان ایران و مبارزات
آنها را به تفصیل تشریح کردیم و حمایت ث.ژ.ت از کمیسیون ارتباطات
سندیکائی در کنفرانس دمشق را مورد تقدیر قرار دادیم. کمیسیون ارتباطات
در طول روزهای کنگره با بسیاری از شرکت کنندگان و نمایندگان کشورهای آسیا
و آفریقا ملاقات و بحث های مفصل و سودمندی به عمل آورد و وضع سیاسی-
اجتماعی کنونی ایران را برای آنها تشریح کرد و اسناد مختلفی را که درباره
تاریخ جنبش سندیکائی ایران و بویژه درباره وضع زنان ایران، به زبان فرانسه
تهیه کرده بود، در اختیار همه شرکت کنندگان در کنگره قرار داد، که با توجه
بسیار روبرو شد.

- همانطور که گفتید کنگره اخیر در بعبوجه یک سلسله اعتراضات همه جانبه
و گسترش موج اعتصابات و تظاهرات برگزار گردید. آیا می توانید در باره تاثیر
این اعتصابات روی فعالیت های کنگره توضیحاتی بدهید؟

- ریشه اعتصابات باز می گردد به وضع ناگوار اجتماعی-اقتصادی مردم
فرانسه و بویژه چند طرح مختلف "آلن ژوپه"، نخست وزیر فرانسه، که هدف آنها
لگد مال کردن دستاوردهای مردم و زحمتکشان فرانسه بود، که با واکنش بسیار
شدید طبقه کارگر و مردم مواجه گردید. کنگره ث.ژ.ت درست همزمان با این
اعتصابات و اعتراضات برگزار گردید. این اعتصابات تاثیر بسیار زیاد روی
شرکت کنندگان کنگره و بطور کلی بحث ها داشت و بهمین دلیل بحث های
تجربلی را بصورت زنده و ملموس درآورد. شرکت کنندگان کنگره در جریان
اخبار لحظه به لحظه اعتصابات قرار داشتند و هیات های نمایندگی از سوی
کنگره در تظاهرات شرکت می کردند. برای تصور جو موجود در کنگره یادآوری
می کنم، که در فاصله برگزاری کنگره (۳ تا ۸ دسامبر) در روز ۵ دسامبر یک
میلیون نفر و روز ۷ دسامبر ۱٫۶ میلیون نفر در تظاهرات شرکت کردند و این
امر باعث شد، تا بحث های کنگره هر چه بیشتر تحت تاثیر واقعیت جنبش
اعتراضی قرار گیرد و جنبه ملموس تری به خود بگیرد. همینجا باید یادآوری
کنم، که ث.ژ.ت و رهبر آن نقش مهمی در رهبری اعتصاب بعهده داشتند و با
طرح ضرورت تاکتیک مذاکره، توانستند گروه حاکم را در جامعه به انزوا
بکشانند. در هر حال این اعتصاب و عنصر حضور توده ها، در مجموع، موضع
نیروهای چپ، سندیکاها و مواضع ث.ژ.ت را در جامعه بشدت تقویت کرد و
در آینده باید منتظر دستاوردهای بیشتری برای مردم فرانسه بود.

جنبش بازگشت روحیه انقلابی

بنظر همه شرکت کنندگان در کنگره، اعتصابات اخیر، بزرگترین
جنبش اجتماعی است، که کشور فرانسه از دوران پس از ۱۹۶۸ شاهد آن
بوده است و بسیاری اعتقاد دارند، که این جنبش از جنبش ۱۹۶۸ نیز بسیار
فراتر بود. دقیق ترین تفسیر را "لوتی زیانه"، دبیر کل ث.ژ.ت بیان داشت. او
گفت: «جنبش های ۱۹۶۸ در شرایط پیشروی موج انقلابی در جهان صورت
گرفت و هدف آن بلست آوردن امتیازات بیشتر بود، اما جنبش کنونی، که
توانست در بستر رکود و ناامیدی و نه برای بلست آوردن امتیازات بیشتر، بلکه
برای حفظ دستاوردهای موجود به این اندازه گسترش یابد و خود به عامل
بازگشت روحیه امید و پیکار جونی تبدیل گردد، مسلماً ابعاد و ظرفیت های
آن از جنبش ۱۹۶۸ برتر است.»

باز هم طلای سیاه

امید - استکھلم

جنگ در مرز شمالی ایران بین ارتش روسیه و چین ها سبب ایجاد نگرانی های معینی شده است. هر چند که پای ایران به طور مستقیم و غیرمستقیم در میان نباشد، ولی تأثیرات این جنگ در اتخاذ سیاست های معینی از جانب نیروهای درگیر، می تواند تأثیر خود را بر منطقه برجا گذارد. چرا روسیه حاضر شد بخاطر جمهوری چین، این چنین خود را به آب و آتش برزند؟ آری باز هم صحبت از نفت در میان است، ولی نه نفت چین. سخن از ذخائر نفتی دریای مازندران است، کشف ذخائر عظیم نفتی در قزاقستان، منطقه ای که به گفته کارشناسان، ذخائر آن به اندازه ذخائر شبه جزیره عربستان است و در شمار یکی از منابع عظیم انرژی در قرن ۲۱ به شمار می آید.

اگر توجه کنیم که در حال حاضر ۲ خط لوله بزرگ نفتی یک از قزاقستان به باکو و دیگری از باکو به شمال دریای سیاه (در منطقه روسیه) وصل می شود و هر دوی آنها از منطقه چین ها عبور می کنند، اهمیت مسئله دو چندان می شود. تنها خط لوله باکو-نورسک (در شمال دریای سیاه) روزانه قادر به انتقال ۳۴۰ هزار بشکه نفت است.

آمریکایی ها در این منطقه فعالیت و دندان های خود را تیز کرده اند. یک کمپانی آمریکائی مبلغ ۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در طول ۴۰ سال آینده را در منطقه قزاقستان تعهد کرده است، که این یکی از بزرگترین سرمایه گذاری های آمریکائی در اتحاد شوروی سابق است. دیگر سرمایه گذاران آمریکائی در استخراج نفت از منطقه زرخیز نفت باکو به تلاش مشغولند، منطقه ای که گفته می شود ۱۰۰ تا ۲۰۰ میلیارد بشکه ذخیره نفتی دارد، یعنی به اندازه عراق یا کویت، و خیلی بزرگتر از آلاسکا.

مذاکرات آمریکائی ها و روس ها در ۱۰ ماه گذشته با شدت تمام ادامه یافته است. آنچه که به آمریکائی ها برمی گردد آن است، که آنها تسایل دارند، تا خط لوله نفتی باکو که باید نفت آنان و متحدین غربی شان را تأمین نماید، از منطقه سیحان (۱) در جنوب ترکیه عبور می کند. ایران تلاش کرد، تا پروژه نفتی را بفرد و به آذربایجان پیشنهاد عبور نفت از میان خاک ایران را داد، تا نفت باکو مستقیماً به ترمینال های نفتی ایران در جنوب رفته و از آنجا به مقصد مورد نظر برده شود. فشار آمریکا، آذربایجان را از قبول این پیشنهاد منصرف کرد.

در اواسط ماه اکتبر ۹۵ نتایج نخستین تصمیمات کمیانی موسوم به کمیانی عملیاتی بین المللی آذربایجان (AIOC) منتشر شد، که در آن ۱۱ کمپانی بزرگ نفتی غرب از جمله «بریتیش پترولیوم» (کمپانی نفت انگلیسی) موافقت کردند، تا خط لوله نفتی که از میان چین به روسیه می رود، مورد بازسازی قرار گیرد و سرمایه بازسازی آن به مبلغ ۶۰ میلیون دلار را دولت روسیه متعهد گردد. قرار است تا یک خط لوله دیگر هم از باکو بطرف قسمت جنوبی دریای سیاه احداث گردد، که از گرجستان عبور خواهد کرد.

تمام این ها البته بخشی از قرارداد است و حداکثر تا سال ۱۹۹۹، روزانه استخراج ۸۰ هزار بشکه در نظر گرفته شده است و این در مقایسه با رقم ۷۵۰ هزار بشکه در روز برای بعد از سال ۱۹۹۹ تنها ۱۰٪ پروژه است.

بهرز، موفقیت آمریکا در گسترش نفوذ خود در منطقه آذربایجان همراه با ایجاد یک ترمینال جدید نفتی است، که شاید بی ارتباط با حوادث آینده منطقه خلیج فارس نباشد! این پیروزی عظیم اقتصادی برای انحصارات نفتی در کسب قدرت هر چه بیشتر در منطقه آسیای مرکزی بایستی الزاماً با نفوذ سیاسی آنان در منطقه همراه باشد و این به آن معنی است، که بایستی نیروهائی قدرت سیاسی را کسب کنند، که منافع انحصارات نفتی را تأمین کنند. آیا عبور خطوط لوله ای که از منطقه کردستان ترکیه، که درگیر نزاع خونین می گردد، می تواند امنیت لازم را داشته باشد؟ برای این امنیت تنها یک راه برای انحصارات نفتی وجود دارد، توسل به زور!

بنظر می رسد که باز هم طلای سیاه موجبات درگیری های قومی، جنگ های دیگر و کشتار بیگناهان را فراهم خواهد کرد. کشور ما می تواند بار دیگر قربانی سیاست های غارتگرانه انحصارات بزرگ خواهد شد؟

(۱) منطقه سیحان در ترکیه به گفته بری آدامز، رئیس AIOC نقطه آغاز برای فرستادن نفت باکو به غرب خواهد بود.

اما برعکس، اگر همانطور که کمونیست ها معتقدند، ما خواهان کشوری هستیم، که آینده روشن داشته باشد، در آن صورت ما به اشتغال هر چه با ثبات تر نیاز داریم. به دانشجویان هر چه بیشتر و آگاه تر، مزدبگیران با حقوق بالاتر و ساعات کار کمتر، که بتوانند بهتر زندگی کنند، به یک نظام سالم بهداشتی و خدمات عمومی کارآمد و دموکراتیک نیازمندیم و باور کنید، که همه اینها یک تخیل نیست، اگر ما شهامت آنرا داشته باشیم، که با منطق سلاطین پول برزیم! همانهایی که زندگی امروزین جامعه ما را بکلی ویران کرده اند.

من در جریان مبارزات انتخاباتی این مطلب را بارها تکرار کرده ام و اکنون هم می خواهم بار دیگر آنرا بیان کنم. آنها که به شما می گویند در این کشور پول نیست، دروغ می گویند، در این کشور پول هست. براساس آمار رسمی، شرکت های بزرگ امسال ۱۳۳۰ میلیارد فرانک سود و ۳۴۰ میلیارد فرانک درآمد مالی داشته اند. بنا بر آمار بانک ملی فرانسه، مجموع اعتبارات بانکی، که به گروه های بزرگ مالی اعطاء شده است، بالغ بر ۳۶۰ میلیارد فرانک است، اما مجموعه مخارج دولت برای باصلاح ایجاد شغل از ۲۵۰ میلیارد فرانک تجاوز نمی کند.

این پول ها، این مبالغ هنگفت، که حاصل کار، پس انداز، مالیات مردم فرانسه است، به کجا می رود؟ نه به سمت ایجاد کار و اشتغال، چرا که بیکاری افزایش می یابد، نه به مزد بگیران، چرا که کماش دستمزد و برداشت های مختلف از دستمزد آنها برای لحظه ای قطع نمی شود، نه به تأمین اجتماعی، که می بینیم می خواهند آنرا نابود کنند. این پول ها، بخش عمده آنها می رود به سفته بازی بورس، به سرمایه گذاری مخرب و ضد تولید و با اصطلاح مدرنیزاسیون، اما ما مردم مفهوم این مدرنیزاسیون کارفرمایان بزرگ را خوب می دانیم چیست! هدف آنها تنها ضربه زدن به مزد بگیران و کاهش دادن درآمد آنهاست.

این پول ها در یک کلام غلبه شما به کار می افتد، تا پول و سود بیشتری برای سوداگران فراهم آورد. اما همه اینها چگونه ممکن شده است؟ واقعیت اینست، که نحوه استفاده از این مبالغ عظیم در مخفیگاه های وزارتخانه و سالن های مجلل مدیریت های گروه های بزرگ، بدور از چشم و گوش های نامحرم یا خودسری مطلق تعیین می شود.

خب، من از شما سؤال می کنم، که آیا واقعا اوضاع بر همین منوال ادامه خواهد یافت؟ اگر یکبار هم نظر شما پرسیده شود؟ و پرده از راز و رمز چگونگی بکارگیری این پول ها برداشته شود؟ اگر ما بتوانیم آشکار بینی را برقرار کنیم؟ و به مزدبگیران و شهروندان جامعه حق نظارت و کنترل را اعطاء کنیم؟ مسلماً خیر! اگر از شما درباره نحوه بکارگیری و مصرف این پول ها سؤال شود، شما خواهید گفت، باید آنرا بصورت دیگری بکار انداخت. برای اشتغال، برای اشتغال جوانان برای یک زندگی بهتر، برای توسعه کشور و همکاری ترمیمش در سطح بین المللی. شما این پول ها را در خدمت جامعه و تمدن انسانی بکار خواهید گرفت و نه علیه آنها، چنانچه اکنون بکار می رود.

نه وابستگی و انقیاد کشور، و نه رکود و قهقرای جامعه، هیچکدام سرنوشت محتوم جامعه ما نیست، پیشرفت اقتصادی، پیشرفت اجتماعی، پیشرفت دموکراتیک همه باید با هم و در کنار هم در خدمت کشور و مردم قرار بگیرد. کمونیست ها همه نیرو و اراده خود را در خدمت این هدف قرار داده اند.

بررسی مسائل مبرم ایران

کانون دفاع از دموکراسی در ایران، که مرکز آن در نیویورک قرار دارد، اطلاعاتی در ارتباط با تدارک نخستین کنفرانس بررسی مسائل مبرم ایران صادر کرد. موضوع این کنفرانس «تشریفات گذار از نظام ولایت فقیه به نظام مردم سالاری» نامیده شده و هدف از آن تبادل نظر و گفتگو بین گرایش های گوناگون در زمینه مسائل مبرم ایران اعلام شده است. کانون فوق در دعوتنامه خود، که برای راه توده نیز آنرا ارسال داشته، مدعوین این کنفرانس را بشرح زیر اعلام داشته است:

حزب ملت ایران، تلاشگران تأمین انتخابات آزاد، جبهه ملی ایران در اروپا، سازمان سوسیالیست های ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، جبهه ملی ایران (امریکا)، نهضت آزادی ایران، نهضت مقاومت ملی ایران، اتحاد فدائیان خلق ایران، سازمان جمهوریخواهان ملی ایران، سازمان مشروطه خواهان ایران، سازمان انقلابی کارگران (راه کارگر)، هیئت تحریریه راه توده، حزب رنجبران ایران، حزب توده ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، حزب کمونیست کارگری ایران، حزب دموکرات کردستان.

"چپ اسلامی" و انتخابات دوره پنجم مجلس

سمت گیری های اقتصادی-اجتماعی غیر سرمایه داری را گسترده و سنگین کرده است. اکنون در آستانه پنجمین دوره انتخابات، شرایط عینی-اجتماعی در سطح ملی و جهانی در مقایسه با چهارمین دوره انتخابات به نحو ملموس و آشکاری به زیان راست تغییر کرده است. دو پارامتر توده مردم و آرایش و ترکیب نیروهای سیاسی جامعه و تغییرات حاصله، زمینه های نامساعدی را برای طیف های "راست سنتی" و "مدرن" فراهم ساخته است، اما با وجود این، شرایط ذهنی و درونی طیف "چپ"، دارای برخی نارسائی ها و ضعف هاست، که توجه جدی را طلب می کند. مهمترین نقاط ضعف و آسیب پذیری جریان فکری "چپ" عبارتند از: ضعف سازمانی و انسجام تشکیلاتی، نداشتن استراتژی، برنامه و انگیزه.

متأسفانه چپ اسلامی از شکست در انتخابات دوره چهارم بشدت انگیزه و روحیه خود را از دست داد، هرچند که در یک سال گذشته تا حدودی اعتماد به نفس و انگیزه از دست رفته را باز یافته است. این ضعف گروه ها و نیروهای مختلف وابسته به "چپ"، امکان هر گونه عمل متشکل و گسترده و موثر را از آنان سلب کرده است و این در حالی است، که جناح راست سنتی، با استفاده از سازمان و امکانات وسیع اقتصادی-سیاسی و با بهره مندی از شبکه تشکیلاتی گسترده سنتی در تمام کشور به فعالیت برخاسته و از هم اکنون عملاً فعالیت انتخاباتی خود را آغاز کرده است. فقدان برنامه مشترک و مشخص برای اجرا و تحقق هدف ها و آرمان های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی "چپ"، بعنوان سومین ضعف این طیف در کنار دو نارسائی دیگر قرار دارد. به اعتقاد ما عدم توجه به این سه مسئله می تواند در انتخابات پنجمین دوره مجلس -برغم حمایت افکار عمومی و زمینه های مردمی و حتی در صورت رفع تنگناها و مشکلات نظارتی و اجرایی انتخابات- نتایج نامطلوبی ببار آورده و مانع پیروزی انتخاباتی یا تحقق بخشیدن به خواسته های مردم و قشرهای زحمتکش و مستضعف جامعه گردد...

سازمان با اذعان به حساسیت شرایط سیاسی کنونی انقلاب و جامعه، معتقد است، مشارکت فعال در انتخابات الزاماً به اراده لیست کاندیداها و فعالیت برای راه یابی به پارلمان منحصر نمی گردد. اراده لیست یا عدم مشارکت در فعالیت های انتخاباتی و حتی تحریم، دو سر یک طیف گسترده رفتاری است، که در میان آن گرایش های متعددی وجود دارد. از دیدگاه یک نیروی سیاسی به معنی درست کلمه، مشارکت و حتی مشارکت فعال و گسترده در انتخابات با عدم اراده لیست کاندیداها نیز قابل جمع و تلفیق است... طیف "چپ" اسلامی در صورت امکان و شرایط عینی و ذهنی باید با اراده و آمادگی لازم رفتار خود را برای کسب پیروزی کامل در انتخابات پارلمانی تنظیم کند. با وجود این، در صورت ناممکن بودن چنان استراتژی انتخاباتی، می توان از زوایای دیگر با مسئله انتخابات رویرو شد و رفتار و هدف های مرحله ای دیگری را مورد توجه قرار داد... برانگیختگی سیاسی، کوشش درون جناحی و حرکت به سمت انسجام و سازمان یابی و گفتگو برای نیل به یک برنامه مشترک از این جمله اند. باید توجه داشت، که هر چند انتخابات مجلس، پس از اتمام رای گیری انتخاباتی به پایان می رسد، اما این امر به معنی پایان تکاپوی سیاسی طیف "چپ" یا هر نیروی سیاسی دیگر نیست. لذا مجامع، انجمن ها، گروه ها و سازمان های "چپ" اسلامی و طرفدار انقلاب و نظام می توانند از هم اکنون با استراتژی بلند مدت تر و نگاه دورتری به شرایط پس از انتخابات و در حوالی دوره پنجم مجلس چشم بدوزند و رفتارهای سیاسی-انتخاباتی خود را در سمت و سوی آن استراتژی سازمان و سامان بخشند.

کار گسترده تبلیغی-توضیحی برای نشر دیدگاه ها و مواضع خود در میان جامعه و ارتقاء آگاهی سیاسی مردم و کوشش در جهت تربیت سیاسی جوانان، در فرصت و شرایط مساعد انتخاباتی و ایجاد ارتباط گسترده با گروه ها و طبقات گوناگون ملت از دیگر هدف هائی است، که مشارکت انتخاباتی می تواند برنامه ریزی خود را معطوف بدان گرداند. جلوگیری از سلطه انحصاری راست سنتی از طریق درک تغییر توازن جناح بندی های درون طیف راست و اصلی-فرعی کردن اختلافات طیف "چپ" اسلامی با سایر طیف ها و سازماندهی و کوشش در مسیر تشکیل پارلمانی که دارای نوعی تعادل سیاسی و جناحی باشد و از تفوق بلامنازع راست سنتی بر کشور و مجلس مانع آید از دیگر ضرورت های آیین دوره از تاریخ انقلاب و کشور است... در صورت عدم توانائی راست سنتی در حذف همه کاندیداهای منفردی که امکان راهیابی را دارند، تشکیل یک فراکسیون "چپ" طرفدار انقلاب و نظام فعال در پارلمان می تواند آثار مثبت و سازنده ای بر سرنوشت سیاسی کشور، مصالح مردم و آینده جریان فکری "چپ" و راست سنتی بر جای گذارد... مجامع، گروه ها، انجمن ها و سازمان های وابسته به چپ اسلامی باید از هم اکنون آمادگی های لازم را در درون خود ایجاد کنند، تا در صورت پیدایش شرایط مناسب انتخاباتی و سیاسی، بتوانند به نحو فعال و گسترده ای در مبارزه انتخاباتی شرکت جویند...

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، مواضع خود را در ارتباط با انتخابات آینده مجلس اسلامی، طی اعلامیه ای که در نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی این سازمان انتشار یافت، اعلام داشت. این سازمان در بیانیه خود، ضمن اشاره به مسیری که چهار دوره انتخابات مجلس در جمهوری اسلامی طی کرده است، تحلیل خود را از این چهار دوره چنین ارائه داد:

«...مجلس اول دارای اکثریت خط امامی و اقلیت لیبرال بود، مجلس دوم جناح راست اکثریت نسبی مجلس را تشکیل می داد و جناح "چپ" در اقلیت بود. در مجلس سوم این توازن برهم خورد و اکثریت نسبی مجلس بدست "چپ" افتاد، در حالیکه اقلیت "راست" فراکسیون خود را داشت و سرانجام در مجلس چهارم ائتلافی از "راست سنتی"، "راست مدرن"، "چپ جدید"، اکثریت کرسی ها را در اختیار گرفتند و جناح چپ نیز دارای اقلیت سازمان نیافته و بی شکلی گردید...»

بیانیه سپس به پنجمین دوره انتخابات مجلس اسلامی پرداخته و درباره عزم جناحیندی جامعه روحانیت رسالت-مؤلفه اسلامی (مجتبیه) برای قبضه کامل مجلس و قدرت اجرایی در کشور چنین اعلام موضع کرد:

«...پنجمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی می رود درحالی برگزار شود، که عوامل و پارامترهای جدیدی در صحنه سیاسی کشور و جهان پدیدار گشته است. شکست سیاست های اقتصاد سرمایه داری (تعدیل) و تجربه ناموفق طیف های مؤلف در حل مشکلات و مسائل اقتصادی کشور به گونه ای بود، که خود به تشدید اختلاف و کشمکش های درونی آن افزود و سبب گشت، که طیف "راست سنتی" از شدت نگرانی نسبت به عواقب سیاست هایسی که خود بیش از همه حامی آن بوده و هست، در صدد برآید حساب خود را از آن سیاست ها و اقدامات جدا کرده و عواقب و مسئولیت های آن را متوجه جناح "راست مدرن" گردانند... انحصار طلبی "راست سنتی" و برداشتن خیزی بلند برای تصرف کامل قدرت و حذف جناح "راست مدرن" از صحنه قدرت و جلوگیری از سر بلند کردن مجدد طیف "چپ" سیاست این دوره "راست سنتی" را تعیین می کند. "راست سنتی" اکنون با توجه به نارضایتی مردم از سیاست و عملکرد اقتصاد سرمایه داری و "تعدیل" و گسترش فاصله طبقاتی و بی عدالتی در جامعه، می کوشد، تا با بهره برداری تاکتیکی از برخی شعارهای چپ نمایانه و عدالتخواهانه به پس انداز سیاسی برای خویش در انتخابات آینده مبادرت ورزد. در این حال، جناح "چپ جدید" نیز تا حدودی از توهومات سال های گذشته خارج شده و حساب خود را از طیف "راست مدرن" جدا کرده، هرچند که هنوز در باب مواضع و رفتار بخشی از جناح "راست سنتی" دچار اشتباه و سوء تفاهم است. در عرصه جهانی نیز برخلاف چهار سال پیش، از جاذبه و محبوبیت سیاست های احزاب راست و محافظه کار در کشورهای اروپائی و امریکائی بشدت کاسته شده و در بلوک شرق سابق نیز امیدهای که جناح های راست در آغاز تحولات و فروپاشی اتحاد شوروی در میان مردم برانگیخته بود، به یاس و سرخوردگی مبدل گشته است... وضعیت کنونی کشور از دیدگاه نهادهای قدرت به سود طیف "چپ" نبوده و طیف "راست سنتی" می کوشد با استفاده از تسلط نسبی بر مجلس و عواملی که در دستگاه های نظارت بر انتخابات دارد، نه تنها "چپ" را بطور کامل تصفیه کند، بلکه عزم آن کرده که از متحدان دیروز خود ("راست مدرن") نیز خلع ید کرده و تمام قدرت را در هر سه قوه مقننه، قضائیه و اجراییه در تصرف کامل خود درآورد... این موضوع، امری است، که توجه و حساسیت همه طیف های سیاسی-اعم از راست مدرن، چپ و چپ جدید را می طلبد. در شرایط کنونی، تقاضاها و خواسته های توده های مردم برای برقراری عدالت و رفع تنگنای های اقتصادی و مبارزه با تضادهای فزاینده طبقاتی و فقر و شکست سیاست اقتصاد بازار و سرمایه داری (تعدیل اقتصادی) محیط اجتماعی را آماده دگرگونی در سیاست های حاکم بر دولت و اقتصاد و اتخاذ سیاست و برنامه "چپ" و عدالتخواهانه کرده و پایه و وزن اجتماعی آرمان ها و

نامه وارده به "راه توده"

رویدادهای کشور افغانستان با سرنوشت کشور ما و منطقه پیوند مستقیم دارد. آنچه که اکنون و با دخالت انگلستان، آمریکا و از طریق پاکستان در این کشور می گذرد، حکایت از توطئه ای نوین در افغانستان دارد. گروهبندی نظامی "طالبان"، که خود را پاسدار ارجعایی ترین گرایش های اسلامی می داند، به عامل مستقیم توطئه های نوین تبدیل شده است. تمام مرزهای شرق ایران و غرب افغانستان اکنون در کنترل تهدیدآمیز این گروهبندی است. آنچه را در زیر می خوانید، بخش هایی از یک مقاله تفسیری مشروح است، که توسط یکی از علاقمندان افغانی "راه توده" و در ارتباط با نقش طالبان در افغانستان تهیه شده و برای چاپ در اختیار ما قرار گرفته است. برخی اصطلاحات و لغات آشناتر برای خوانندگان ایرانی "راه توده" را جانشین برخی اصطلاحات و لغات این مقاله کردیم، اما این تغییر را برای تمامی مقاله نه ممکن و نه ضروری تشخیص دادیم. "راه توده" با تشکر از همکاری نویسنده مقاله و قبول خواست وی برای منتشر نداشتن نام وی (تا فرصت های مناسب تر...) تصریح می کند، که انتشار این مطلب به معنی تأیید تمام نقطه نظرات مطرح شده در آن نیست! "راه توده" امیدوار است، همکاری نویسنده افغانی مقاله همچنان ادامه یابد.

تحلیلی از اوضاع افغانستان و رابطه

مستقیم آن با آینده ایران

چهره ایران

درآینه افغانستان

* ۳ میلیارد سرمایه گذاری غرب و بویژه آمریکا در ترکمنستان برای انتقال گاز این کشور به آب های جنوب ایران و پاکستان، بر سیر حوادث در افغانستان و در مرزهای ایران تأثیر مستقیم دارد!

* ارتش طالبان، شاهراه وابستگی مستقیم افغانستان به انگلستان، آمریکا و پاکستان را هموار می کند و ظاهر شاه باید از همین راه به افغانستان بازگردد.

* سیاست بازی و گروه سازی حکومت ایران در سال های گذشته، ضربات بزرگی به یکپارچگی افغانستان و منافع مشترک ایران و افغانستان وارد آورده است.

روز سه شنبه مورخه دوازدهم ماه سپتامبر، بر سال ۱۹۹۵ شهر هرات بدست طالبان افتاد. ورود طالبان به شهر هرات پس از زودخوردی صورت گرفت، که چندان واضح نیست تا چه اندازه قلیل و یا سبک بوده است. گزارشگران رادیو بی بی سی و روزنامه های انگلیسی زبان ایران از جریان زودخوردی کدام گزارش مفصلی ندادند، اما آنچه از لابلای اظهارات اسماعیل خان، فرماندار هرات و شایعات مروج در شهر مشهد بر می آید، رویارویی میان نیروهای طالبان و

افراد اسماعیل خان در نزدیکی شهرک "گرشیک" سنگین تر از دیگر نقاط بوده است. حال بر ما معلوم است، که جنرال های متحد اسماعیل خان، نظیر جنرال آفضلی و جنرال "علاالدین" و غیره، که از ملیت پشتون می باشند، در این جنگ به طالبان، که آنها هم پشتون می باشند، پیوسته و نیروهای حری و وفادار به اسماعیل خان را زیر آتش گرفته اند. شدت تلفات نیروهای اسماعیل خان خیلی زیاد بوده است. خود او گفته است، که از ۲۵۰۰ نفرات مسلح و جنگنده رو، تنها ۱۲۰۰ نفر جان سالم بدر برده اند!

در اینجا سؤالی که طرح می شود، اینست که چرا جنرال های حزب جمعیت اسلامی افغانستان، که برای وفاداری به اسلام و برهان الدین ربانی رئیس جمهور سوگند وفاداری خورده بودند و خود را مسلمان دو آتشه هم می دانند، به قسم خود خیانت کرده و اسماعیل خان را تنها گذاشته و به طالبان پیوسته اند؟ آنها پس از ۱۵ الی ۱۶ سال جنگ با دولت افغانستان و قوای شوروی زیر لوای اسلام و درعوض همین جنگ اسلامی حالا جنرال شده اند، پس سوگند اسلامی چه شد؟

بر ما معلوم است، که ستمگران و عقب گرایان برای رسیدن به قدرت و حفظ آن از هیچ وسیله روی نمی گردانند و اسلام برای آنها تنها یک وسیله بوده است. نماینده های سیاسی زمینداران بزرگ با استفاده از وضع نامساعد بین المللی و کومک مرتجعین عرب و ایران و ارتجاع پاکستان، پرچم جنگ با قوای روس و دولت افغانستان را بلند کردند و مردم بیچاره افغانستان را از رسیدن به یک نظام عادلانه محروم گشتانند. همین افراد که حالا سوگند اسلامی را فدای قدرت پرستی می کنند، سال ها تحت نام اسلام به هر عمل ضد انسانی که ذهن بشر می تواند تصور کند، دست زدند. از زنده سوختن تا زنده پوست کندن انسان ها. وقتی به قدرت هم رسیدند به همین عملیات ضد انسانی با یکدیگر و با مردم بیچاره افغان ادامه دادند. اسماعیل خان در مصاحبه با "پیتزگریسته"، خبرنگار بی بی سی، گفت: «این جنرال ها پشتون بودند و وقتی مساله حمله برطالبان پیش آمد و به آن ها فرمان پیش روی در امتداد شاهراه کندهار هرات داده شد، آنها رفتند و به طالبان پیوستند»

اینکه جنرال های دولت مرکزی در ایالت هرات به قوای نظامی مخالف این دولت پیوسته اند، علاوه بر مساله مهم "قومی" در افغانستان، که باید آنرا از نظر دورداشت، حکایت از معاملات بزرگ سیاسی در افغانستان دارد. اسلام و ایمان به فرامین الهی، تا حد خیانت به قسم وفاداری به حزب اسلامی و رئیس جمهور اسلامی "ربانی" هم قربانی همین معاملات شیطانی است و اسلام در همه ۱۶ سال گذشته پوشش این معاملات بوده است. حمایت ها و دشمنی های حکومت ایران با گروه های حری مسلمان افغانستان هم در همین جوکات بوده است، که در همین نوشته خود به آن هم اشاره خواهم کرد.

فی الحال، برای ما افغان ها و شما برادران ایرانی ما، این مهمترین سوال باید باشد، که ایجاد ارتش طالبان فقط یک قضیه افغانی است؟ سقوط هرات و دامنه های آتشی که برافروخته شده است، از کرانه های کشور خون آلود ما فراتر نخواهد رفت؟

حکومت ایران تا حدی متوجه خطر شده است، اما بنظر من آنها عمق حادثه را هنوز درک نمی کنند و از همین رو باید نگران بود، که یکبار دیگر در افغانستان سیاست بازی خود را پیش برده و درعمل به سیاست پاکستان و آمریکا و انگلیس کمک برسانند. کاری که در سالهای عقب سر کردند و هرروز پشت یک گروهبندی اسلامی-افغانی راه افتادند، که سرخ آنها در دست پاکستان و یا آمریکا بود.

بعد از سقوط هرات

بعد از سقوط هرات، مقامات حکومت ایران فریادشان از سقوط حکومت اسماعیل خان به آسمان بلند شد. آیت الله امامی کاشانی در نماز جمعه ای که در دانشگاه تهران برپا می شود، گفت: «طالبان خطرناک و زیان مندانند». محمد علی بشارتی، وزیر کشور جمهوری اسلامی، به نیروهای مرزی افغانستان و ایران دستور مسدود کردن مرزهای ایران را داد. "تهران تایمز"، روزنامه انگلیسی زبان جمهوری اسلامی نوشت: «طالبان از هر عملی که موجب نا آرامی و عدم امنیت در مرزهای ایران شود، باید ابا ورزند، طالبان که در پاکستان آموزش دیده اند با تسخیر هرات آخرین میخ را بر تاسیوت صلح کوبیدند». "کپهان انترناتیونال"، روزنامه انگلیسی زبان دگر ایران نوشت: «نزدیک شدن این گروه، که مسئولیت جنایات هولناک و تکیاندهنده را علیه مردم بی دفاع افغانستان-خاصا شیعیان افغانستان-برعهده دارند، به مرزهای شرقی ایران آسباب نگرانی و تلافی است».

بدین گونه، ده ها روزنامه جمهوری اسلامی، اشخاص و دولتمداران این کشور در مورد نزدیک شدن طالبان به مرزهای شرقی ایران اظهار

پرسنل فنی در کشورهای این مناطق، برای سرمایه گذاران بسیار دلچسب بوده است، چرا که نفت به قیمت بسیار ناازل استخراج شده و روانه بازار می شود. می بینیم که نفت و سرمایه چگونه حرکت های سیاسی منظوری را در تاثیر خود دارد و از جنگ خلیج، جنگ ارمنستان و آذربایجان و سیاست های حکومت ایران و از همه مهمتر از هم گسیختگی اتحاد شوروی چگونه بهره برداری می شود. روش غرب در قبال کشورهای منطقه نفت خیز "خزر" همان سیاست کهنه ایست، که می توان آنرا در جنگ افروزی و تجزیه کشورها خلاصه کرد. اقدام غربی ها در تی گردنی قره باغ از طریق آتش افروزی جنگ بین مسلمانان و آذری ها و آرامنه مسیحی، که بعدها به جنگ "چی چینی" کشانده شد، حاصل همین سیاست است. البته در زمان اخیر، روس ها کسی به خود آسوده اند و همه فرمان های غرب را قبول نمی کنند و برای مثال در "چی چینی" زیر بار فشارهای غرب نرفتند و بدین ترتیب آن "گریندر" ترانسپورتی که آنها می خواستند از کنار دریای خزر تا بحیره سیاه باز کنند، همچنان مسدود باقی مانده است. گریزوری که بنا بود اسلامی باشد و از کنار روسیه، با کشورهای مسلمان نشین اطراف دریای خزر ارتباط بگیرد، بدنبال همین مسدود ماندن گریندر "چی چینی" سرمایه داران غرب راه های دیگری را جستجو کردند. از این لحظه به بعد است، که سر و کله ارتش "طالبان" در افغانستان پیدا می شود!

راه دیگر مرتبط ساختن کناره های دریای خزر بواسطه پانپ لاین ها، از طریق ایران به خلیج فارس است. امریکا جهت تبدیل ایران به دست نشاندۀ مستقیم خود کشور شما را تحریم اقتصادی کرد، اما برای آنکه قنای چپ و طرفداران استقلال ایران به قدرت حکومتی نرسند و طرفداران پیوند با امریکا و غرب منزوی نشوند، اروپا و جاپان ظاهرا به امریکا نیویستند و اتفاقا حکومت ایران هم در عین حال که گام به گام به اجرای خواست های امریکا نزدیک شده و می شود، از این فرصت استفاده برده و به مخالفان داخلی خود اینگونه تفهیم کرد که ایران می تواند بر روی دو پایه از سیه پایه مقتدر اقتصادی- سیاسی دنیا اتکا کند! این بازی موش و گربه در کشور شما جریان دارد و اینطور به نظر می رسد، که تا تشکیل یک حکومت مورد قبول امریکا در ایران از میان طرفداران این پیوند در حکومت اسلامی، ادامه یابد.

به این ترتیب مناطق نفت خیز و دارای ذخائر گاز زیر زمینی فراوان کنار دریای خزر، بصورت جزیره ای در وسط چند کشوری که هنوز صد فی صد از امریکا اطاعت نمی کنند، باقی ماند. در شمال روسیه، در غرب ترکیه (که کردهای مخالف امریکا، در مسیر "پایپ لاین" مورد نیاز برای صدور نفت از طریق این کشور قرار دارند) و در جنوب نیز ایران قرار دارد، که هنوز همه قدرت در حکومت آن در اختیار طرفداران امریکا نیست!

بدین ترتیب یگانه راه امتداد این "پایپ لاین" ها از طریق ترکمنستان به افغانستان و از طریق بندر "دلارام" به گندهار و بالاخره به بلوچستان و بندر کراچی است!

دولت پاکستان که از این معامله سود بیشتر از دگران می برد، از دیر زمانی در پی آن بود، که یک نیروی نظامی صد فی صد مطیع و فرمان بردار را جهت بکار بستن نقشه هایش در افغانستان سروسامان بدهد. عناصر عقب مانده و کور ذهن مساجد مسلح شدند و امریکا و پاکستان طالبان را اینگونه تشکیل دادند، تا با به آتش کشیدن افغانستان، نقشه های اقتصادی شان را عملی کنند. طالبان از جنوب کابل تا هرات، در نوار شرقی، جنوبی و غربی کشور- همان نقاطی که از نظر نوادی به پشتون ها تعلق دارد- را در اختیار خود گرفتند. ایران از طریق افغانستان در انزوا قرار گرفت و دستش از همه جا کوتاه شد و در این ماجرا شکست خورد. حکومت ایران در پایان این ماجراها، در برابر امریکا زانو خواهد زد؟ اما نباید فراموش کرد، که این خم شدن دیگر خم شدن نیست که سر بالا کردن را ممکن سازد! امریکا برای تسلط استعماری شرق میانه می کوشد و کوشش سودجویانه اتحادیه های بزرگ سرمایه داری جهان، مرز و کرانه نمی شناسد و سیر تصاعدی را می بیند! حکومت ایران به مردم خودش حقیقت را نمی گوید و به بند بازی با امریکا ادامه می دهد و در عین حال علیه طالبان داد سخن می دهد، تا خود را جانشین بهتری نشان بدهد. در حالیکه اگر حقیقت سیاست امریکا را به مردم بگویند، با یک سیاست استعماری پنجه در پنجه نباید بیاندازد، که نه تنها مردم ایران، بلکه مردم افغانستان و همه کشورهای نفت خیز اطراف دریا ی خزر هم می توانند آنرا یتاری کنند. بر اثر همین سیاست بازی و پنهانکاری حکومت ایران است، که اگر فردا حکومت ایران با طالبان و به فرمان امریکا و پاکستان به توافق رسیده و از آن برای حکومت در افغانستان حمایت کند، نباید تعجب کرد. حکومت ایران خیلی خوب می تواند حرف ها و سیاست هایش را با سرعت عوض کند، همچنان که جای دوستان و دشمنانش را در هر زمان عوض کرده است. کاری که با شیعیان، هزاره ها، شورای نظام، وحدت اسلامی، شهید عبدالعلی مزاری و... کرده است. بقیه این سیاست را هم در ارتباط با داخل ایران و ایرانی، خودتان بهتر

نظر و تاسف کردند، اما هیچکدام از این روزنامه ها و مقامات ننوشتند و نگفتند، که پشت صحنه کدام تدارک دیده می شود و مردم خودشان را هشیار نکردند. شاید آنها نفوذ استیفا شدند برگ های بازی سیاستی را در دست های خود نگهدارند و مثلا در گفتگو با نخست وزیر پاکستان، که مجری سیاست امریکا و انگلستان در منطقه است، این برگ ها را روی میز بگذارند. اما شما و ما می دانیم، که این سیاست بازی ها با سرنوشت افغانستان چگونه بازی کرد. شاید مردم ایران خودشان آفتاب گرفتاری با حکومتشان داشته باشند، که حوادث اخیر افغانستان برایشان مهم نباشد، اما این اشتباه است. آنچه در افغانستان می گذرد تاثیر مستقیم بر آینده ایران دارد. اگر حکومت ایران از گفتن حقیقت به مردم ایران فرار می کند، نیروهای پیشرو ایرانی چرا نباید این حقایق را بگویند و اجازه بازی های سیاسی خطرناک را به حکومت حاکم در ایران بدهند؟ بخشی از همین بازی ها را در زیر برایتان اشاره می کنم.

در این روزها برای ما افغان ها بسیار دلچسب است، بدانیم چرا حکومت ایران از پیروزی شاگردان و طلاب مدرسه دینی خشنود نیست و آنرا خطرناک می داند؟ مگر طالبان روش متفاوت از جمهوری اسلامی در قبال جامعه و بالخصوص زنان اختیار کرده است؟ اگر تفاوت در سنی بودن و یا شیعه بودن طالبان و حکومت ایران است، پس چرا شورای نظام برهان الدین ربانی، احمد شاه مسعود و سیاف در این اخیر هر نوع کمک مالی و معنوی از دولت ایران، جهت سرکوب اهالی مظلوم غرب کابل دریافت کرد؟ مگر شورای نظام سنی نیست؟ ببینیم همین شورا دستش به خون اهالی افشار بالا، ساکنین "دشت برچی"، "کوته سنگی" و "کارته سه" بیشتر رنگین است، یا طالبان؟

باز هم برایتان مثال آورده و پرسان می کنم، تا معلوم گشته شود، بازی های سیاسی بالای مردم افغان با چه قیمت در ایران صورت گرفته است:

جمهوری اسلامی، که حالا و پمن از سقوط شهر هرات بدست طالبان، اینطور برای شیعیان منطقه دل سوختانده، که در شهر مشهد اجازه میتینگ و تظاهرات به افغان ها می دهد، در گذشته به اهل تشیع افغانستان که ۹۵ فی صد آنها هزاره ها هستند، در ایران اجازه برپائی مراسم فاتحه خوانی برای مردگانشان را هم نمی داد. همین حکومت حتی اجازه فاتحه خوانی برای "عبدالعلی مزاری"، که بدست ناپاک طالبان به شهادت رسید، را هم نداد! چرا که مزاری روحانی مستقلی بود و از حکومت ایران بازی نمی خورد. ما از مهمان نوازی مردم ایران که خودشان با مشکلات دست و پنجه نرم می کنند، همیشه سپاسگذاریم، اما باید از رفتار حکومت ایران با افغان های مهاجر بگوئیم، تا هم در تاریخ ثبت شود و هم سیاست های این حکومت، در رابطه با افغانها برای ایرانیان هم شناخته شود. در خراسان به هزاره های افغان اجازه کسب و کار بالخصوص "خوراکه پزی" نمی دادند و در مساجد به مردم می گفتند از اینها خرید نکنید! بعد از تشکیل دولت جدید در کابل یکباره ۸۰۰ هزار پناهنده افغانی را اخطار کردند، که از ایران بروند. حکومت ایران خیال داشت از این عده در شکل طرفداران خود در افغانستان استفاده برده و بدین ترتیب در حکومت کابل شریک شود. مردم بیچاره که یکبارگی باید خانه و سرپناه خود را رها کرده و به زور به افغانستان بازگردانده شوند، به هر طرف تظلم کردند، اما حکومت ایران حتی نظر میانجی کمیسیون عالی سازمان ملل در امور پناهندگان را هم در این مورد نپذیرفت. مقامات ایران اصرار می کردند، که این افغان ها به اقتصاد بازار ایران صدمه می زنند!

ما و شما باید برای این پرسان های خود، پاسخ پیدا کنیم، تا درک کرده شود، در منطقه چه می گذرد و بازی های سیاسی حکومت ها و قدرت های بزرگ، مردم شریف ایران و افغانستان را به کدام سو هدایت می کند؟ رفتار با هزاره ها، حالا و پس از پیروزی طالبان در هرات، به لطف و محبت و تحریک هزاره ها به ادامه جنگ تبدیل شده است! اصل قضیه کجاست؟ چرا حکومت ایران که برای قتل عام مردم افشار کابل حتی اظهار تاسف هم نکرد، امروز همگان را علیه طالبان تحریک می کند؟ چرا از همان ابتدای تشکیل طالبان چنین نکرد، اما امروز می کند؟ این ها سوالات بزرگی است، که با سیاست های بزرگ و خطرناک برای سرنوشت ما و شما ارتباط می گیرد.

سیاست های تازه در منطقه

بدنبال از هم گسیختگی اتحاد شوروی، آغاز جنگ خلیج فارس و تحریم اقتصادی دو کشور بزرگ نفت خیز عراق و لیبی توسط امریکا (البته درباره ایران، دیرتر از عراق و لیبی) کشورهای غربی به سراغ مناطق نفت خیز اتحاد شوروی سابق شتافتند.

کرانه های دریای خزر که از جمله مناطق درجه سوم نفت خیز جهان به شمار می رود، مورد توجه دولت های غربی، بالخاصه ایالت متحده امریکا برای سرمایه گذاری دراز مدت، قرار گرفت. پائین بودن مزد کار و در دسترس بودن

از ۳ میلیارد دلاری که جهت احداث "پایپ" گاز طبیعی، ترکمنستان، سوریه، گزاری کرده اند، بهره برداری کنند. برای همین هدف و منظور جلب رضایت محمد ظاهر شاه برای بازگشت به افغانستان، حمایت از طالبان تشدید شد و دستاوردهای نظامی آن در غرب و جنوب کشور هرچه بیشتر تحکیم می شود. بررسی اوضاع ایران در دوران اخیر و سیر حوادث کشور شما نیز تا حدودی این ارزیابی ما را تأیید می کند. اگر ارتجاعی ترین جناح حکومتی در ایران بتواند همه قدرت را از آن خود کند و در این راه همه حمایت انگلستان و آمریکا را نیز جلب کند، در آن صورت حمایت آنها از طالبان بعنوان نیروی نظامی، که راه را برای بازگشت شاه سابقه افغانستان به صحنه سیاسی هموار می کند، بسیاری از ناروشتی ها را روشن می کند و به دلائل تعللی که ظاهر شاه اکنون دارد، ختمه می دهد. ما فکر می کنیم، آنچه در این اخیر در ایران می گذرد و نشریه شما نیز بر آن تحلیل دارد، حکایت از همین موضوع دارد و شتاب حوادث مربوط به این تلاش در ایران، در واقع باید با حمایت آمریکا، انگلستان و پاکستان همراه باشد!

(در اینجا منظور و نوشته های "راه نوده"، تحلیل آن از تلاش رسانی ها و حجتیه برای قبیضه مجلس اسلامی و اشغال پست ریاست جمهوری و تدس ها و زویندهای سیاسی بزرگی است، که این جناح هم اکنون با محافل امپریالیستی برای جلب حمایت آنها انجام می دهد و بسیاری از محافل ملی و میهن دوست ایران - حتی نیروهای واقع بین و ملی - مذهبی نیز نسبت به آن هشدار می دهند. راه نوده در دوران اخیر اطلاعات مهمی را در این ارتباط فاش ساخته است. که مهمترین آن ملاقات های آیت الله مهدوی کنی در انگلستان و اجایی لژی های فراماسونری (شاخه های اخوان المسلمین) در سراسر ایران است. براساس ارزیابی ارائه شده دوستان افغانی ما، حجتیه در ایران، همان طالبان در افغانستان است و این دو همزاد گام های بلند و هماهنگی را برای اجرای سیاست های استعماری در ایران و افغانستان برمی دارند)

ساده ترین سوال ایشست، که چه باید کرد؟ و تا پیش از استحکام تشکیلاتی طالبان و بختگی آنها در کاربرد دستوره های دستگاه اطلاعاتی پاکستان و آمریکا و انگلستان چه تدبیری باید اندیشید؟ ما مثل همیشه اعتقاد داریم، که وحدت ملیت های تحت ستم افغانستان و اتحاد همه نیروهای ملی و وطن خواه زیر پرچم "مادر وطن" یگانه چاره کاراست، اما با کمال تسف باید اعتراف کرد، که این اتحاد در حال حاضر و از جمله بدلیل خونی که بین ملیت ها ریخته شده و پراکندگی احزاب و سازمان های وابسته به ملیت های گوناگون افغانستان و پاره ای اختلاف نظرات بین نخبه های سیاسی و فرهنگی افغانستان، دشوارتر از آنست که در تصور آید. اما از آنجا که هیچ چاره دیگری وجود ندارد، باید با همه قدرت و امکانات در این راه و تا از دست رفتن همه امکانات، کوشش کرد.

در ارتباط با خطری که ایران را تهدید می کند، شب خود بهتری دانید و می نویسید، من فقط در این تحلیل خود اشاره به برخی خبرها می کنم، که در ارتباط با ارزیابی حاضر از اوضاع منطقه است.

بعد از دیدار "احمد فاروق لغاری"، رئیس جمهور پاکستان، با "صفر مراد نیازف"، رئیس جمهور ترکمنستان و اعلام اعتقاد هر دو بر اینکه بدون کمک و هم گرایی فعال آمریکا در احداث خط لوله گاز ترکمنستان با پاکستان، این طرح به انجام نخواهد رسید، حکومت ایران، مانند همیشه در عوض اتخاذ یک سیاست صادقانه با دو ملت ایران و افغان، بار دیگر همان سیاست "داشتن برگ مذاکره در دست" را پیش گرفت. حکومت ایران بجای آنکه به مردم بگوید آمریکا دارد ایران را محاصره کامل می کند و مردم را آگاه و بسیج کند، با سیاست "برگ سیاسی جمع کردن"، خواب مذاکره و معامله با آمریکا و پاکستان را می بیند. حمایت از اهل تشیع افغانستان و تلاش برای تماس با برخی شخصیت های سیاسی - مذهبی آنها، سازمان دادن دوباره قوای اسماعیل خان در خراسان و... بخشی از همین سیاست کهنه و شناخته شده حکومت ایران است (سیاستی که در قبال عراق و کردهای منطقه و در جنگ بین آذربایجان و ارمنستان، اتخاذ شد و عمداً نیز متکی بود به ساخته و پرداخته کردن گروه بندی های مذهبی!).

حکومت کابل (شورای نظار) نیز از طریق سفارتخانه های خود در خارج تلاش هائی را برای مذاکره و جلب حمایت شروع کرده است، اما هیچ نتیجه قابل ذکری هنوز بدست نیآورده است، زیرا هنوز اعتمادی به این شورا وجود ندارد. حکومت کنونی کابل "لا هزاره ها و تاجیک ها را از ساطور پشتون ها می ترساند و آنها را دعوت به حمایت از خود می کند، اما ساطور ها در این سال های اخیر در افغانستان آنگدن پائین آمده است، که این حربه دیگر کسی را متوحش نمی کند! باید امیدوار بود، که این ساطور برای قطع دست هائی فرود آید، که مانع اتحاد ملیت های افغانستان برای نجات مادر وطنشان است! حتی از

می توانید، بنویسید! البته اکنون طالبان اسلحه ای را برداشته است که حکومت ایران می داند چقدر خطرناک است، چون خودشان هم به همین اسلحه مجهز هستند. این اسلحه مذهب و آئینم از نوع ارتجاعی ترین آنست، که اتفاقاً در سال های اخیر حکومت ایران هم خود را به همین نوع آن مجهز کرده است. رویارویی دارندگان این دو سلاح همانقدر امکان پذیر است، که آشتی و همکاری آنها در آینده منطقه و به سود آمریکا، انگلستان و پاکستان!

باین ترتیب است، که - همانطور که شما هم خوب می دانید - در پس هر شعار و حادثه سیاسی، اجتماعی و دینی یک موضوع اقتصادی نهفته است، که بدبختانه همه افراد جامعه آنرا نمی بینند و ستمگران هم بواسطه همین نادانی است، که ستم و فشار بر مظلومان را اعمال می کنند.

ما در قضیه سقوط شهر "هرات" بدست طالبان می بینیم، که پاکستان بصورت مالی و نظامی، اطلاعاتی و مشورتی جنبش صدفی ضد تمدن و ترقی طالبان را حمایت می کند. این ارتشی است سیاهکار و تبهکار و ویرانگر، که تحت نام اسلامی و جاری ساختن شرع محمدی می خواهد بر افغانستان مسلط شود. اسلام در این میان وسیله ایست جهت فریب مردم مسلمان افغانستان. مردم ما، متأسفانه امکان آنرا ندارند، که خدعه و نیرنگ پاکستان و آمریکا و انگلستان کهنه کار را از یکطرف و نیرنگ بازی حکومت ایران را از سوی دیگر ببینند. نیروهای مترقی ما بسیار پراکنده اند و هر نوع امکان تاثیر گذاری روی حوادث از آنها گرفته شده است. این فاجعه وقتی کامل می شود، که ما بدانیم، طالبان هنوز تشنه خون است و در آینده نزدیک قتل عام های ده ها هزار نفر در کشور ما پیش خواهد آمد.

بسیاری از افغان ها و حتی مطبوعه غربی، بالای جنرال "دوستم" سخن می گویند. این حقیقت دارد، که او و قوای تحت فرمانش مانند "طالبان" و "شورای نظار" و حتی "حزب اسلامی" حکمت یار و متحدش "یونس خالص" و "حزب وحدت اسلامی"، دارای وزن و اعتبار انکار ناشدنی است. اما سرنوشت او و حزب تحت رهبری او بنام "حزب ملی اسلامی" نیز نامعلوم است. حزب ملی اسلامی جنرال دوستم تا زمانی که خطر نفوذ مسلمانان بنیاد گرا در جمهوریت های مسلمان اتحاد شوروی سابق وجود دارد و افغانستان می تواند منبع صدور این عناصر (مانند طالبان) باشد، از جانب ازبکستان، قزاقستان، ترکیه و تاجیکستان کمک و پشتیبانی خواهد شد. زمانی که خطر مرفوع گردد، جنرال دوستم نیز مورد بی مهری قرار خواهد گرفت. اما تا آن زمان هنوز راه زیاد و حوادث زیادی در پیش است.

شورای نظار به واسطه روسیه و هندوستان حمایت می شود. این حمایت از جانب روسیه بدان دلیل است، که روسیه می خواهد از "احمد شاه مسعود" و "زیانی" به عنوان سدی در راه نفوذ آمریکا و غرب به مناطق نفت جمهوری های سابق اتحاد شوروی استفاده کند. چه از یک طرف بازار مواد خام و فروش مواد تولید شده روسیه در این کشورها، در آینده بی رقیب در دست روسیه باقی خواهد ماند و از جانب دیگر اموال تجارتی غرب به این جمهوریت ها از طریق بنادر آبی و زمینی روسیه درآمد بزرگی برای روسیه در بر دارد و این امر در صورتی ممکن است، که این جمهوریت ها از طریق جنوب مسدود و محدود باشد. هندوستان که با پاکستان بر روی مساله کشمیر و برخی مسائل تاریخی اختلاف دارد، شورای نظار را حمایت می کند. طالبان که برده وار از پاکستان اطاعت می کند، در ابتدا نوار مرزی پاکستان و افغانستان را در اختیار داشت و اکنون مرزهای افغانستان با ایران را نیز در دست دارد و کابل را هم در محاصره! البته بنظر بسیاری از افغان ها، پاکستان در تلاش است، تا با استفاده از طالبان، چهره هایی را که تاکنون در عقب پرده نگه داشته شده اند را بیرون کشیده و بر افغانستان حاکم سازد. یکی از این چهره ها "محمد ظاهر شاه"، شاه سابق افغانستان است، که اکنون در ایتالیا به سر می برد و طبق گزارش رادیو بی بی سی سردار "آصف احمد علی"، وزیر خارجه پاکستان، در همین اخیر با وی ملاقات کرده است. البته شاه سابق افغانستان برای به قدرت بازگشتن در افغانستان، تمام شرط های پاکستان و آمریکا و انگلستان را خواهد پذیرفت. بسیاری این سوال را طرح می کنند، که چرا ظاهر شاه زودتر وارد صحنه نمی شود و این تاخیر برای چیست؟

تاخیر ظاهر شاه

حقیقت اینست که ظاهر شاه پیرمردی است بسیار محتاط و ترسو! تا از جانب ایران و حکومت آن مطمئن نشود و از جانب حکمتیار و هزاره های افغانستان خیالش راحت نشود، آنگونه که آمریکا و پاکستان و انگلستان انتظار دارند، قدم پیش نخواهد گذاشت. او منتظر تسلط کامل طالبان بر افغانستان است، تا جرات بازگشت را پیدا کند! البته آمریکا و پاکستان و انگلستان از این تاخیر راضی نیستند، خاصاً، شرکت های نفتی که می خواهند هرچه زودتر

رفقای گرامی راه توده با سلام

این نامه را من چند ماه پیش به هفته نامه کیهان (چاپ لندن) نوشته ام، اما با همه ادعای آزادی خواهی، بی طرفی و "تربیت آزاد" نبودن برای درج نظرهای گوناگون، تاکنون از چاپ آن خودداری ورزیده اند.

جانب توجه آن که در همین مدت، گذشته از مطالب تکراری و انشاءوار، به عنوان نمونه در نیم صفحه کامل صفحه تربیت آزاد شماره ۵۸۱ کیهان چاپ لندن (۱۸ آبان) مطلبی را به دفاع از جمهوری اسلامی چاپ کرده اند که در آن نوشته شده: "حمید سیف زاده" از کانادا صریحا اقرار می کند که "من در برابر جمهوری اسلامی نیستم" به این ترتیب نمی دانم تفاوت "کیهان هوانی" با "کیهان لندن" در چیست!

به هر حال اگر انتشار آن را سودمند می دانید، در "راه توده" درجش فرمائید.

مشکرم با آرزوی موفقیت

فریدون تنکابنی

کلن، دسامبر ۱۹۹۵

به تاریخ دروغ نگوئید!

مدیر محترم هفته نامه کیهان

در پاسخ به مطلبی درباره روزنامه نگار شهید، زنده یاد کریم پور شیرازی، مدیر روزنامه شورش، به نقل از کتاب "رفقای بالا" نوشته آقای دکتر متوجه کی مرام، دو نوشته در کیهان شماره ۵۷۶، (۱۳ مهرماه ۱۳۷۴) صفحه ۸ درج گردیده است. خواهمشدم به خاطر حفظ بی طرفی و کمک به روشن شدن حقیقت، این یادداشت کوتاه را در همان صفحه یا صفحه تربیت آزاد امر به درج فرمائید.

آقای دکتر منصور راستین زیر عنوان "کریم پور کارچاق کن بود" می نویسند: «مختار کریم پور در دوران زمامداری دکتر محمد مصدق خودش را به دکتر مصدق نزدیک کرده بود و هر کس در ادارات دولتی کار داشت، او با دریافت مبلغی کارچاق کنی می کرد و از جانب دکتر مصدق به مقام مسئول اداری مراجعه می کرد و تقاضای انجام کارش را داشت. همین اشخاص که دور دکتر مصدق را گرفته بودند، موجبات سقوط حکومت او را فراهم ساختند.»

←

... تحلیلی از اوضاع افغانستان

قول برخی مقامات حکومت ربانی شنیده شده است، که آنها وعده یک حکومت فدرال را هم به حزب وحدت اسلامی می دهند و "غرجستان" را به آنها پیشنهاد می کنند. شاید اگر هزاره ها با ایران مرز مشترک داشتند، حکومت ایران نیز از این پیشنهادها حمایت می کرد، اما اکنون بدلیل نداشتن همین امکان از این پیشنهاد حمایت نمی کند. مضافا اینکه حکومت ایران از آن بیم دارد، که موافقت با حکومت فدرالی در افغانستان، سرودی را یاد ملیت های ایران بدهد، که اکنون هم زمزمه می شود! می توان به اتحاد ملیت های ازبک، تاجیک، هزاره از این بابت هم امیدوار بود، که این یگانه سیاست درستی است، که می تواند پشتون ها را نیز به پذیرش قدرت ملیت های دیگر در افغانستان ناچار سازد و این ناچاری آنها را نیز به ضرورت اتحاد با دیگران و حفظ افغانستان واحد متقاعد کند. در این صورت است، که خواب حکومت واحد بر سراسر افغانستان از اذهان همه ملیت ها بیرون خواهد رفت. روشننگری درباره سیاست استعماری انگلستان و آمریکا به هملستی پاکستان، مهمترین وظیفه همه افغان های وطن خواه برای به پا خاستن همه افغان ها برای دفاع از "مادروطن" است! با در نظر داشت نزدیکی فرهنگی، قومی و عنعناتی فی مابین ایرانیان و افغانها و همچنین حضور بالای ۲ میلیون آواره افغانی در ایران، کمک شما رفقای محترم برای افشای حوادث پشت پرده بسیار مفید است. به همه وطن خواهان افغانی برای دستیابی به اهداف شریفانه بالا و ادامه مناسبات برادرانه افغان ها و ایرانیان کمک کنید!

پیروز و سربلند باشید.....اکتوبر ۹۵

در پاسخ ایشان باید گفت که دوست و دشمن اذعان دارند که مصدق شخصی نبود که به مقامات اداری توصیه کند کاری را بر خلاف قانون و مقررات انجام دهند. و یکی از علل اختلاف او با آیتا الله کاشانی هم همین بود که کاشانی می خواست مصدق دست او و اعوان و انصارش را در جاهایی مانند اوقاف بازنگذار تا هر چه می خواهند، بکنند و مصدق زیر بار نمی رفت.

از آن گذشته رابطه کریم پور با مصدق چنان رابطه ای نبود. چه بسا که کریم پور در آن سال ها مصدق را ملاقات نکرده یا به ندرت ملاقات کرده باشد، چه رسد به این که چنان رابطه نزدیکی میان آن ها باشد. کریم پور روزنامه نگاری بود پر شور و احساساتی (نظیر عشقی و محمد مسعود) که عاشق سینه چاک نهضت ملی بود و بر سر همین عشق هم جان باخت.

به فرض هم که بپذیریم کارچاق کن بود، در کجای دنیا کار چاق کن را آن گونه ناجوانمردانه می سوزانند و می کشند؟

این نکته هم آشکار است که اطرافیان مصدق موجبات سقوط حکومت او را فراهم نساختند، بلکه این شاه و دربار و ارتجاع داخلی و دولت ها و سازمان های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا بودند که کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ را سازمان دادند و حکومت ملی مصدق را ساقط کردند. خوشبختانه تمام اسناد مدارک مربوط به آن کودتا نیز تاکنون منتشر شده و شک و ابهامی در این مورد وجود ندارد.

در نوشته دیگر سرهنگ عیسی پژمان پس از این که نسبت پشور دزدی به کریم پور می دهند و از جوانی های او بیاد می کنند، در پایان می نویسند: «بعد از جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همان امیر مختار کریم پور شیرازی دستگیر و بازداشت و در لشکر دو زرهی مرکز زندانی انفرادی شد و پس از بازپرسی و تکمیل پرونده و ارجاع به دادگاه نظامی به مرگ محکومیت یافت و تیرباران شد.»

البته ایشان شرم شان آمده که بگویند "قیام ملی ۲۸ مرداد" و در عین حال نخواسته اند آن را به نام حقیقی اش یعنی "کودتای انگلیسی-امریکائی" بنامند و به این ترتیب زیرکانه از کنار "جریان" گذشته اند.

اما نکته مهم تر این که عالما عمدا فراموش کرده اند بگویند اتهام کریم پور شیرازی چه بود و او به چه جرمی محکوم به مرگ و تیرباران شد؟

در پایان نوشته خود نیز بار دیگر می گویند: «اتهامات او که منجر به محکومیت مرگ شد، کافی برای کشتن او از رویرو ... بود.» اما باز نمی گویند آن اتهامات چه بود.

بزرگ ترین "جرم" کریم پور شیرازی جسارت و بی پروائی و گستاخی یا به گفته دشمنانش، هتاک و فحاشی بود و در هیچ جای دنیا سابقه ندارد کسی را به گناه هتاک و فحاشی به مرگ محکوم کنند. حتی همان دادگاه های فرمایشی نظامی هم نمی توانستند اتهامی به او بچسبانند که مجازاتش مرگ باشد.

ناچارم بگویم جناب سرهنگ در اینجا آشکارا دروغ می گویند. من و هم سن و سال های من که روزنامه های پس از کودتای ۲۸ مرداد را به دقت می خواندیم و حوادث را دنبال می کردیم، در هیچ کدام از آن ها خبری حاکی از محاکمه و محکومیت و اعدام کریم پور شیرازی ندیدیم و نخواهیم دید. (اگر ایشان اطلاع دارند، نام و تاریخ انتشار روزنامه را اعلام کنند.)

اما به یاد دارم که خبر "خودکشی" کریم پور شیرازی را از رادیو شنیده ام. همان زمان همه می گفتند که به خاطر انتقام جویی، اشرف و علی رضا پهلوی به زندان می رفته اند و کریم پور را آزار می داده اند و حتی برای تحقیر او بر پشتش پالان می گذاشته اند و عاقبت هم آن دو بر روی او نفت ریخته و او را آتش زده اند. این شایعه ای بود که در آن روزها دهان به دهان می گشت و این شایعه ای نبود که فقط از "مغز پوسیده توده ای ها" تراوش کرده باشد. (در حاشیه بد نیست به این نکته اشاره کنم که یکی از این "مغزهای پوسیده" سروان توپخانه خسرو روزبه افسر دانشمند و آگاه و برجسته و بی نظیر ارتش شاهنشاهی بود. نکته دیگر این که رژیم شاه اشتیاق وافر داشت که این "مغزهای پوسیده" را به خدمت خود درآورد. به عنوان نمونه جعفریان و پرویز نیکخواه در رادیو و تلویزیون.

البته این که جناب سرهنگ بخواهند از "مادر زن تازه خویش" (اشرف پهلوی) دفاع کنند، قابل درک است، اما نه به این حد که آشکارا دروغ جعل کنند.

بهرتر است حتی در ارزیابی دشمنان نیز منصف باشیم و گرنه داور تاریخ به ما خواهد خندید.

کلن، اکتبر ۱۹۹۵

فریدون تنکابنی

دیدار و گفتگوی اختصاصی "راه توده" با رهبر "حزب ملت ایران" پیرامون

اتحاد نیروها، آزادی احزاب، دولت رفسنجانی و نیروهای مذهبی

* ما طرفدار جدائی دین از مناسبات دولتی هستیم، نه جدائی دین و اعتقادات مردم از سیاست

* "حزب مردم ایران"، که به طرف وحدت می رود، حزب "ایران"، که تجلید سازمان می یابد و حزب ملت ایران در داخل کشور با یکدیگر هماهنگ می شوند

* "چپ" بیشترین استقبال را از تشکیل جبهه "مردم سالاری" کرد و اعضای رهبری حزب ملت ایران و از جمله خود من هم برخی ملاقات ها را با برخی از وابستگان این طیف داشتیم.

داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران)، در پی دو عمل جراحی دشوار که در کشور آلمان بر روی ستون فقرات وی انجام شد، به ایران بازگشت. وی چند هفته در بیمارستان بستری بود و چند هفته ای نیز خارج از بیمارستان به ادامه درمان های سرپایی ادامه داد. در دورانی که داریوش فروهر در خارج از ایران بود، فراخوان حزب ملت ایران برای تشکیل یک جبهه فراگیر، با هدف "برقراری مردم سالاری" در ایران پیشنهاد شد. این پیشنهاد با استقبال بسیاری از احزاب، سازمان ها و شخصیت های سیاسی ایران (در داخل و خارج از کشور) روبرو شد. داریوش فروهر، دو هفته های پس از عمل جراحی و در حالیکه تحت مراقبت های پزشکی قرار داشت، یک سلسله گفتگو و رایزنی سیاسی، در چارچوب فراخوان "جبهه مردم سالاری" با برخی از فعالان سیاسی خارج از کشور داشت و چند مصاحبه کوتاه با برخی رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور نیز انجام داد.

"راه توده" علاوه بر دیدار و گفتگو با داریوش فروهر پیرامون اوضاع ایران و بررسی جنبه های اجرایی تشکیل جبهه پیشنهادی، یک مصاحبه اختصاصی (مطبوعاتی) نیز با وی انجام داد. این مصاحبه نسبتاً مشروح، عمدتاً حاوی آن نقطه نظرهای رهبر حزب ملت ایران است، که تاکنون مصاحبه کنندگان با وی، کمتر تمایل داشته اند سؤالی درباره آنها مطرح کنند. "راه توده" در این شماره، بخشی از این مصاحبه را منتشر کرده و سپس مجموعه آنرا با بصورت جزوه مستقل انتشار خواهد داد و با در شماره ۴۴ بصورت یکجا چاپ خواهد کرد.

* بحث در باره آزادی احزاب، در چارچوب جنبش آزادیخواهی مردم ایران مطرح است، اما سران حکومت برای گریز از پاسخگویی به این خواست ملی، مسئله حزب سازی را مطرح می کنند و به ستیز خود با احزاب قدیمی و شناخته شده ایران ادامه می دهند. این خواست ملی و ستیز حکومتی با آن، اخیراً به شکل طرح ضرورت شکست احزاب در انتخابات، از سوی هاشمی رفسنجانی نیز مطرح شده است. شما در باره امکان فعالیت آزاد و یا کمتر محدود حزب ملت ایران چه نظری دارید؟

- من اظهارات اخیر حجت الاسلام رفسنجانی را به عنوان رئیس جمهور بیشتر یک ترفند انتخاباتی تلقی می کنم، تا اعتقاد به بازکردن زمینه فعالیت برای حزب های دگراندیش و ساختن حزب از سوی ایشان. نگاهی به گذشته جمهوری اسلامی، بخصوص با اشاره به گفته ایشان که گفته اند، در ایران حزب جدی وجود نداشته، باید یادآوری خوبی باشد. در آستانه انقلاب، بزرگ ترین نیروی شکل

دهنده خیزش هائی که به انقلاب منجر شد، حزب هائی داشتند، که هر یک سال های دراز پیکار با دیکتاتوری را پشت سر داشتند. در همان دوران آقای رفسنجانی و یارانش با شتاب هر چه تمامتر یک حزب در پناه دولت و یا حزب در پناه مرکز قدرت سرهم کردند به نام "حزب جمهوری اسلامی"، آنها با تکیه به این افزار، همه حزب های جدی را سرکوب کردند. آنها نیروهای فشاری را که اکنون کارشان به اوج رسیده، به میدان آوردند. مراکز احزابی را که در سالیان دراز سلطه ستیزی به آزادی هائی نسبی رسیده بودند، باشگاه داشتند، روزنامه داشتند، زیر ضربه گرفتند و از صحنه خارج ساختند. ایشان مدتی هوادار سیستم تک حزبی بود. حزب جمهوری اسلامی، که حتی تشکیل هائی کوچک هوادار خودشان را هم یا در آن ادغام کردند و یا به تعطیل کشاندند. ولی بعد از مدتی همین رهبر برگزیده خبرگان و همین رئیس جمهور، ادامه فعالیت آن را صلاح ندانستند و آن را تعطیل کردند. در این سال ها همواره تکیه آقایان در گفتارها و نوشتارهایشان بر این بوده است، که در ایران حزب جدی وجود ندارد. حتی پیش از سخنان اخیر رئیس جمهور، یکی از آن بازی هائی که در هیات مؤتلفه اسلامی سهم بسزائی دارد، این موضوع را پیش کشید، که بهر حال باید حزبی وجود داشته باشد. بهر حال من فکر می کنم، آقای رفسنجانی هیچوقت در کار زمامداری شان از یک شیوه یکنواخت سنجیده بهره نگرفته اند. در زمینه های گوناگون هر روز یک نغمه ای را ساز کرده است و روز بعد نغمه ای مخالف آن را. ایشان بیشتر در اندیشه نگهداشتن قدرت خودشان هستند. اکنون چه بسا آنها که نامشان تکنوکرات گذاشته شده، و دور و بر ایشان را گرفته اند، هوش داشته باشند، که به نوعی زمامداری ایشان دنباله پیدا کند و در این راستا بخواهند حزبی هم تشکیل بدهند. اینجاست که من باید بگویم، حزبی که ایشان تشکیل بدهند، حزبی جدی نخواهد بود و به رغم بهره برداری از همه امکانات دولتی به جانی نخواهد رسید، از سوی مردم پشتیبانی نخواهد شد. یک عده کادر مزدبگیر، که دلشان برای نشستن پشت کرسی های قدرت لک زده، جمع خواهند شد، که تازه تصور نمی کنم، با توجه به برخوردهای درونی گسترده سردمذازن جمهوری اسلامی، با شتابی که به نزدیک شدن انتخابات آینده در جریان است، این برنامه هم اجرا شود. البته بین انتخابات پنجمین دوره مجلس و انتخابات رئیس جمهوری حدود یک سال فاصله است. شاید ایشان این شوخی را بخواهند برای آن هنگام تدارک ببینند.

* اهداف اقتصادی- اجتماعی جبهه ای که حزب شما فراخوان آنرا انتشار داد و "جبهه مردم سالاری" اعلام داشت، چیست؟

- این فراخوان از سوی دبیرخانه حزب ملت ایران، با تصنیم شورای مرکزی حزب، هنگامی اعلام شد، که من به لحاظ بیماری خارج از کشور بودم و تنها توانستم شنونده آن باشم، ولی بهر حال در جریان پشتیبانی هائی که در خارج و درون کشور از این تلاش برای شکلی سازمانی دادن به جنبش خواستار مردم سالاری در ایران، از راه پدید آوردن یک جبهه فراگیر به عمل آمد، قرار گرفتم و تا آنجا که می دانم، در درون ایران هواداران این طرز فکر تکاپوهای گسترده ای را در هفته های گذشته برای جلب پشتیبانی داشته اند. در بیرون از کشور هم نمایندگان حزب ملت ایران و همچنین خود من با سایر سازمان های سیاسی، بخصوص و بیشتر با سازمان های چپ گرا، که بیشتر از دیگر سازمان ها از این تفکر پشتیبانی کردند، نشست هائی داشته ام و من امیدوارم این کار به نتیجه

فراخوان جبهه مردم سالاری نیز، در بخش مربوط به عدم توانایی جمهوری اسلامی، بویژه در زمینه اقتصادی به آن اشاره داشته ایم، ولی دادن برنامه می تواند دو جنبه گوناگون داشته باشد. در یک برنامه، کلیات مورد درخواست مطرح می شود. ما این کلیات را گفته ایم و حتی وقتی حکومت ۱۸۰ درجه تغییر مسیر داد و از تعدیل اقتصادی و سیاست بازار سخن گفت، ما فریب این سیاست بانک جهانی را نخوردیم و مثل آقای هاشمی از حول حلیم در دیگ آن نیفتادیم. ولی برنامه ریزی به معنای دقیق کلمه، برای ریشه کن کردن فقر، شتاب بخشیدن به روند رشد جامعه و مسائلی اینگونه تخصصی و ریشه ای، نیازمند آمار و ارقام واقعی درباره درآمد و هزینه های کشور است. این آمارها در اختیار ما نیست. البته بی شک اگر آن جبهه خواستار مردم سالاری پی ریزی بشود، در این زمینه بطور بازتر و دقیقتر اظهار نظر خواهیم کرد.

* در حالیکه از ضرورت اتحاد همه نیروها سخن در میان است و همگان به یک "جبهه" فراخوانده می شوند، چرا پاره ای اختلاف دیدگاه ها بین حزب ملت ایران و نهضت آزادی ایران هرچه زودتر آزمون برداشته نمی شود؟ وقتی اتحادها مطرح است، طبعاً اختلاف دیدگاه ها باید تحمل شود.

- بیش از هر چیز خویشت از این وضع که نیروهای ناسازوار با جمهوری اسلامی با هم هماهنگ نیستند، ابراز تأسف کنم. در مورد نهضت آزادی باید بگویم، که آنها از لحاظ ایدئولوژی به آنچه که در جمهوری اسلامی هست، نزدیک ترند تا به حزب ملت ایران. ما اعلام کرده ایم که قانون اساسی صرفنظر از تقاضای بزرگ، در آمیختن آموزش های دینی با ضابطه های دولتی است، و به همین دلیل خواستار شدیم که بعد از ۱۶ سال آزمایشی که برای ملت ایران انبوه بار بوده است، هنگام آن رسیده است که از جدائی دین و دولت حمایت کنیم. من درباره جدائی دین و حکومت صحبت می کنم و صحبت ارتباطی با جدائی دین از سیاست ندارد. تفاوت اساسی حزب ملت ایران و نهضت آزادی در همین است. سخن فقط بر سر شورای رهبری یا رهبر، حقوق بشر یا حاکمیت ملی ناسازوار یا فرا گذاشتن پا از حدود قانون نیست. صحبت بر سر این است که قانون اساسی در راستای جدا کردن دین از دولت باید مورد بازنگری قرار گیرد، در صورتیکه نهضت آزادی خود را ملتزم به قانون اساسی نشان می دهد. دنباله این طرز فکر این می شود، که به قانون اساسی و قانون هائی که به پیروی از آن نوشته شده اند احترام گذاشته شود.

* ما اطلاع داریم، که برخی احزاب دیگر نیز در داخل کشور فعال شده اند. حتی صحبت از وحدت دوباره در "حزب مردم ایران" مطرح است. مناسبات شما با این احزاب چگونه است؟

- در مورد "جنبش مسلمانان مبارز" و "جنبش انقلابی مردم ایران" و بالاخره "حزب مردم ایران" ابتدا باید بگویم، که آنها همگی بشکلی واحد از سازندگان جبهه ملی بودند. البته از دوران های پویائی جبهه ملی صحبت می کنم. ما پیوسته با آنها در تفاهم بوده ایم. حتی با حزب مردم ایران، که بدلیل دو جدائی پیش آمده در این حزب، از فعالیت موثر بازمانده بود، اینها (مجموعه حزب مردم ایران) اکنون در کنار هم اعلامیه هائی می دهند که در آنها بر شعار "استقلال- آزادی و عدالت اجتماعی" تاکید می شود. "حزب ایران" نیز بتدریج خود را از زیر فشار بیرون می کشد. بدین ترتیب ۳ حزب قدیمی ایران، یعنی حزب ایران، حزب مردم ایران و حزب ملت ایران به دلیل دیدگاه های بنیادینی که دارند، در کنار هم قرار گرفته اند. از آنجا که اتحاد و همکاری سازمان های سیاسی به نسبت تجمع افراد دارای اهمیت بیشتری است، حزب ما از این همکاری استقبال می کند. هم اکنون هم کوششهای گسترده ای برای تشکیل یک جبهه فراگیر در کار است. امیدوارم کمبود سازمانها را بتوان با گزینش افرادی از میان نخبگان اجتماعی جبران کرد. بهرحال اصل همانا رویارویی با خودکامگی و تلاش برای بازنگری در قانون اساسی و پدید آوردن بنیادهای حاکمیت ملی است که برتر از هر چیز است.

* ببخشید که حرفتان را قطع می کنم. ممکن است این تمرکز زدائی را با توجه به خواسته های مربوط به "خودگردانی" یا "خودمختاری" توضیح بدهید؟

- جبهه باید بر شیوه مردم سالاری تکیه بکند و از تمرکزگرایی اجتناب کند. همان تمرکزگرایی، که در زمان پهلوی ها شروع شد و در جمهوری اسلامی ادامه یافت. دادن اختیار اداره هر نقطه از کشور به مردم آنجا، باید شکل بگیرد. اعتقاد من این است که باید مبارزه را به درون مردم و به گوشه و کنار ایران برد. تنها در چنین صورتی ایران آینده در سامانی نو بازسازی خواهد شد.

* بحث مربوط به دین، سیاست و دولت بسیار حساس شده است. باتوجه به بافت مذهبی جامعه، ما خودمان طرفدار هرچه سیاسی تر شدن مردم و توده ای تر شدن

برسد. متأسفانه به علت فشارهای چند سال گذشته، سازمان های سیاسی داخل کشور بسیار مخلود شده اند و شاید آن فراگیری لازم را نداشته باشند، لذا در آن فراخوان خواسته شد، که نخبگان گروه های اجتماعی هم به چنین تشکلی بپیوندند. از استاد دانشگاه گرفته تا کارگر، پزشکی، مهندسین و بالاخره همه کسانی که می توانند هسته مرکزی این تشکلی جدید را شکل بدهند. نام این تشکلی جدید بر جنبش خواستار مردم سالاری در ایران تکیه دارد و شاید جبهه اش هم بخواهد همان نام را داشته باشد، ولی از سوی رهبری حزب ما هیچ تعصبی درباره نام وجود ندارد. می توان نام آنرا جبهه آزادیخواهی گذاشت، می توان جبهه ملی را زنده کرد، ولی یادتان باشد، که جبهه ملی مخلود شده در سه یا چهار سازمان، دیگر زمانش گذشته است. مصدق بزرگ هم در آخرین رهنمودهایش ذکر کرد، که درهای جبهه ملی به روی همه نیروهای خواستار آزادی و استقلال ایران باید باز باشد. ما هم در این فراخوان بیشتر روی هدف های انقلاب، که عبارت بود از استقلال ملی و آزادی های فردی و اجتماعی و عدالت همگانی تکیه کردیم، که چنین جبهه فراگیری، با اینکه لبه تیر را زوی خواست مردم سالاری قرار می دهد، نباید از هدف های بنیادین انقلاب دور باشد.

* اجازه بدهید، پیش از پرداختن به بقیه مسائل، همینجا بپرسم، واکنش حکومت را در آینده نزدیک، که به ایران بازگردید، چگونه ارزیابی می کنید؟ در ارتباط با فراخوان "جبهه مردم سالاری" این سوال را طرح می کنم.

حاول باید بگویم، که من در کار انجام شده حضور روشن نداشتم. رهبری حزب ملت ایران در این عرصه حضور داشته و من هنوز فشار غیر عادی بر آنها را نشنیده ام و بطور کلی فشار را در این زمان به سود سردمداران جمهوری اسلامی نمی بینم. آنها در وضعی قرار دارند، که ناگزیرند به افکار عمومی مردم ایران و جهان توجه داشته باشند. به این دلیل فکر می کنم در بازگشت به ایران با مشکلاتی مواجه نخواهم بود، ولی دست بالایش را که بگیریم، وظیفه ملی ایجاب می کند، که ایران را از تنگنای کنونی نجات بدهیم و در راه انجام وظیفه از اینکه حکومت چنین و چنان کند، حتی اگر بدترین آن در انتظار باشد، هراسی ندارم.

* وسعت محدودیت هائی که حکومت بر فعالان سیاسی و احزاب سیاسی ایران اعمال می کند، اغلب و بویژه در دوران اخیر، که نوعی فعالیت مخلود در حد مصاحبه های شما و دیگران- تحمل می کند، تا چه حدود است؟

- این از شوخی های سردمداران جمهوری اسلامی است. فضای باز سیاسی در ایران، به معنای برخورداری حزب از امتیازات لازم وجود ندارد. درباره ای اوقات تحمل برخی اعلامیه ها از جانب احزاب به چشم می خورد، اما این به معنای فضای باز سیاسی برای احزاب و بطور کلی برای نشریات آنها نیست. احزاب از امتیازات لازم برخوردار نیستند. مثلاً باشگاه حزب ملت ایران از سال ها پیش اشغال شده است، نشریه حزب ملت ایران، "آرمان ملت" یکی از نشریاتی بود، که در ۱۹ خرداد ۶۰، بی سبب، حتی پیش از آن شبه کودتای واپس گرا ترین جناح جمهوری اسلامی، همراه با "روزنامه مردم"، میزان، انقلاب اسلامی، عدالت توقیف شد. از آن تاریخ تاکنون هیچکس اعلام نکرده است، که این نشریه ها می توانند منتشر شوند. حتی یک آگهی ختم از جانب ما را بسیاری از روزنامه ها، مانند دشنام نامه کیهان، چاپ نمی کنند. ما حتی یک کارت تبریک نوروزی را نمی توانیم در چاپخانه های ایران چاپ کنیم. باید کارت را به وزارت ارشاد فرستاد و این وزارتخانه اجازه چاپ آنرا بدهد، که البته هیچوقت هم چنین اجازه ای را نداده اند. در ایران، برخی حزب ها که توانسته اند زیر فشار دیکتاتوری هستی سازمانی خود را حفظ کنند، بر ادبیات زیراکسی تکیه داشته اند. حتی در ماه های گذشته فضای سیاسی کشور تنگ تر شده و آقایان گام های خوفناک دیگری را در زمینه مخلود کردن باز هم بیشتر آزادی ها می خواهند بردارند. تظاهرات اخیر گروه های فشار و تهاجم در خیابان ها، خلاف تبلیغاتی است، که درباره فضای باز سیاسی رایج می کنند. البته در میان سردمداران جمهوری اسلامی بازی هائی در مورد برقرار فضای آزاد وجود دارد، که من هرگز به آن باور ندارم.

* عوارض ناگوار برنامه "تعدیل اقتصادی" دولت رفسنجانی و متحد نزدیک آن، گروه بندی "رسالت-مؤلفه اسلامی" بسرعت در جامعه ما خود را نشان داد. حتی در نشریات وابسته به سازمان های چپ مذهبی ایران نیز این واقعیت منعکس است. حزب ملت ایران این برنامه و اصولاً وضع اقتصادی کشور را چگونه می بیند؟

- بررسی وضع اقتصادی کشور و اینکه جمهوری اسلامی کشور را دچار ورشکستگی کرده و گرانی وحشتناکی بوجود آورده، پیوسته در نشریات و اطلاعاتی های حزب ملت ایران منعکس بوده است و حتی در اطلاعاتی مربوط به

تائید حکومت موجود، به یک هدف رقابتی بین دو گرایش حکومتی تبدیل شده است و هرکدام سعی می کنند پیش از دیگری این تائید را به هر وسیله ممکن بدست آورد. شما برای ایران، کدام سیاست خارجی را مفید و ملی می دانید؟

- ملت ایران همواره خواسته است، که در سیاست خارجی با همه ملت ها و دولت های متکی بر ملت ها رابطه خوب، برپایه احترام متقابل داشته باشد. دنیای کنونی، دنیای دشمنی یا دوستی همیشگی و ابدی نیست. ما در هر هنگام باید سود فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ملت خودمان را تشخیص بدهیم. با سیاست مرگ بر این و مرگ بر آن که اکنون جانشین شعار مرگ بر امپریالیسم شده - که یک موقعتی می گفتیم - سازوار نیستیم. شما می بینید که پشت همین شعارها، چگونه دست قدرت های بزرگ را برای غارت اقتصادی و حتی فرهنگی جامعه باز گذاشتند و اکنون هم استقلال ملی ما را بدست مشت دلال سپرده اند، تا در پناه تفنگ و سرنیزه و سرکوب مخالفان این خیانت تاریخی در داخل کشور، آنرا در بازار بین المللی نه تنها بفروشند، بلکه برپا بدهند! بنابراین ناویستگی کامل و داشتن رابطه سودبخش ملی با همه کشورها به سود وطن ماست.

* افغانستان و سرنوشت آن، آنقدر به ایران و سرنوشت آن نزدیک است که مسائل مربوط به آنرا چندان نمی توان در متن سیاست خارجی مطرح کرد، اما بهرحال و از آنجا که تعداد خوانندگان و علاقمندان افغانی نشریه "راه توده" روز به روز بیشتر می شود، اطلاع از دیدگاه حزب شما درباره حوادث اخیر این کشور، بویژه پیشروی ارتجاعی ترین گروه بندی سیاسی - مذهبی در سراسر این کشور ویران شده، بسیار جالب توجه خواهد بود.

- افغانستان سرنوشتی دردناک یافته است. امپریالیست ها، ارتش پاکستان و پول عربستان نفاق های هولناکی را در افغانستان به وجود آورده اند. تشکیل این گروه طالبان، یک طرح امریکائی است و بیشتر بر ضد ایران است، تا ضد جمهوری اسلامی. چه بسا که در بسیاری مسائل طالبان همان اندازه واپسگرا باشد و هست که گروه بزرگی از دولتمداران و بقدرت و ثروت دست یافتگان کنونی جمهوری اسلامی هستند.

* مسئله دفاع از مالکیت ایران بر سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را نیز در حقیقت یک امر داخلی باید ارزیابی کرد، اما چون با سیاست خارجی پیوند خورده است، در اینجا مطرح کرده و نظر حزب شما را بعنوان یک حزب "ناسیونالیست" می خواهم بدانم.

- من ابتدا حساب بازی های سیاسی را که درباره این سه جزیره براه انداخته اند و خود حکومت هم در آن نقش دارد، از واقعیت مسئله جدا می کنم. واقعیت اینست که سه جزیره همواره ایرانی بوده اند و اصولا جزایر خلیج فارس ایرانی بوده اند. حتی آنهایی که امروز به استقلال رسیده اند و یا به شیخ نشین ها سپرده شده اند. این درک و اعتقاد حزب ملت ایران بوده و هست. از نظر بین المللی نیز شورای امنیت به برقراری و حفظ حاکمیت ایران بر این سه جزیره رای داده است و بدین ترتیب مسئله پایان یافته است. این نغمه ای که دوباره ساز شده، حق تاریخی مردم ایران را زیر علامت سوال نمی برد، این کار قدرت های بزرگ است که از این کشورها به عنوان مترسک علیه ایران استفاده می کنند. اینجا صحبت از جمهوری اسلامی نیست، صحبت از تمامیت ارضی ایران است و سازمان های بین المللی هم نمی توانند و نباید اجازه داد، تصمیم های تاریخی را نادیده بگیرند. این هم یکی دیگر از نتایج بی سیاستی و حکومت براساس شعار و تحریک همگانی است!

* باتوجه به وضع جسمی شما و عوارض جراحی بزرگی که روی شما صورت گرفت، اگر موافق باشید، بقیه این گفتگو را به وقت دیگری موکول می کنیم.

- با ادامه گفتگو و پیشنهاد شما موافقم و درعین حال از توجهی که به وضع جسمی کنونی من دارید تشکر می کنم. زیاد طول نخواهد کشید، خوشبختانه هنوز می توان از نیرومندی سال های جوانی کمک گرفت.

* البته من علاوه بر نیروی جوانی، جسارت و شجاعت سالهای پیش از پیروزی انقلاب را هم در شما می بینم. سال ۵۷ و در جریان یورش رنجرهای ارتش (فکر می کنم زیر نظر سرلشکر خسرو داد بود) به مراسم کاروانسرا سنجی که شما در آنجا حضور داشتید، و یا هنگام تشییع جنازه استاد "تجات الهی"، در جریان حکومت نظامی، که با آغاز تیراندازی به سوی مردم، شما بالای ماشین حامل جنازه رفتید و پالتوی سیاه خودتان را درآوردید و خطاب به سربازها فریاد کشیدید: بزنید!

جنبش هستیم و اصولا اعتقاد داریم که در سالهای پس از پیروزی انقلاب، دین و باورهای مذهبی مردم با سیاست درهم آمیخته است و بهمین دلیل حضور سیاسی نیروهای وسیع و توده ای مردم مذهبی را در جامعه مثبت ارزیابی می کنیم. با توجه به بافت فرهنگی سیاسی جامعه، ما بدین طریق از مشارکت سیاسی فعال توده های وسیع مردم ایران در سرنوشت کشور دفاع می کنیم و معتقدیم، تعمیق و آگاهی بیشتر بینش توده های وسیع مردم به سود منافع ملی کشور است. بهمین دلیل نیز در کنار دفاع از ضرورت آزادی همه احزاب سیاسی، از آزادی احزاب سیاسی با اندیشه های مذهبی نیز دفاع می کنیم. برخی بلند پایگان حکومت، آگاهانه شعار مربوط به جدانسی دین از حکومت را تعریف کرده و در ستیز با مخالفان و بمنظور تحریک مردم علیه آنها، مدعی می شوند که "می خواهند دین را از سیاست جدا کنند". حتی زیر این جو سازی، دفاع از روحانیت حکومتی را به وظیفه الهی-سیاسی مردم می خواهند تبدیل کنند. همان روحانیتی که بی تردید در بوجود آمدن مشکلات کنونی ایران سهم بزرگی را داشته است. حزب شما در این باره چگونه می اندیشد؟

- ما اعتقاد به حذف نیروهای مذهبی از صحنه سیاسی کشور نداریم. من اگر صحبت از جدانسی دین و دولت از یکدیگر می کنم، نظرم این نیست که روحانیون و نیروهای مذهبی حذف بشوند، بلکه آنها هم می توانند بدون داشتن امتیازی نسبت به سایر نیروها در پیکار سلطه ستیزانه و آزادیخواهانه مردم ایران سهم خودشان را داشته باشند. اگر مردم به آنها رای دادند، بر کرسی قدرت بنشینند. بنابراین، حزب ملت ایران در این مورد هم از اصول مردم سالاری پیروی می کند و بهمین دلیل نیز از آزادی فعالیت سیاسی آن نیروهای مذهبی جامعه نیز دفاع می کند که هم اکنون از سوی آقایان، از فعالیت سیاسی محروم شده اند و حتی تحت پیگرد هم قرار دارند. تنها سخن بر سر این است که گردانندگی کشور در جهان کنونی نیاز به یک دگرگونی در اندیشه حاکم بر وضع کشور دارد، که آن هم جدانسی دین از دولت است.

* رؤس دیدگاه های خودتان را در این باره می توانید اعلام کنید؟

- در این مورد من می توانم از سر فصل های این برنامه سخن بگویم. برنامه دقیق نیاز به داشتن آمار و ارقام دارد. ما حزبی هستیم خواستار عدالت همگانی، دخالت دولت در سازندگی کشور. نسخه پیچی های بخش خصوصی و اقتصاد بازار، که در واقع یک عده دلال و اختلاس گر مجری آن شده اند، به درد کشور ما نمی خورد. اینها، پشت شعار اقتصاد آزاد پنهان شده اند و مملکت را غارت کرده اند. غارت کشور، دلال بازی و بازگذاشتن درهای مملکت برای آنکه قدرت های بزرگ بیایند و هر گونه می توانند مملکت را به تاراج ببرند و سهمی هم به آقایان بدهند، نامش اداره اقتصادی کشور نیست. تاسف آور است، که همین آقای هاشمی و بقیه آقایان، تحت شعار "اقتصادی اسلامی" و "حکومت عدل اسلامی"، که گویا با همه دیگر اقتصادها تفاوت دارد، چنین بلائی را بر سر مردم ما و ایران عزیز ما آوردند. دزدی، فساد، اختلاس، فحشا، ترویج روحیه دلالی در سراسر کشور، بدهی باور نکردنی به قدرت های خارجی - که گویا از مرز ۲۵ میلیارد دلار هم گذشته است - حاصل این سیاست است. علاوه بر فقر و مسکنت حاکم بر کشور، از این طریق به فرهنگ و سنت های ملی ایران ضربه ای تاریخی وارد شده است، هویت ملی ما زیر ضربه قرار گرفته است. بخش خصوصی یعنی سرمایه از خودش داشته باشد، تکنولوژی داشته باشد و به میدان بیاید و توانائی خود را در راستای رشد ملی اقتصاد کشور نشان بدهد. در ایران کنونی بخش خصوصی یک مشت دلال اند، که به اعتبارهای بانکی و اختلاس تکیه دارند و کارخانه ها و کشت و صنعت دولتی را به ثمن بخش می خردند و دولت هم دلال و واسطه چنین فاجعه ایست. حزب ما اعتقاد دارد، که در کشوری نظیر ایران، پشتیبانی و هدایت و حتی کنترل دولت از صنایع بنیادی مملکت ضروری است. بازار آزاد مال دوران شکوفائی اقتصاد است، دوران باگیری اقتصاد. به همین دلیل است که می بینیم دولت در همین اواخر و بر اثر فشار واقعیاتی که از همان ابتدا به آنها گوشزد شده بود، از برنامه خود عقب نشینی می کند و آنهم وقتی که ملت را تا گلو زیر قرض برده اند. این عقب نشینی در زمانی صورت گرفته است که برنامه تعدیل اقتصادی خود به نیروی انتظامی پنهانده شده است و آنرا در پناه شلاق و تعزیر حفظ کرده اند! یعنی همان یگان هتری که برای اداره کشور، طی همه این سالها داشته اند، حالا آنرا برای اداره اقتصاد کشورهم به کار گرفته اند! سیاست های اینها تاکنون جز فلاکت برای مردم ما نتیجه ای نداشته است.

* بنظر ما حکومت درحالی که انواع شعارها را می دهد، خود سرگرم بزرگترین زود بندها و معاملات سیاسی با قدرت های امپریالیستی جهان است. در واقع سیاست خارجی جمهوری اسلامی آن نیست که درحرف و شعار به مردم می گوید. بدین ترتیب است که جلب حمایت همین قدرت های امپریالیستی برای حفظ و

ضرورت دفاع از "اتحاد"

در کنگره ملی افریقا

از نشریه "کایه دو کمونسم"
(کریستین عبدالکومیم)

نهمین کنگره حزب کمونیست آفریقای جنوبی (SACP) از ششم تا هشتم آوریل امسال در ژوهانسبورگ، پایتخت آفریقای جنوبی، برگزار گردید و ۶۰۰ نماینده از ۹ منطقه کشور، که اکثریت عظیم آنها را مبارزان جوان تشکیل می دادند، در آن شرکت کردند. کنگره پیشین (هشتم) حزب کمونیست آفریقای جنوبی در سال ۱۹۹۱ و پس از ۴۰ سال فعالیت مخفی برگزار گردید. کنگره نهم با شعار "توسعه" تحکیم و دفاع از دستاوردهای دموکراتیک در شرایط نوین تشکیل گردید: در داخل کشور، انتخابات در آوریل ۱۹۹۲ و پایان رژیم آپارتاید و در جهان، ضربات وارده به کشورهای بلوک شرق، پایان "جنگ سرد" و پیدایش "نظم نوین جهانی" از نوع آمریکائی.

نه ساده بینی، نه خود باختگی

نمایندگان کنگره با تجزیه و تحلیل تحولات اقتصاد سرمایه داری جهانی و تأثیرات حوادث اردوگاه سوسیالیسم، مفهوم انقلاب ملی و دموکراتیک در آفریقای جنوبی و چگونگی تحکیم آن را مورد توجه ویژه قرار دادند. شارل نکاکولا (Nqokula)، دبیر کل حزب، در گزارش خود اعلام داشت: «در وهله اول، ما باید به روشنی درک کنیم، که اگر اوضاع و احوال جهانی را با صداقت مورد بررسی قرار ندهیم و مبارزه خود را در چارچوب آن پیش نبریم، نبرد ما برای پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک تنها به تکرار آرمان های پر شکوه، اما تحقق ناپذیر، منتهی خواهد شد. وی اضافه کرد: اگر واقعیت های نوین را به روشنی درنیابیم، برنامه سیاسی ما "برنامه توسعه و بازسازی" کشور تنها "آرمانی" باقی خواهد ماند، که واقعیات آنرا تحلیل می برد. در این صورت، سیاست دولت نوین دموکراتیک ما، چه در عرصه امور خارجی، تجارت و صنعت، یا آشتی ملی همواره ناپذیر و فاقد چشم انداز جامع استراتژیک باقی ماند و دستخوش نوسان مداوم خواهد گردید.»

نه خامی و ساده بینی در مورد محبوبیت و پرستیژ بین المللی کنونی کشورمان و یا حسن نیت سرمایه داران سفید راستگرا، که در دولت اتحاد ملی حضور دارند، و نه خود باختگی و پذیرش پیشاپیش شکست در برابر وظایفی که در پیش روی ما قرار گرفته است، مجاز نیست، بویژه آنکه موظفیم در چهار سال آینده، که حکومت انتقالی بر سر کار خواهد بود، برنامه بازسازی کشور را تا پیش از برگزاری نخستین انتخابات عمومی و اجرای کامل قانون اساسی به پایان برسانیم.

مباحثات کنگره بر روی سه مسئله عمده متمرکز بود: اتحاد سه جانبه کنگره ملی آفریقا - حزب کمونیست - مجمع اتحادیه های کارگری موسوم به کوستو (Costeau)، "برنامه توسعه و بازسازی و بالاخره بازسازی حزب.

حفظ اتحاد

اصولا همه کمونیست ها عضو کنگره ملی آفریقا نیز هستند و کلیه نمایندگان منتخب در هر سطحی که باشند، یا اعضاء حزب در مشاغل مهم (وزرا، معاونین و غیره) بنام کنگره ملی آفریقا و نه به نام حزب در سمت خود قرار دارند. برخی از مسئولین کمونیست در کمیته اجرایی ملی کنگره ملی آفریقا نیز عضویت دارند.

این نکته را نیز باید بخاطر داشت، که حزب کمونیست، در طی هفتاد سال، نقش محرک را در امر اتحاد در چارچوب جنبش آزادی ملی به عهده داشته است.

در حال حاضر که کشور دوران انتقالی را می گذرانند، توافق همگان بر آنست، که تنها کنگره ملی آفریقا می تواند نقش رهبری گذار را در دست

داشته باشد. این مسئله در عمل و در موارد پیدایش اختلاف و تنش (میان ارگان های حزب و کنگره)، ممکن است مسئله ساز شود. در هر حال، در صورت پیدایش اختلاف، اصل مورد توافق آن است، که طرف های اختلاف مکلفند به سازمان خود مراجعه کرده و مسئله در سطح "اتحاد" حل و فصل شود و نه در چارچوب دولت یا احزاب.

نمایندگان کنگره این واقعیت را مورد توجه قرار دادند، که آفریقای جنوبی کشوری است با سرمایه داری نسبتا پیشرفته، سازمان یافته و مورد حمایت نیروهای امپریالیستی بین المللی و نیز دارای طبقه کارگری است، که ده ها سال سابقه مبارزاتی را در پشت سر خود دارد و از اکثریت نیز برخوردار است. در نتیجه نمایندگان کنگره بر ضرورت و امکان سازماندهی یک جنبش توده ای وسیع و یک حزب طبقه، که در ارتباط تنگاتنگ با جنبش سندیکائی باشد، هر چه بیشتر تاکید نمودند.

این واقعیت بنویه خود ضرورت آن را بوجود می آورد، که معنای اتحاد "دقیقا درک گردد و این مطلب کاملا روشن شود، که مسئله آن نیست، که مشکلات کنگره ملی آفریقا مورد بهره برداری قرار گیرد، بلکه مسئله آن است، که حزب نیرومند به تقویت اتحاد "یاری رساند، همانطور که "اتحاد" نیرومند، موجب تحکیم حزب خواهد شد.

نلسون ماندلا (که مناسبات حزب کمونیست با او، بخصوص در مورد جنبش های اعتصابی و خواست های کارگران نوساناتی دارد) در سخنرانی خود در کنگره بر دیدگاه فوق تاکید نمود و اظهار داشت: «در این دوران بازسازی ملی، کنگره ملی آفریقا و تمام کشور ما به ایده های خلاق برای تحقق اهداف خود نیاز مبرم دارد و ما می دانیم، که حزب کمونیست آفریقای جنوبی هم چنان از منابع عمده اندیشه خلاق درباره مسائل پیش روی ما خواهد بود.» رئیس جمهور آفریقای جنوبی در ادامه سخنان خود گفت: «اتحاد ما نه یک پیوند (وحدت) است، نه مجتمع سازمان های مشابه، که تنها در نام خود با یکدیگر تفاوت دارند. ما دو سازمان مستقل هستیم و کار پایه ها و اهداف دراز مدتی داریم، که الزاما با یکدیگر همگون نیست... من یقین دارم، که کنگره شما، نه تنها حزب، بلکه همچنین کنگره ملی آفریقا و مجموعه جنبش دموکراتیک را نیرومندتر خواهد ساخت.»

نقش حزب کمونیست با نفوذ جدی که در میان طبقه کارگر دارد، اساسا آن است، که ضامن روند گذار باشد، تا از اهداف تعیین شده فاصله گرفته نشود. در جریان کنگره نیز تاکید شد، که حفظ اتحاد با توجه به اهمیت حیاتی آن، در صورتی ممکن است، که توافقی هائمی میان سه نیروی عمده اتحاد، بویژه بر سر "برنامه توسعه و بازسازی"، کاملا اجرا گردد. همانطور که ژریمی کرونین (Jeremy Cronin)، معاون دبیر کل حزب، در کنگره اظهار داشت: «کنگره ملی آفریقا برای آنکه بتواند در برابر مقاومت سرسختانه راست ایستادگی کند، به نیروی حزب کمونیست نیاز دارد و شکست اتحاد"، که هواداران رژیم سابق بسیار آرزوی آن را دارند، به معنی شکست مجموعه جنبش دموکراتیک در تاریخ آفریقای جنوبی خواهد بود.»

یکی از دشواری های حزب کمونیست حفظ اتحاد" در شرایط پیچیده کنونی است. توازن میان الزامات حزبی و مسئولیت های غیر حزبی ضرورت این دوره از حیات حزب است.

"سوسیالیسم آینده ماست. آن را از هم اکنون بسازیم." این شعار اصلی کنگره کمونیست های آفریقای جنوبی، خود یکی از محورهای مهم بحث و تبادل نظر نمایندگان کنگره بود. اعتقاد شرکت کنندگان آن بود، که گذار به سوسیالیسم تنها در صورت وجود و همراهی یک "جنبش خلقی وسیع و دارای اکثریت" و با پیش بردن نظریات حزب از درون و بیرون جبهه متحد خلق امکان پذیر است. شرکت کنندگان کنگره هم چنین معتقد بودند، که حزب توانسته به نحوی خلاق مسئله گذار به سوسیالیسم را مورد توجه قرار دهد.

پیشرفت های دموکراتیک

یکی از شرایط ضروری پیشرفت دموکراتیک کشور آن است، که مبارزه برای اجرای "برنامه بازسازی و توسعه"، که کمونیست ها در تدوین آن سهم اساسی داشته اند، هر چه فعالانه تر پیگیری شود.

کمونیست های آفریقای جنوبی "برنامه توسعه و بازسازی" کشور را چون عرصه ای از نبرد طبقاتی می بینند، که تحقق آن باید تحت نظارت و مسئولیت همه نیروهای دموکراتیک، سیاسی، مذهبی، قومی و سندیکائی انجام پذیرد. این برنامه تنها در صورتی پیروز خواهد شد، که مابین مردم را وسیعا بسیج کرده و اکثریت عظیم آنها را به عرصه کار و فعالیت بکشانیم. برنامه بازسازی و توسعه، روندی است، که خلق در طی آن باید پایه ریزی دموکراسی و پیشرفت قطعی کشور به سمت سوسیالیسم را تأمین کند.»

که مشکلات جامعه را توسعه نیافتگی می دانند، به این نتیجه رسیده اند، که پیش نیاز حرکت به این سمت، برقراری آزادی ها در ایران است و چه آنها که بیشتر به عدالت اجتماعی فکر می کنند و رنج ها و مشکلات میلیون ها مردم محروم ایران آنها را متاثر کرده و به فعالیت برمی انگیزد به این نتیجه رسیده اند، که اگر دموکراسی شرط مقدم برای رسیدن به عدالت اجتماعی و برون رفت از مشکلات نباشد، با عدالت اجتماعی رابطه لازم و ملزوم دارد.

دکتر پیمان سپس با اشاره به ضرورت گسترش فرهنگ دموکراسی در جامعه و بسیج مردم برای تحقق آن به تحلیل اوضاع ایران پرداخت و گفت:

این بحث را با اشاره به وضع موجود در جامعه و روحیه مردمی که می خواهیم درمیان شان کار کنیم، ادامه می دهم و نقطه نظراتی را مطرح می کنم. هنوز مردم ما علیرغم همه نارضاقتی و خشمی که دارند، در نوعی انفعال (سازمانی) به سر می برند. اختناق، سرکوب، رعب، توهم و انتظاراتی که داشتند و دارند نسبت به زمامداران و همچنین سرخوردگی و یاسی که از شکست ها در سال های گذشته دامن گیرشان شد، مردم را از صحنه مبارزه اجتماعی دور کرد و امید به مبارزاتی نظیر آنچه در گذشته وجود داشت را تضعیف کرد و نسبت به مبارزان هم بی اعتماد شدند. فشار اقتصادی این وضع را در جامعه امروز ما تشدید کرده است. این فشار مردم را در سطحی از زندگی تنزل داده، که باید فقط برای زنده ماندن در یک حیات بیولوژیک تلاش کنند. طبیعتاً این بدترین حالت برای یک ملت و یک انسان است، چرا که نمی تواند بیاندیشد، فکر کند و... بویژه وقتی این تلاش برای تامین حداقل نیازهای اجتماعی در یک جامعه غیر دموکراتیک باشد. چه باید کرد؟ برای غلبه بر چنین وضعی راه حلی وجود دارد؟ آنچه که تاکنون انجام شده تاثیر کافی نگذاشته است. من حتی با مطالعه نشریاتی که در همینجا و در این مدت در اختیارم گذاشته شد، به ارزیابی هایی برخورد کردم، که حکایت از همین کم تاثیر و یا بی تاثیری دارد. بنابراین چه در اینجا و چه در داخل کشور، تلاش جدا از مردم نمی تواند بر این یاس و ناامیدی غلبه کند.

چگونه مردم را برای فعال شدن در زمینه تحولات اجتماعی بسیج و سازماندهی کنیم؟ پاسخ به این سوال در گرو درک دقیق تر از شرایط موجود است. نظر من اینست که بتدریج وضعیتی ایجاد شده، که امکان فعال کردن نیروی مردم در مبارزه اجتماعی بیشتر شده است. این مسئله بشکلی محسوس، نسبت به چند سال پیش احساس می شود. آن شرایط کدام هستند؟ همه عواملی که ضد فعالیت بود و به انفعال دامن می زد، امروز یا ضعیف شده اند و یا در حال ضعیف شدن هستند.

می دانید؟ جمهوری اسلامی بر اساس یک نظام فکری-دینی حکومت را آغاز کرد و سیاست هائی را پیش گرفت. این سیاست ها در ارتباط بود با تثبیت قدرت، غلبه بر مشکلات اقتصادی، صدور انقلاب، ادامه جنگ و تحقق بخشیدن به شعارهائی که مطرح می کرد. در این مدت برای تحقق این شعارها و اهداف موفقیتی بدست نیاورد و یا بسیار اندک بدست آورد و جای خود را به ناکامی داد. بطور مثال، در جنگ آن شعاری که در ابتدا بود، که جنگ منجر به این بشود که تا قدس هم ادامه پیدا کند، نشد و مجبور شدند قطعنامه را بپذیرند. مسئله بعدی مشکلات اقتصادی جامعه بود. در این دوران سه آزمایش سیستم اقتصادی را جمهوری اسلامی از سر گذراند:

۱ - آزمایش دولت سالاری. این تعبیرها را ساده بگیریم. مفهوم این دولت سالاری آن بود، که حکومتی متمرکز و کنترل دولت فراگیر بر اقتصاد و تصمیمات مختلف اقتصادی و سیاسی باشد، تا بتواند از راه این کنترل، اقتصاد را سازمان بدهد، جامعه را توسعه بدهد و نیازها را برآورده کند. بعد از پایان جنگ، تمام بحران هائی که سرپوش گذاشته شده بود یکباره خود را نشان داد و تنگناها و نارسائی ها آشکار بود، که تمام زمامداران حکومت به آن ها اعتراف کردند و بدین ترتیب آن شیوه حکومت را باطل اعلام کردند.

۲ - شیوه بعدی، که برای مدتی آزمایش شد، حکومت بازاری ها بود. منظور، تجار و دلال هائی هستند، که پس از انقلاب، در واقع خود را جایگزین طبقه سرمایه داری صنعتی-مالی وابسته دوران شاه می دانستند، که سقوط کرده بود و برای این جایگزینی نیز از هیچ تلاشی فروگذار نکردند. پس از شکست دولت متمرکز، آنها آموز سیاسی و دولت را در اختیار گرفتند و اقتصاد را به شیوه خود گردانند. با اتکاء به درآمد نفت کالا وارد کردند، چون تفکر اقتصادی آنها از این حد بالاتر نمی رفت، که اقتصاد مملکت با تجارت اداره می شود! پول باید باشد، کالا باید وارد شود، توزیع باید صورت بگیرد و مردم هم بخردند! خوب، لازمه این تفکر، درآمد بی پایانی بود، که کشور و مردم باید می داشتند که چنین چیزی هم ممکن نبود و نشد! بنابراین، حکومت تجار و اقتصادی که شیرازه آن در دست تجار بود، خیلی زودتر از حکومت متمرکز شکست خورد و بحران عمیق ترشد؟

دکتر پیمان از میان نمل بسیار جوان جنبش ملی نفت برخاست و پس از کودتای ۲۸ مرداد به جنبش مقاومت پیوست، سپس به "حزب مردم ایران" پیوست و در سال ۴۲ در جنبش آزادیبخش مردم ایران (جاما) فعالیت خود را آغاز کرد. در سال ۵۵ "جنبش مسلمانان مبارز" را بنیانگذاری کرد. او که یک دوره نیز در نهضت خداپرستان سوسیالیست فعالیت کرده بود. در سال های ۳۲-۳۴-۳۶-۴۰-۴۴-۵۷ به تساوپ بازداشت و زندانی بوده است. در سال ۵۸ برای تدریس به دانشگاه تهران بازگشت و تاکنون هم در این دانشگاه مشغول تدریس است.

از جمله آثار دکتر پیمان عبارتست از "سوسیالیسم مردم ایران"، "ایران در آستانه تحول اجتماعی"، "چرا انسان متعهد و مسئول است"، "فلسفه تاریخ"، "کار، مالکیت و سرمایه"، "تاریخ تحلیلی اسلام - یا گل سرخ توحید"، "میانی سنج ارزش ها"، "حیات و مرگ تمدن ها"، "انسان و مله ها"، "سخنی با خویش" و چند اثر چاپ نشده. ترجمه "گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم"، نوشته "پل سونیزی" و "شارل بت هال" نیز از جمله کارهای دکتر پیمان است، که در سال ۵۶-۵۵ انجام شد.

وی در سال ۱۳۱۴ در شیراز متولد شد. فارغ التحصیل رشته دندانپزشکی از دانشگاه تهران و دارای فوق لیسانس جامعه شناسی از این دانشگاه است. تخصص پزشکی وی نیز بهداشت عمومی است. دکتر پیمان در سال ۴۸ عضو هیات علمی دانشگاه تهران شد.

دکتر "حبیب الله پیمان"، رهبر جنبش مسلمانان مبارز ایران، اخیراً طی سفری به خارج از کشور، در استکهلم، سوئد، دو سخنرانی داشت. این سخنرانی ها که همراه با پرسش و پاسخ بود در سالن یکی از دانشگاه های استکهلم برگزار شد. از مجموع این سخنرانی ها و از میان پاسخ های داده شده به پرسش حاضر در سخنرانی، گزارش زیر را تهیه کرده ایم که می خوانید:

سخنرانی و پرسش و پاسخ دکتر پیمان در سوئد

جنبش مردم را باید سازمان داد!

برای تحولات اساسی و تثبیت دموکراسی

* عقب نشینی های نظام در سال های اخیر ناشی از دمکرات شدن نظام نیست، بلکه جنبش نارضاقتی مردم و شکست های پیاپی اقتصادی-سیاسی حکومت ها ناچار به عقب نشینی کرده است

* بزرگ ترین وظیفه نخبگان جامعه، احزاب و سازمان های سیاسی پیشرو، متشکل کردن و سازمان دادن توده عظیم ناراضی و غیر متشکل است

* انقلاب استقلال طلبانه هند، انقلاباکتبر و هر انقلاب دیگری فقط با سازماندهی مردم به پیروزی رسید!

«فکر می کنم امروز مسئله ای که همه روی آن توافق دارند، اینست، که باید در ایران دموکراسی برقرار بشود و آزادی باشد، تا امکان حل مشکلات فراهم بیاید. این مسئله ایست که امروز دیگر کمتر بین هموطنان ما، چه در داخل و چه در خارج از کشور-لااقل میان روشنفکران- مورد تردید است. چه آنها

زیاد، اگر حوادث در این مسیر با سرعت حرکت کنند، در زمان کوتاه و قبل از اینکه سازمان‌هایی مردمی و پیشرو قادر به کنترل و هدایت یک چنین نیروی ویرانگری بوجود بیاید، نزار خونین و ویرانگر داخلی است و دخالت امپریالیستی است برای تسلط بر منابع نفت - لاقال - و فرجامش، با احتمال زیاد تجزیه ایران! با توجه به اینکه امپریالیسم در دوران معاصر از قرار گرفتن کشورهای جهان سوم در حال ضعف و پراکندگی استقبال می‌کند و اگر کشوری هم به لحاظ منابع، نیروی انسانی، قدرت اقتصادی قوی هست، سعی می‌کند آنرا تضعیف و تجزیه کند، ممکن است از چنین پیش‌آمدی در ایران استقبال کند! اگر هم اکنون نمی‌کند بدلیل آنست که نمی‌تواند آینده آنرا پیش‌بینی کند. ولی وقتی شرایط آن پیش‌بیاید، قطعا برای حفظ منافع خودش دخالت خواهد کرد. ما وقتی این تابلو را در برابر داشته باشیم، به این نتیجه می‌رسیم، که فرصت دادن و رها کردن وضعیت برای حرکت در چنین سراسیمگی، برای ملت، میهن و مردم ما هیچ دستاورد مثبتی در بر ندارد. هیچ نیروی نمی‌تواند از این آشوب بهره‌ای برای مملکت و مردم ببرد، حتی برای خود هم نمی‌برد و چیزی جز جنگ قیام برای جامعه ما که تجربه فراوانی از گذشته داریم و حاصلش ویرانی همه آثاری گذشته بوده و ویرانی آخرین نیروهای مولده نخواهد بود. بنا این وضع چه کنیم؟

فشارهایی که در مجموع به آن اشاره کردم، در عمل تعدیل‌ها و تغییراتی را پیش آورده است. منظورم نارضایتی خشم‌آلود مردم، فشار فزاینده بحران در درون نظام حاکم و ... واقعیات است. اگر کسانی بخواهند این واقعیات را نبینند، این انکار موجب نمی‌شود، که این واقعیات وجود نداشته باشند. برخی شاید دوست داشته باشند این فشارها را انکار کنند و یا اگر به آنها معترف باشند، بگویند که با این فشارها، چنین عقب‌نشینی‌هایی صورت نگرفته است. ولی شما می‌دانید، که چنین عقب‌نشینی‌هایی هست. وضعیتی که امروز در داخل هست، نسبت به چند سال پیش تغییر کرده است، یعنی مردم و نیروهای مبارز فرصت بیشتری برای حضور و فعال شدن یافته‌اند. مطبوعات عمل می‌کنند، نیروهایی که می‌توانند در اولین گام‌ها وارد عرصه بشوند، دارند می‌شوند. این نه به آن دلیل است که حاکمیت بطور واقعی علاقمند به دموکراسی شده است. حالا اینکه افرادی در آنجا پیدا بشوند، که علاقمند به دموکراسی باشند، این بحثی است کاملا فردی و هیچ ربطی به سیستم ندارد. بحث اینست، که اجبارها وادار می‌کند، که برای حفظ موجودیت عقب‌نشینی‌هایی صورت بگیرد. ممکن است برخی‌ها بگویند، که ادامه این عقب‌نشینی‌ها، ممکن است به نفع یک نظام تمام شود. این تضادی است، که در هر پروسه‌ای شبیه این وجود دارد و شاید گریزی هم از آن نباشد، مگر این تغییر تا قلب ماهیت پیش برود.

پاسخ به پرسش‌ها

دکتر پیمان سپس به چند پرسش مطرح شده از سوی حاضران در این جلسه پاسخ گفت، که ما در زیر برخی از دیدگاه‌های سیاسی مطرح شده وی را (با حذف سؤالات بدلیل کمبود جا) می‌آوریم.

- سؤالاتی مطرح است، مبنی بر اینکه پیشرفت و توسعه بر دموکراسی مقدم است و یا دموکراسی بر توسعه و پیشرفت تقدم دارد؟ من دموکراسی را شرط مقدم برای توسعه می‌دانم. مبنای مشترک برای وفاق ملی نیز خواست‌های مشترک است. اگرما بپذیریم، که دموکراسی ضروری است و توسعه و پیشرفت نیز ضرورت وابسته به آنست، البته از نظر من این توسعه باید به طرف عدالت اجتماعی و سوسیالیسم پیشرفت کند. البته همانطور که دموکراسی تدریجا تکامل پیدا می‌کند، سوسیالیسم نیز بصورت یک سمت‌گیری برای جامعه ضروری است. منظور من از سوسیالیسم، دولتی کردن نیست. برای کشور ما، بعنوان یک کشور جهان سوم، با یک چنین سرمایه‌داری عقب‌مانده، برای جلوگیری از عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی، سمت‌گیری سوسیالیستی اجتناب‌ناپذیر است. بی‌توجهی به این امر را در کشورهای آمریکای لاتین شاهدیم. میلیون‌ها فقیر و محروم و درمند در یکسو، و معدودی صاحب ثروت هم در سمت دیگر. دموکراسی برای مردم محروم معنی ندارد و نمی‌تواند از آن بهره بگیرند. بنابراین "سوسیالیسم و دموکراسی" - سوسیالیسم و توسعه و استقلال - هم به آن دلیل که ما پناهنده امپریالیسم رویو هستیم، مبنای مشترک (وفاق ملی) ما محسوب می‌شوند. هر کس با هر پشتوانه فلسفی، که این ارزش‌ها را تأیید کند، مبنای مشترک وفاق ملی را تأیید کرده است.

- درباره طرفداران دموکراسی در خارج از حکومت سوال شده است. در این طیف اکنون جریاناتی به لحاظ فکر متفاوت، اما به لحاظ مبارزه برای دموکراسی همسو وجود دارند. از آنها که لیبرال بورژوازی هستند، تا آنها که

۳- تجربه سومی که جمهوری اسلامی از سر گذراند، تجربه پیروی از الگوهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود. وقتی به این نتیجه رسیدند، که شیوه‌هایی که فکر می‌کردند در راستای مدیریت فقهی و تفکرات فقهی به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد و بحران‌ها شدیدتر است، برای جلوگیری از تشدید بحران‌ها، تن دادند به چنین برنامه‌هایی. این سیاست‌ها در دوران بعد از جنگ تحت عنوان "تعدیل اقتصاد" در قالب برنامه‌های اقتصادی ۵ ساله اول و دوم پیاده شد. به این ترتیب سعی کردند، الگوهای توسعه سرمایه‌داری غربی را برای کشورهای توسعه نیافته پیروی کنند. عوارض این الگوها و مقاومت مردم و آن عواملی که اشاره کردم باعث شد، تا این سیاست‌ها نیز شکست بخورد و وضع بدتر و وخیم‌تر از گذشته شده است. درست است که حکومت اعتقاد و اعتیادش را نسبت به این سیاست‌ها از دست نداده، اما در عمل از اجرای آن احساس ناتوانی می‌کند. این وضعیت فشار شدیدی را بر جمهوری اسلامی وارد می‌آورد. فشار شدید اقتصادی به مردم عکس العمل‌هایی را بصورت شورش‌های شهر بوجود آورده است. گسختگی در تمامی سیستم اداری وجود دارد. رواج شدید دزدی، اختلاس، فحشا و ریزش شدید نیروهای طرفدار اکنون وجود دارد. سلب اعتماد در خود ارکان حاکمیت نیز از پیامدهای این بحران است. حکومت فکر می‌کند، باید کاری انجام بدهد، بویژه اینکه فشار روزافزون است و با تمام وجود احساس می‌شود. راه حلی که آقایان می‌خواهند طی کنند، راه حلی جدا از همان توصیه‌های مورد اشاره در بالا نیست. فکر می‌کنند، که بدون حمایت خارجی، بدون کمک مالی قدرت‌های سرمایه‌داری غربی، برنامه توسعه و تعدیل اقتصادی و اقتصاد آزاد به نتیجه نمی‌رسد. بنابراین عدم توفیق خودشان را در نداشتن قدرت مالی و حمایت قدرت‌های بیگانه ارزیابی می‌کنند. بنابراین همچنان امیدوارند، با همکاری و حمایت قدرت‌های سرمایه‌داری صنعتی بر رکود اقتصادی غلبه کنند.

عکس العمل‌های کدامند؟ یک فکر (رسالت-حجتیه!) اینست، که ما نباید تن به این تغییرات و شرایط سیاسی بدهیم و می‌توانیم همچنان با تمرکز قدرت و اعمال شیوه‌های سرکوب، جامعه را کنترل و کشور را اداره کنیم. این طرز فکر نه تنها در جامعه طرفدار ندارد، بلکه در خود نظام هم طرفدار زیادی ندارد! مردم دیگر کسانی را که وعده و نوید سرکوب و خشونت بیشتر را می‌دهند، نمی‌پذیرند. در داخل نظام هم خیلی‌ها این نوع مدیریت را باور ندارند.

تفکر دوم (تکنوکرات‌های دولت هاشمی!) آنست که ما باید به تیمت تغییرات، مدیریت علمی، کارشناسی و اقتصادی را جایگزین مدیریت فقهی و مذهبی بکنیم و بتوانیم شرط لازم برای جلب حمایت و همکاری کشورهای غربی را فراهم کنیم، تا آنها کمک کنند، تا این بحران‌ها از میان برداشته شود! این هم یک فشاری است، که عمل می‌کند و تعدیل‌هایی را خواستار است و تغییراتی را هم تا حدی انجام داده است.

بیان این تصویر فقط برای آن بود، که ما به یک سلسله اجبارها و ضرورت‌هایی که در جامعه بدون آنکه ما دخالتی داشته باشیم، بدون آنکه مردم بعنوان یک نیروی اجتماعی سازمان یافته و متشکل در آن نقش داشته باشند، وجود دارد. من نمی‌خواهم دخالت مردم را انکار کنم و بهمین دلیل روی سازماندهی و سازمان‌یابی تأکید کردم. چرا که اگر مردم نارضایتی خودشان را نشان نمی‌دادند، در همین چند سال اخیر در شورش‌های شهرهای مختلف ایران- مسلما فشار و احساس اضطراب و نگرانی در زمامداران به این اندازه بوجود نمی‌آمد. در واقع فشار روز افزون مردم بر تمامی حکومت سنگینی می‌کند. حکومت نفرت مردم را از این سیاست‌ها می‌بیند و لمس می‌کند و حتی از نارضایتی شدید بدنه خود سیستم هم اطلاع دارد. اما این فشار عظیم، متأسفانه سازمان یافته نیست و بهمین دلیل یا قابل کنترل است و یا قابل سرکوب! و حتی اگر بصورت انفجاری، فراگیر بشود در وضعیت موجود نمی‌تواند به یک نظام دموکراتیک تبدیل بشود و یک جامعه متعادل بوجود آورد. شرایطی که در صورت این انفجار بوجود خواهد آمد، با توجه به واقعیت‌های موجود جامعه ما، یک شرایط بسیار تیره است. برای اینکه در داخل ایران هیچ سازمان دموکراتیک نیرومندی که بتواند مردم را سازمان بدهد و هدایت کند، وجود ندارد. نه در داخل و نه در خارج. بنابراین توده‌های مردم در این حالت خشم و ناامیدی دست به عمل می‌زنند و توده‌ای که از سر خشم و ناامیدی شورش می‌کند، این شورش فقط ویرانگر است و قدرت سازندگی ندارد. حتی اگر در این میان هم برخی نیروهای مجهز و متشکل وارد عمل شوند، به اعتقاد من و با توجه به واقعیت‌های جامعه، تنوع گروه‌ها، تنوع سازمان‌ها و فقدان یک وفاق و وحدتی در عمل و فقدان پیوندی میان این نیروها و مردم و ساختارهای قومی، که وجود دارد و نیز حضور امپریالیسم در منطقه و آمادگی او، وضعیتی بسیار تلخ و دردناک برای جامعه ما فراهم می‌آورد. به احتمال

پیوند های "حجتیه" با فراماسونری انگلستان

لژ "سبز" فراماسونری انگلستان، انجمن "حجتیه" را تحت حمایت دارد!

دو لژ فراماسونی انگلستان "استروم آرگنتسیوم" و "گلبدن داوین اوتر" در ارتباط مستقیم با انجمن حجتیه قرار دارند!

انحراف انقلاب سال ۵۷ ایران از مسیر واقعی خود و چنگ اندازی ارتجاعی ترین گرایش های راستگرا تحت شعارهای مذهبی به سکان رهبری آن، از جمله دلائل وضع بحران زده ایست، که اکنون در کشور ما حاکم است.

نقش انجمن "حجتیه" در متشکل ساختن نیروهای ارتجاعی و به انحراف کشاندن انقلاب ایران، در تاریخ این دوره از حیات کشور ما انکار ناپذیر است. حجتیه در حالی که نقش سازماندهی نیروهای ارتجاعی-مذهبی را در ایران بعهده داشت و دارد، خود بخشی از شبکه جهانی اخوان المسلمین محسوب می شود، که بنیانگذار آن سازمان جاسوسی انگلستان و "فراماسونری" انگلستان است. صرف نظر از اینکه کسانی از سر صداقت و سادگی در تشکل بخشی به این انجمن شرکت داشته اند یا خیر و اینکه در بدنه تشکیلاتی آن نیروهای بی اطلاع از وابستگی های جهانی این انجمن حضور دارند یا نه، اکنون می توان مدعی شد، که رهبران واقعی (پشت صحنه و یا جلوی صحنه) انجمن حجتیه در پیوند مستقیم با شبکه جهانی یاد شده در بالا حرکت می کنند.

دفاع از سرمایه داری وابسته و عندت تجارتی، مخالفت با آزادی ها، زن ستیزی، دفاع از عقب مانده ترین اصول فقهی و مذهبی در تمام عرصه های اقتصادی و اجتماعی، تبلیغ و ترویج خشونت و بی رحمی در جامعه... همگی بخشی از برنامه جهانی اخوان المسلمین است، که شاخه "شیعه" آن در ایران انجمن "حجتیه" است. این تشکل می رود، تا تمام ابزار حکومتی را در ایران در اختیار بگیرد و همه شواهد -بویژه در دوران اخیر- نشان می دهد، که انگلستان از هیچ حمایتی برای این قدرت یابی دریغ نمی کند! برای افغانستان نیز -با ظاهر شاه و یا بلون ظاهر شاه- همین نسخه پیچیده شده است. هیچکس بدرستی نمی داند، امریکا با این نقشه انگلستان تا کجا موافق است و اصولا توافق های این دو بر سر آینده منطقه تا کجاست، اما هیچکس هم نمی تواند منکر اتحاد ویژه انگلستان با امریکا -بویژه در آسیا- بشود. اتحادی که بر فراز اتحاد اروپای سرمایه داری با سرمایه داری امریکا قرار دارد.

حوادث و رویدادهای آخرین سال های حیات آیت الله خمینی، قدرت نمایی در مجلس خبرگانی که پس از در گذشت وی و بمنظور تعیین رهبر جدید تشکیل شد، انتخابات دوره چهارم مجلس اسلامی، که عمر آن بزودی خاتمه می یابد، مرگ ناگهانی و سؤال برانگیز احمد خمینی، سفر آشکار آیت الله کنی به انگلستان و بازگشت پیروزمندانه او به ایران، تشکل سریع دسته های شبه فاشیستی انصار حزب الله و راه افتادن آنها در خیابان های تهران... حوادث برجسته ایست، که ظاهرا خواب را باید از سر بسیاری از خوشیاوران ربوده باشد. همانها که با سادگی و ساده لوحی به حسن نیت امریکا و غرب برای بازگرداندن آزادی ها به ایران و سپس اصلاح امور دل بسته بودند و تضاد غرب با حکومت ایران را در حالی تضادی آشتی ناپذیر ارزیابی می کردند، که غرب با سران و عوامل خود در حکومت ایران سرگرم معامله و بازی سیاسی بود و هست!

در داخل و در میان نیروهای مذهبی نیز خوش باوری نسبت به پیوندهای مذهبی و شعارهای عوامفریبانه وابستگان آشکار و پنهان "حجتیه"، تا سال ها مانع دیدن این واقعیات شد و با کمال فاسف هنوز هم در بدنه تشکل های مذهبی و بویژه مذهب یون جوان و بی اطلاع از تاریخ ایران و منطقه،

طرفدار سوسیالیسم هستند - چه مذهبی و چه غیر مذهبی - روی دموکراسی وحدت نظر دارند. در درون نظام هم یک کسانی مسئله حاکمیت قانون و یا تغییر تدریجی برخی ساختارها را مطرح می کنند. نهضت های اصیل همیشه متکی به مردم بوده است و اکنون هم باید همه تلاش را کرد، که ابتدا مردم بصورت متشکل و سازمان یافته وارد صحنه شود، سپس رهبرانی هم اگر می خواهند بروند و به مذاکره بنشینند به اتکاء نیروی مردم باشد.

- درباره فعالیت سیاسی ما (جنبش مسلمانان مبارز)، باید تصریح کنم، که نوعی فعالیت در این سال ها بوده، اما این فعالیت ها هیچکدام مخفی نبوده، زیرا ما اصولا معتقد به چنین فعالیتی در این سال ها نبوده ایم. فعالیت علنی است، هر چند محدود و با مضیق های زیاد. بولتن ها، جزوات، بیانیه ها بمناسبت های مختلف منتشر شده است. در حال حاضر بیشترین تلاش ما برای نزدیکی و همکاری هر چه بیشتر همه نیروهاست. در وهله اول سعی شده ایست، به گروه هائیکه به اصول ذکر شده در بالا، یعنی دموکراسی، سوسیالیسم و معتقدان توحیدی نزدیک شویم و متحد شویم، که گام هائیکه هم در این زمینه برداشته شده است. همچنین با آن نیروهائی که با آن هدف هائیکه ذکر شد، اشتراک نظر داریم. عملا هم کوشش هائی در جریان است، تا ببینیم تا چه اندازه پیشرفت خواهیم کرد.

- درباره شورش های کور اجتماعی و شورش اسلام شهرسوال شده است. من اعتقاد دارم، مردم به جای این شورش باید متشکل شوند و آگاه تر عمل کنند، زیرا حکومت باز هم به سرکوب متوسل خواهد شد و شورش نا آگاه، ویرانگر و کور معمولا پس از سرکوب دچار سرخوردگی می شود. شما و ما وظیفه داریم این مردم را متشکل کنیم، تا اعتراض آگاهانه بکنند. مانند تظاهرات، اعتصابات که تاثیرش بسیار بیشتر است. این مبارزه پایدار است. انقلاب استقلال طلبانه مردم هند، انقلاب اکبر، همه اینها حرکت های سازمان یافته و آگاهانه بود و نه شورش های کور و بی هدف. اسپارتاکوس هم شورش کرد، اما به کجا رسید؟ من جز این راهی نمی شناسم. اولاً در داخل کشور و در میان مردم برای آگاهی دادن و سازماندهی بیشتر! این یگانه راه حلست که من می شناسم! البته شورش ها را نه من و نه شما بوجود نیآورده ایم و تاثیر خودش را هم بر حاکمیت گذاشته است، اما این بدان معنی نباید باشد، که ما بنشینیم، که این شورش ها گسترش یابد و کارها را درست کند. چنین انتظاری هم بیهوده است. من همچنان اعتقاد دارم، که مردم باید سازمان داده شوند. ما در حد توان خودمان در این سال ها فعالیت کرده ایم، بسیار هم این فعالیت مفید بوده است. من نمی گویم بهتر از آن نمی شده، اما توان ما بیشتر از این نبود.

درباره "جبهه" و "استحاله"

- درباره وفات عمومی سؤال شده است. اگر منظور جبهه متحدی برای دموکراسی باشد، در درجه اول همه نیروهائی را شامل می شود، که به این آرمان علاقمند هستند و در میان مردم حضور دارند، با مردم کار می کنند. این هم در درجه اول شامل سازمان ها و گروه هائی می شود، که با مردم همکاری دارند و بعد هم شامل شخصیت هائی می شود، که ممکن است منفرد باشند، ولی واقعا در این راه تلاش می کنند. در نهایت یک جبهه از نیروهای متشکل باید تشکیل شود، تا موثر باشد، بهمین دلیل شخصیت های منفرد، که نیروی سازمانی یافته اجتماعی ندارد، زیاد نمی تواند تاثیر بگذارد.

- درباره همکاری سازمان ها در داخل کشور، که در ارتباط با وجود آزادی های محدود در جامعه، سؤال شد. بنظر من این آزادی محدود وجود دارد و نامه ها و بیانیه هائی که بصورت مشترک صادر می شود، نشانه همین است. بهمین دلیل من تاکید کردم، که کار اساسی و ریشه ای در داخل کشور و در میان مردم است. شما هم در اینجا اگر کاری که می کنید، در ارتباط با مردم داخل کشور نباشد، تاثیر تعیین کننده نخواهد داشت! شاهد آن همین ۱۵ سال گذشته در خارج از کشور است. من کار خارج از کشور را بی بهاء نمی دانم، اما معتقدم فقط در ارتباط با داخل کشور اعتبار پیدا می کند!

- درباره قانون اساسی و مسئله استحاله رژیم سؤال شده است. ما همانطور که در بیانیه اخیر قیام سی تیر در زمان دکتر مصدق تصریح کردیم، معتقد به فشار مردم از پائین برای تحولات اساسی هستیم، اما این تعارضی ندارد، که ما از تضاد های درون حکومت، بصورت تاکتیکی و نه استراتژیک استفاده کنیم. همانگونه که در عرصه سیاست خارجی می توان از تضاد ها بصورت تاکتیکی استفاده کرد. من اعتقادی به استحاله رژیم از درون ندارم و معتقدم این فشار مردم از داخل است، که رژیم را ناچار به عقب نشینی می کند و قانون اساسی هم بدون اصلاح، معارض با دموکراسی است!

شدید، از جمله اصول کار "آخوان" است، به نحوی که ساختار "آخوان المسلمین" هر کس را که با اصول ماسونی آشنا باشد، به یاد لژهای ماسونری می اندازد. بنظر من (نویسنده مقاله تحقیقی) وقت صحبت از فراماسونری "سبز" مسلمانی فرا رسیده است. مثلاً باید از خواننده خود سؤال کنم، که آیا تاکنون چیزی درباره سازمان مخفی بنام "حجّیه" شنیده است، یا خیر؟ فکرمی کنم پاسخ منفی است! در حالیکه بیش از ۴۰ سال است، که این سازمان در ایران فعالیت می کند. "خوانندگان" راه توده" توجه دارند، که مقاله مورد بحث در سال های نخست پیروزی انقلاب ایران نوشته شده است و بنابر این عمر آنجمن "حجّیه" در ایران بیش از ۴۰ سال است. این تشکیلات اختصاص به روحانیون ندارد، بلکه در کنار روحانیون، دیپلمات ها، نظامیان، مقامات بلند پایه دولتی، سوداگران اسلحه، رهبران سرویس های مخفی، کارچاق کن ها، بازرگانان و تکنوکرات ها نیز عضو مستقیم و یا وابسته به آن هستند. (۲)

"حجّیه" ایران از طریق دو لژ ماسونی انگلستان، به اسامی استروم ارگنتسوم و "گلن داوین اوتر" با شبکه فراماسونری انگلستان در ارتباط مستقیم است. (۳)

دایره فعالیت اقتصادی "حجّیه" در ایران بسیار گسترده است: بانک ها، بازرگانی، خرید های پنهانی اسلحه آمریکائی-اسرائیلی، تجهیزات الکترونیکی مدرن و یدکی شکاری بپ افکن های اف ۱۴ آمریکائی، که ارتش ایران به آن مجهز است. (زمان انتشار این مقاله تحقیقی باز می گردد به سال های اوج جنگ ایران و عراق). "حجّیه" بصورت فعالانه از میانجی های بین المللی اسلحه مانند "لوتی ایرانی" استفاده می کند. (لوتی ایرانی بعدها بر اثر یک حادثه بین المللی مشکوک کشته شد و همراه با اسراری که از این رابطه ها داشت به زیر خاک رفت). رهبران "حجّیه" ایران سیاست مستقل خود را در ایران پیش می برند (در این دوران هنوز آیت الله خمینی در قید حیات بوده است) و علیرغم همه دشواری ها تلاش می کنند، تا پیوندهای سیاسی-اقتصادی ایران را با اروپای غربی و بویژه انگلستان گسترش داده و تحکیم بخشند! این است سیاست استراتژیک متفدین ترین و موجودترین سازمان مذهبی در ایران، که از دید عموم مردم نیز پنهان است.

من می خواهم در این مقاله تاکید کنم، که برایم بسیار تعجب آورست، وقتی درباره ایران و فعالیت این انجمن تحقیق می کنم به رد پای انگلستان برخورد نکنم! (۴) من می خواهم اعتراف کنم، که مردم ما درباره "آخوان المسلمین" هم چیز زیادی نمی دانند! البته این کمبود را حضور زیر زمینی آنها در جوامع اسلامی تشدید می کند. آخوان المسلمین تحت نام های مختلف و با شعب و سازمان های گوناگون فعالیت می کنند. برای نمونه در کویت، بحث چند ساعته و بسیار جالبی برای من با رهبران "آخوان" پیش آمد. در همان بحث با چند سازمان علنی آخوان در کویت آشنا شدم. از جمله این سازمان ها "المجمع الاجتماع" و "جامعه اجتماعی" بودند، که اغلب برحسب موضوعات مورد بحث یکی جای دیگری را می گیرند. من در همان دیدار درباره افغانستان با ابراهیم شطی، دبیر مسئول انجمن آخوان بحث کردم و پرسیدم رهبران آخوان المسلمین، که می خواهند سرنوشت افغانستان را در دست بگیرند اکنون در کجا هستند، جز غرب و بویژه انگلستان؟ (توجه کنید به مطالبی که در این شماره در باره گروه طالبان افغانستان منتشر شده است) برای او بصورت دقیق توضیح دادم، که اکنون رهبران گروه های افغانی وابسته به آخوان المسلمین در مونیخ، آخن و هامبورگ (آلمان) و در پاریس و لندن سرگرم انواع معاملات و وابستگی ها هستند، حتی اشاره مستقیم به پیوندهای آنان با اسرائیل نیز کردم.

ساختار سازمانی

ساختار سازمانی "آخوان المسلمین" (و حجّیه که شاخه ایرانی و شیعه آن محسوب می شود) بسیار خود ویژه است. در پایین و در محل ها، گروه های "پنج نفره" فعالیت دارند، که هر کدام تابع بی قید و شرط یک شیخ می باشند، که از سوی پیشوای روحانی عالی انجمن برگمارده می شود. این فرد نیز خود تابع "رابط" است، که با رهبران ارتباط دارد. دستورات بالائی ها بی قید و شرط لازم الاجراست و سزای نافرمان مرگ است. (انواع قتل ها و جنایات در ایران بر همین اساس تشکیلاتی می تواند صورت گرفته باشد و برخی شخصیت ها نیز براساس نافووانی می توانند قربانی شده باشند) گردآوری "آخوان" برای اعلام خطر و یا برای دادن اطلاعی مهم یا رهنمود عمل، از امتیازات شیخ است و محفل گردمانی مسجد و یا میعادگاه های پنهانی است. برای نمونه در قهوه خانه ها و یا دکانهای بازار، که بدقت از چشم کنجکاوان پوشیده است، حرف شنوی و فرمان برداری اعضای آخوان المسلمین شگف آورست. در حین بحث در کویت، همینکه ابراهیم شطی دست خود را بلند

این خوش باوری همچنان وجود دارد. اتفاقاً از جمله وظایف نیروهای ملی و علاتمند به سرنوشت ایران، آگاهی بخشیدن به همین نیروست و جلوگیری از تبدیل شدن آنها به بازوی اجرائی و نا آگاه انجمن "حجّیه".

گروه بندی رسالت، جمعیت مولفه اسلامی، فدائیان اسلام و روحانیت مبارز در مجموع خود تحت هدایت مافیای حجّیه قرار دارد و تشدید تبلیغات این چهار تشکل مذهبی-سیاسی برای جلب جوانان بسیجی، نیروهای مذهبی از جنگ بازگشته، خانواده های قربانیان جنگ ... برای تبدیل آنها به بازوی اجرائی سیاست های حجّیه خود گویای جبهه ایست، که همه ملین و دگراندیشان میهن دوست ایرانی باید در آن قرار گیرند. این جبهه سر ستیز با باورها و اندیشه های مذهبی این خیل عظیم را نباید داشته باشد، چرا که ستیز واقعی سرخلاف همه تبلیغات عوامفریبانه همین چهار تشکل مذهبی-سیاسی و "حجّیه" - نه بر سر باورهای مذهبی، که بر سر سیاست های اقتصادی-سیاسی است. با این نگرش است، که باید از سیاسی بودن و سیاسی شدن نیروهای مذهبی با همه توان دفاع کرد، زیرا آگاهی نخستین گام برای اتحاد ملی و انزوای طرفداران وابستگی جهانی ایران به امپریالیسم است.

تاسیس آخوان المسلمین

در سال های پس از پیروزی انقلاب ایران، در اتحاد شوروی مقاله تحقیقی قابل توجهی انتشار یافت. هدف نویسنده این مقاله که در نشریه "لیتورتوریا یا گازتا" انتشار یافت، نشان دادن خطری بود، که شبکه جهانی آخوان المسلمین برای انقلاب ایران بوجود خواهد آورد. اطلاعات قابل توجهی که در این مقاله ارائه شده، پیوند آخوان المسلمین با انجمن حجّیه ایران، سیر حوادث سال های بعد و اثبات بسیاری از پیش بینی های ارائه شده در این تحقیق پیرامون خطر به انحراف کشانده شدن انقلاب ایران و ... هر کدام به تنهایی دلیلی است بر بازخوانی دقیق این مقاله تحقیقی. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از مقاله مورد نظر است، که به همت یکی از علاتمندان "راه توده" ارسال شده است.

(برژینسکی، دستیار پرزیدنت کارتر در کاخ سفید واشنگتن در امور امنیت ملی، پیش از همه به استقبال آینده ایران رفت. او در همان سال های سرگردانی کاخ سفید در برابر انقلاب ایران و در مخالفت با سیاست های شتابزده، بر طرح های انگلستان و اندیشه های قدیمی بریتانیا برای ایجاد دولت ها و رژیم هایی با شرکت و حتی زیر رهبری آخوان المسلمین در خاورمیانه و نزدیک تاکید کرد. (۱))

توضیح می دهم که صحبت بر سر چیست. انجمن آخوان المسلمین در سال ۱۹۲۸ با پشتیبانی لندن تشکیل شد. انگلستان مانند همیشه در چنین مداری، گوئی تنها نظاره گر بود، اما در واقع ایادی آن در قاهره سازمان سیاسی جدید را بدقت و بصورت پنهانی سازمان دادند، تا برای رویارویی با نیروهای واقعا ملی آماده شود. این مبارزه که در آن دوران در چارچوب مقابله با مخالفان ادامه فرمانروائی بریتانیا سازمان داده شد، بعدها در عرصه های دیگر نیز ادامه یافت. این انجمن در مراحل اولیه، برای کسب قدرت و نفوذ در میان مردم شعارهای ضد انگلیسی نیز باندازه کافی سر داد، حتی بیش از اندازه، اما همه این حرکات تحت کنترل سران انجمن که در لندن نشسته بودند، انجام می شد! (همان شعارهایی که حجّیه در ایران علیه امریکا و گهگاه انگلیس سر می دهد) آنها از این شعارها ناراحت نبودند، زیرا اطمینان داشتند، انجمن خواهد توانست از این طریق صفوف ناسیونالیست های صادق و ملی را دچار تفرقه و تضعیف کند... آخوان المسلمین اینک در ۳۰ کشور آسیائی و آفریقائی فعال است.

برژینسکی، این فارغ التحصیل دانشگاه ژوئیتی مک هیل در کانادا، خیلی سریع به این نتیجه رسید، که باید از آخوان بصورت ماهرانه در سطح جهانی استفاده کرد. او اعتقاد داشت، که از پاکستان در خاور تا مراکش در غرب نباید از این شبکه استفاده کرد. همین اندیشه در دسامبر ۱۹۷۹ در کمیته هماهنگی شورای امنیت ملی امریکا به بررسی گذاشته شد. در ژانویه ۱۹۸۰ پرزیدنت کارتر به سنای امریکا اطلاع داد، که به بررسی بنیادگرائی اسلامی نیازمند است. واشنگتن پست در همان زمان اطلاع داد، که کاخ سفید به "سیا" رهنمود داده است، تا اداره جاسوسی گزارش ویژه ای درباره این پدیده سیاسی تهیه کند. توجه کنید، پدیده "سیاسی" و نه "مذهبی"! ... از جمله ویژگی های بنیادگرائی اسلامی، بهره برداری از جنبش ها و سازمان های بسیار متفاوت است (دقیقاً همان شیوه ای که اکنون حجّیه در ایران پی می گیرد). مذهب یون ساده دل طعمه آنها محسوب می شوند و از این طریق سازمان های آنها پر شمار می شود. فعالیت مخفی، نفوذی و پنهانکاری

ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی و کاندیدای حجتیه برای کسب مقام ریاست جمهوری به قطر، در کنار این واقعیت که درخلیج فارس اکنون نزدیکترین متحد اقتصادی-سیاسی اسرائیل همین شیخ نشین است، مغنای دیگری دارد، که باید به آن توجه کرد)

۴- در آغاز پیروزی انقلاب، شبکه حجتیه در ایران ۳۰ هزار عضو داشت و رهبران "شیخ محمود حلبی" توسط آیتا الله حائری به آیتا الله خمینی پیغام فرستاد، که حاضر است با وی بیعت کرده و این نیرو را در اختیار او بگذارد، اما وی این بیعت را رد کرد و بعدها برای رهبران و اعضای انجمن حجتیه پیغام فرستاد، از کار خود توبه کند و به انقلاب بپیوندد. دعوتی که هیچ نوع حمایت اجرایی نیافت و بعدها این انجمن حجتیه بود، که بیشترین نفوذ را توانست در بیت آیتا الله خمینی پیدا کند و بسیار از سیاست‌های خود را از این طریق به انقلاب و کشور تحمیل کند. بسیاری از چهره‌های شناخته شده آن زمان "حجتیه" مانند علی اکبر پرورش، طیب، زواره‌ای (که اکنون عضو حقوقدان شورای نگهبان شده است) برای ذخیره سازی خود، از جلوی صحنه (وزارت و سخنرانی در نماز جمعه‌ها و ...) عقب رفتند و به کارسازماندهی پنهانی سرگرم شدند، که حاصل آن همین گروه‌بندی چهار گانه نیمه علنی و نیمه مخفی رسالت‌مدانیان اسلام، مرفله اسلامی-روحانیت مبارز و تشکلهای وابسته به آنست، که حالا برای بدست آوردن رهبری کامل جمهوری اسلامی خیز برداشته‌اند. آنها امروز پیگیرترین مدافع ولایت مطلقه فقیه هستند و از نیروهای ساده اندیش مذهبی، که در بسیج جمع شده‌اند، برای حذف همه باقی ماندگان مذهبی و غیر مذهبی مدافع استقلال کشور، آزادی و عدالت اجتماعی از صحنه می‌خواهند استفاده کنند. انصار حزب الله مولود این تلاش است! تردید نباید داشت، که رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز اگر بخواد در خط دیگری جدا از خط آنها حرکت کند با مقاومت و جنجال بسیار روبرو خواهد شد. امثال آیتا الله "مکارم شیرازی"، که سکان رهبر حوزه علمیه قم را به نیابت از حجتیه بهمه دارد و یا حجت الاسلام طبسی، تولیت آستان قدس رضوی در خراسان، که هزینه مالی شبکه عظیم حجتیه را تامین می‌کند، شمشیر خود را برای چنین لحظه‌ای در زیر عبا دارند! اتفاقا یکی از شرکدهای حجتیه برای دفاع از تر "ولایت مطلقه فقیه" همین است، که بنحیض ناهمخوانی رهبری کنونی با برنامه‌های حجتیه، آنها در دفاع از فقه و ولایت مطلقه فقیه، او را فاقد صلاحیت فقهی اعلام کرده و کنار بگذارند. جمهوری اسلامی با ولی فقیه و یا بدون ولی فقیه، اما با رهبری "حجتیه" برنامه خنثی ناپذیر انجمن مذکور در ایران است. این فرض که رهبر کنونی بتواند خود را از این نقیصه جدا کرده و سکان رهبری سیاسی-ملی جامعه را (حتی در لباس روحانیت) بهمه بگیرد، فرضی است، که برخی‌ها علاقمندند آنرا در ایران، بخشی از محاسبات سیاسی آینده بدانند، در حالیکه بسیاری از این فرض را اگرهم ناممکن ندانند، در کنار شهامت و جسارتی ممکن می‌دانند، که نشانه‌ای از آن به چشم نی‌خورد!

خشونت در عربستان اوج می‌گیرد

در هفته دوم نوامبر دو بسپ ماشینی قوی مرکز کارد ملی عربستان را که در اختیار پنتاگون، سازمان دفاع آمریکا قرار دارد منفجر شد و موجب کشته شدن ۷ آمریکایی و مجروح شدن ۳۰ نظامی دیگر شد. این انفجار موجی از نگرانی را در میان سربازان آمریکایی مقیم عربستان برانگیخت. مطابق اظهارات صادق فقیه، مدیر مرکز دفاع از آزادی عربستان، که مقیم لندن است، رژیم عربستان، خود وسائل لازم را برای رشد خشونت در کشورها فراهم آورده تا دلائل کافی را برای به زندان انداختن بسیاری از دگراندیشان و منتقدان رژیم داشته باشد. به گفته او در ماه اخیر حدود چهار صد نفر به اتهام انتقاد از سوءاستفاده‌های خاندان فهد به زندان افکنده شده‌اند. به نظر می‌رسد، که فرسرم‌های به تعویق انداخته شده در سرزمین قشربون اسلامی، زمینه را برای ابراز خشونت‌های کنترل نشده، آماده می‌سازد. بیکاری، فقر، بیسوادی، فشار به زنان و کلا شرایط زندگی قرون وسطایی را نمی‌توان تا مدت زیادی ادامه داد.

نظامی کردن اقتصاد کشور و هدیه کردن نفت به انحصارات آمریکایی، کشور را به خاک سیاه نشاند است. گارد ملی مرکب از ۸۰ هزار سرباز تا دندان مسلح و تحت فرماندهی شاهزاده عبدالرین عبدالغزیز، مهمترین ابزار حفاظت از تاسیسات نفتی و در نتیجه، منافع آمریکایی در منطقه می‌باشد. مطالعات نظامی نشانگر آنست که تا آخر قرن حاضر، خریدهای تسلیحاتی عربستان از آمریکا و انگلستان به ۲۰ میلیارد دلار خواهد رسید.

کرد، بحث با همه تندوی خود بیدرنگ متوقف شد! چهره‌ها به سرعت خندان شد و سر و کله توزیع کنندگان جای پیدا شد...

در میان گروه‌های جنگجوی افغانی بیشترین نفوذ را اخوان المسلمین دارند. "ریچارد میچل" آمریکایی، که یکی از انجمن‌شناسان پنام بود، زمانی گفته بود: «اخوان المسلمین مطمئن‌ترین و آینده‌دارترین تکیه گاه غرب است». او خاورشناسی جلی بود، که در گذشته است.

... در سال ۱۹۸۱ در راه بیروت، که من در آنجا به عنوان خبرنگار ویژه "روزنامه ادبی" کار می‌کردم، برایم پیش آمد، که با "جلال الدین فارسی" گفتگو کنم. او در سال ۱۹۸۰ یکی از کاندیداهای مقام ریاست جمهوری در ایران بود و شانس بسیار جلی در این زمینه داشت، اما یک کشف غیر منتظره (افشای اصلیت افغانی او) مانع پیروزی او شد! پدر او یک شهر وند افغانی بود و فارسی این را به دقت پنهان می‌کرد. وقتی این حقیقت افشا شد او کاندیداتوری خود را پس گرفت. اگر چنین نشده بود، با احتمال بسیار جلال الدین فارسی رئیس جمهور ایران شده بود. البته این به اصل موضوعی که می‌خواهم توضیح بدهم، ربطی ندارد. ما در بیروت به زبان عربی صحبت می‌کردیم و عدم درک یکدیگر نیز منتفی بود. او در همین گفتگو همان تزی را مطرح کرد، که روزگاری "ریچارد میچل" آمریکایی در باره اخوان المسلمین مطرح کرده بود و من در بالا به آن اشاره کردم. او گفت: «... پس از انقلاب اسلامی در افغانستان، انقلاب اسلامی در جهان برپا خواهد شد و غرب هم از آن حمایت خواهد کرد!» او شاید اشاره‌اش به ماورا، قفقاز ما بود (اتحاد شوروی سابق)، اما سر اتفاق او اشاره به خواست غرب برای مسلط ساختن اخوان المسلمین در سرزمین‌های مسلمان نشین کشور ما کرد!

۱- براساس همین سیاست نیز از تماس مستقیم با دولت و سران حکومت از همان ابتدای پیروزی انقلاب تاکید ورزید و حتی در الجزایر با رهبران دولت موقت ملاقت کرد (این تنها یک اشاره به رویدادهای تاریخی است و هیچ ارتباطی با وقایع و پیامدهای این دیدار، که خود ارزیابی و تحلیلی جداگانه را می‌طلبد ندارد).

۲- همان شیوه‌ای که در لژه‌های فراماسونری رعایت می‌شود. مثلاً در تمام سال‌های پیش از پیروزی انقلاب ۵۷، نه تنها ژنرال‌ها و کارگزاران سازمان امنیت شاه در این انجمن حضور داشتند - حتی با اعتقادات مذهبی و یا تظاهر به داشتن چنین اعتقاداتی -، بلکه سیاسیونی نظیر مظفر بقائی نیز، که خود فراماسونر بود، با این انجمن همکاری مستقیم داشت. وی در کرمان و بمناسبت تولد امام زمان، هرسال مراسمی را در باغی در خارج شهر برپا می‌کرد، که معروف به سفره کشک بادمجان بقائی بود. در این مراسم بسیاری از وابستگان بلند پایه حجتیه و فراماسونری ایران شرکت می‌کردند و در واقع زیرا این پوشش گردهمآیی بزرگ ماسون‌ها و حجتیه‌ای‌ها برگزار می‌شد. در تمام سال‌های پیش از پیروزی انقلاب ایران، حجتیه یکی از قوی‌ترین تشکیلات سیاسی-مذهبی را در استان کرمان و یزد در اختیار داشت. در همین دو استان، زیر پوشش اشاعه اسلام بدترین رفتار انسانی با زرتشتیان ایران شد. در کرمان بسیاری از خانه‌های زرتشتیان به آتش کشیده شد و محلات زرتشتی نشین یزد و کرمان از سکنه خالی شد. براساس همین سابقه بود، که مظفر بقائی علیرغم همه اتهاماتی که در همکاری با کودتاچیان ۲۸ مرداد داشت، نه تنها توانست از تعقیب انقلابی در امان بماند، بلکه در کار سازماندهی حزب جمهوری اسلامی و هسته‌های چماق‌داران و حمله‌کنندگان به اجتماعات مقابل دانشگاه تهران نقش بسیار مهمی ایفاء کرد. دکتر حسن آیت، که عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شد، در واقع نماینده مظفربقائی در این حزب بود. او بعدها بطرز بسیار مشکوکی ترور شد. مظفر بقائی نیز پس از انتشار وصیتنامه سیاسی و چند مقاله تحلیلی مستقل، علیه اسلامی که آیتا الله خمینی آنرا پرچمداری می‌کرد، اجباراً در انزوا قرار گرفت و از سفرهای نوبتی و پنهانی‌اش به لندن و بازگشت به تهران و ارائه گزارش سفر محروم شد. او را نیز بعدها اعلام کردند بر اثر سکنه مرده است. گاه گفتند در زندان و گاه نوشتند خارج از زندان. برخی انجمن‌ها و تشکلهای به ظاهر غیر سیاسی در تهران نیز همین نقش را در زمان شاه ایفاء می‌کردند، مانند انجمن محلی "باغ صبا" در تهران، که پل پیوند لژه‌های ماسونی با انجمن حجتیه بود و یک سرتیپ بازنشسته ارتش رهبری آنرا بهمه داشت!

۳- نکته جالب اینست که لوگدن داواین اوتر" با لژه‌های ماسونری در شبکه بین‌المللی صهیونیسم ارتباط دارد و اصولاً نام آن نیز یک نام یهودی است. (تلاش‌های اخیر برخی مقامات جمهوری اسلامی برای حضور در شیخ نشین قطر و ارتباط مستقیم با اسرائیل نیز با تلاش‌های اخیر حجتیه برای بدست گرفتن رهبری بی‌رقیب جمهوری اسلامی خود نکته قابل تعمقی است. سفرهای

قرار داده ایم. فی المثل گفته ایم، مرحوم خمینی هم که بنیانگذار جمهوری اسلامی بودند، گفتند "جمهوری اسلامی" نه "حکومت اسلامی". حکومت اسلامی، همان است که ولایت را از آن فقها می داند، ولی در جمهوری اسلامی ملاک رای مردم است، پس رای و رضایت مردم باید یکی از مبانی و اصول نظام جمهوری اسلامی باشد. اگر حکومت شودگان رضایت نداشته باشند، ولو به لحاظ اینکه بعضی فقها به لحاظ شرعی خود را محق بدانند، نمی توانند بر مردم حکومت کنند.

انتخابات

ما در نشریه ایران فردا شرایط انتخابات و موانع بر سر راه انتخابات آزاد را نوشته ایم، هم موانعی که به لحاظ بینشی بر مسئولین حاکم است و هم موانعی را که به لحاظ ساختاری، که به صورت نهادهایی در داخل نظام وجود دارد، متذکر شدیم و گفته ایم، تا در اینها تغییری نحداصل نه به لحاظ ساختاری، لااقل از جهت بینشی. در گردانندگان این نهادها ایجاد نشود، انتخابات به معنای واقعی خود نمی تواند آزاد باشد. یعنی نیروها و افراد خارج از این نهادهای موسوم به انقلاب، مثل جهاد، سپاه، کمیته امداد، سازمان تبلیغات که مورد توجه اینها نباشند، نمی توانند خود را عرضه کنند. اصلاً امکان رفتن بین مردم و تبلیغ خود را ندارند، بنابراین در چنین شرایطی انتخابات نمی تواند آزاد باشد، ولی بهر صورت ما هیچوقت نمی خواهیم امیدواری را از دست بدهیم. کوشش مان را می کنیم و به مسئولین هم تذکر می دهیم.

شورای نگهبان

شورای نگهبان به موجب قانون اساسی این اختیارات را ندارد، ولیکن در قانون انتخاباتی که نوشتند، فراتر از قانون اساسی، به شورای نگهبان اختیاراتی دادند، که با قانون اساسی تطبیق نمی کنند. یعنی در قانون اساسی گفته شده است، که نظارت بر انتخابات با شورای نگهبان است. ولی این نظارت معنایش این نیست، که حالا همه کاندیداها را شورای نگهبان باید تایید کند. همچنین به معنای آن نیست، که نظارت شورای نگهبان، استصوابی است، یعنی در تمام مراحل شورای نگهبان باید تصویب کند. اگر شورای نگهبان مثلاً در آخرین مرحله که آراء یک صندوق جمع شده، آن صندوق را تصویب نکند، آن صندوق به هم می خورد. این اختیارات فراتر از قانون اساسی است.

مجلس آینده

آن طور که روند امور را می بینیم، ظاهراً هم شورای نگهبان، هم وزارت کشور و هم سایر نهادها خود را بسیج کرده اند، که مجلس آینده یکدست باشد. یک دستی هم به این معنا که تقریباً همه از همان جناح روحانیت مبارز باشند، یا به اصطلاح جناح راست سنتی انتخاب بشوند و حتی افراد داخل حاکمیت هم که قدری صورت رادیکال دارند، به مجلس راه پیدا نکنند. ظاهر امور این رانشان می دهد، ولی در انتخابات چهارم دیده شد، که افرادی هم آن وسط، بدون اینکه از قبل رویشان توافق شده باشد، از صندوق ها سرور آوردند و ممکن است این بار هم این اتفاق بیفتد، ولی ترتیب امور جوری داده می شود، که ترکیب یک دست باشد. البته همه مقامات حاکمیت با این طرح موافق نیستند.

آزادی احزاب

ممکن است آقای رفسنجانی شخصاً به آزادی و احزاب اعتقاد داشته باشند، ما خلافش را هم ندیدیم، ولی ایشان آنقدر نفوذ و قدرتی در جامعه و نظام حاکم ندارند. قدرت های مقابل ایشان و نیروهای فشار خیلی زیاد است. مثلاً روحانیت مبارز در مجلس فعلی که زیر پرچم آقای ناطق نوری فعالیت می کنند.

نهیض آزادی

مقامات مسئول دولتی گفته اند نهیض آزادی به عنوان جمعیت نمی تواند در انتخابات شرکت کند، ولی افرادش می توانند کاندیدا بشوند و اخیراً تصریح کردند، که اعتقاد به ولایت فقیه جزو شروط نیست، ولی التزام عملی به ولایت فقیه لازم است. البته التزام عملی به ولایت فقیه هم، مثل سایر کشورهای دیگر همین جور است، خیلی ها با قانون اساسی مخالفند، ولی بالاخره تسلیم قانونی هستند، که توسط اکثریت ملت تصویب شده. در مورد سیاست های نهیض آزادی باید بگویم من یک فعالیت مستقل شخصی دارم،

گفتگوی تلفنی مهندس عزت الله سحابی

تحریم انتخابات،

تشویق انفعال!

آنچه را از آزادی داریم، باید تحکیم کنیم و برای گسترش آن گام های آگاهانه برداریم

بسیاری از آنها که در خارج از کشور اوضاع ایران را تحلیل می کنند، از واقعیات جامعه، آنگونه که باید، مطلع نیستند

مهندس "عزت الله سحابی"، مدیر مسئول و سردبیر نشریه "ایران فردا"، که در ایران او را سخنگوی جناح چپ نهیض آزادی ایران می شناسند، اخیراً مصاحبه ای تلفنی داشته است. این گفتگو که با یکی از رادیوهای فارسی زبان خارج کشور انجام شده است، بیانگر دیدگاه های او و یارانش در ایران می باشند.

"عزت الله سحابی"، به گفته خویش، تا پیروزی انقلاب عضو نهیض آزادی ایران بوده و اکنون فعالیت سیاسی-فرهنگی-اجتماعی مستقل دارد. او باورهای اقتصادی-اجتماعی خود را سوسیال دموکرات می داند و در گفتگوی مورد نظر آنرا اعلام داشته است. دیدگاه های او درباره عمده ترین مسائل امروز ایران را، که از این مصاحبه برگرفته شده، در زیر می خوانید

دموکراسی

هر جامعه ای ویژگی های خودش را دارد و باید با توجه به این ویژگی ها، دموکراسی را با شرایط خود تطبیق دهد. ما در کلیات دموکراسی غربی حرفی نداریم و اگر بخواهیم خود را با این ایدئولوژی های معروف غربی تعریف کنیم، بیشتر سوسیال دموکرات هستیم.

قانون اساسی

من با اصل ولایت فقیه موافقت نداشتم، ولیکن چون قانونی است، که تصویب شده ملت است، به آن ملتزم هستم، این به معنای آن نیست، که همه اصولش را قبول دارم، ولی به هر صورت خود دموکراسی ایجاب می کند، که قانونی را که اکثریت به آن رای داده اند، ما هم تسلیمش باشیم، پس به آن التزام عملی داریم.

اقتصاد

اقتصاد ایران امروز پیچیدگی های زیادی پیدا کرده است. شاید ۵ سال پیش راحت تر می شد با آن برخورد کرد و ۱۵ سال پیش راحت تر. اما ما در هر مقطعی که دولت سیاست های مهمی را در پیش گرفته، خطرات آن سیاست ها را گفتیم. در اواخر سال ۷۱ که بودجه سال ۷۲ در مجلس مطرح بود و قرار بود، که نرخ ارز را شناور بکنند، در مقاله مفصلی خطرات این کار را تذکر دادیم. همچنین در مورد برنامه اول پنج ساله دولت آقای رفسنجانی ما نقد خود را بر آن برنامه و اینکه آن برنامه در نهایت موجب توسعه اقتصادی و اجتماعی ملک نخواهد شد، نوشتیم. در زمینه های سیاسی هم بیشتر آن بینش هایی را که بر بخشی از حاکمیت جامعه ما تسلط دارد و آن عبارت از این است، که حکومت را یک امر ولایتی و یا وکالتی تصور می کنند، مورد نقد

روابط خارجی

من اصل رابطه با آمریکا را قبول دارم. با کشورهای دشمن هم می شود رابطه داشت، ولی باید ببینیم خود آمریکا چقدر مایل به این رابطه است و چقدر می خواهد به این ملت که خسارت زیادی را تحمل کرده، بها بدهد. از نظام جمهوری اسلامی بگزریم، ملت ایران خسارت های عظیم مادی و مالی و اخلاقی تحمل کرده و همه اینها را نمی توانیم بگوئیم جمهوری اسلامی کرده است. جنگ ایران و عراق را خود آمریکایی ها هم گفته اند، که آنها موجب شدند. لذا ما در مورد برقراری رابطه با آمریکا باید بگوئیم، ما اصل رابطه را قبول داریم، ولی شرایط را باید دید و برحسب شرایط پیش رفت.

حرف های مردم همان است، که در صفا شنیده می شود، نه آنچه در مطبوعات می نویسند!

مدیر مسئول و شورای نویسندگان هفته نامه "پیام دانشجو" طی نامه سرگشاده ای خطاب به هاشمی رفسنجانی (ریاست جمهوری) ضمن تاکید به خواستشان درباره رسیدگی به پرونده منجر به تعطیل شدن این نشریه، و تعقیب حمله کنندگان به دفتر نشریه، نقطه نظرات خویش را نیز در ارتباط با اوضاع ایران تشریح کردند.

در این نامه از جمله آمده است: «... اگر احترام به قانون وجود داشته باشد، آرای مردم نیز محترم شمرده خواهد شد. با کمال تأسف در وضعیت فعلی، خواننده ها و نظرات مردم جزء کم ارزش ترین چیزهاست. همه چیز بر خواست فردی، پسند و سلیقه خاص، منافع صنفی و گروهی می چرخد. هر کس از قدرت و نفوذ و زور بیشتری برخوردار است، به همان میزان اعمال نظر می کند... مردم نظریات خود پیرامون مسائل کشور را در صف های "خواوو بار" و اتوبوس و تاکسی و جلسات خانوادگی و امثال آن بیان می کنند، زیرا هیچ گونه ترس و رسی، اعم از مطبوعه یا صدا و سیما و یا حزب و گروه و متینگ و امثال آن ندارند. همه چیز از بالا به پائین و به صورت کاملاً دستوری و تحکمی است. اقتصاد و سیاست و توسعه و حتی ارزش های دینی و ملی همان است، که فلان مسئول بیان می کند و می پسندد. حتی نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی نیز تلاش نمی کنند، دیدگاه های واقعی مردم را بیان کنند. هیچ کس نمی گوید، که سایه سیاه فقر مالی بر زندگی اکثریت مردم گسترده شده است و از آن طرف اقلیتی دولتی و بازاری ثروت ها را آنگونه که می خواهند هزینه می کنند.

جناب آقای رئیس جمهور! به اعتقاد ما نخستین و مهمترین اقدامی که باید صورت پذیرد، از بین بردن جو و فضای فشار ناامنی سیاسی و اجتماعی موجود است. عدم امنیت، اختصاص به عده ای از نویسندگانی که در عالم ذهنی خود و به دور از واقعیات اجتماعی قلم فرسایی می کنند، نخواهد داشت، بلکه این امنیت بیش از هر چیز برای طبقات گوناگون اجتماعی است... مردم باید بدانند، بیش از یکصد و پنجاه میلیارد دلار درآمد ارزی و استقراض در شش سال گذشته، چگونه هزینه شده و منتظر هستند، تا لیست هزینه ها از طرق قانونی در اختیارشان قرار داده شود. این حق طبیعی مردم است و اگر فرد یا گروه و طبقاتی از اینگونه حقوق مشروع سوال نمود، نباید امنیت قلم او سلب شود... مردم می خواهند بدانند، کدام برنامه و سیاست و کدامین افسرد و گروه ها، وضعیت فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یک کشور بزرگ انقلابی را به این وضعیت رسانیده است؟ اجرای طرح های اقتصادی هرچند مهم، پاسخگویی سئوالات متعدد مردم در زمینه امور مهم کشور و انقلاب نمی باشد... بدون تردید نقش رئیس جمهور در استیفای حقوق مشروع ملت، یک نقش تاریخی خواهد بود، که برای همیشه به نیکی از آن یاد خواهد شد. اگر چه ممکن است تأمین حقوق قانونی مردم تبعاتی نیز داشته باشد، اما ملت مسلمان و انقلابی به دلیل این خدمت بزرگ برای همیشه قدر دان مسئولان خادم خواهند بود. به امید آن روز! (مدیر مسئول، "حشمتا" بته طبرزدی و شورای نویسندگان: محمدحسن علیپور، محمد سلامتی، سیدجواد امامی، پرویز سفری، سیدمحمد میرابراهیمی - محمدحسین زارعی ۲۸ و ۲۹)

مخالفت و مغایرتی هم با نهضت آزادی اعلام نکرده ام، ولی خط مشی نهضت آزادی امروز بیش از آنکه جنبه سیاسی یا اعتقادی داشته باشد، جنبه تاکتیکی دارد. به این معنی که اگر نهضت موفق شود با این سیاستی که آقای دکتر یزدی دارد، ۵ یا ۶ نفر، بلکه بیشتر، نماینده به مجلس بفرستد، می گوئیم ایشان موفق است، ولی ما تردید داریم، که ایشان حتی بتواند یک نفر را به مجلس بفرستد.

نظرات خارج از کشور

این آقایان که در خارج از کشور هستند، من با نظریات و تحلیل هایشان یک مقداری با تردید نگاه می کنم، نه تردید از این جهت که روی شخص یا شخصیت شان حرفی دارم، بلکه تردید از این جهت که ۱۶-۱۵ سال از کشور و جامعه ای دور هستند، طبعاً اطلاعاتشان خیلی عینی نیست، بیا شایعاتی است، یا منقول از نوشته های این و آن و در متن حوادث و کیفیاتی که در جامعه هست، قرار ندارند، لذا پیشنهاداتی می دهند، که قابل اجرا نیست. اگر نوشته هایی را که آنجا هست، مقایسه کنید با آنچه در خود ایران توسط افراد ساده تر نوشته می شود، می بینید، که تفاوت کیفی دارد، چون اینها در جریان مسائل هستند. امروزه آزادیخواهان داخل کشور هم می گویند، که در چارچوب همین ولایت فقیه انتخابات آزاد صورت بگیرد یعنی می گویند در چارچوب پذیرش نظام، ما طرفدار برگزاری انتخابات آزاد هستیم.

تحریم انتخابات

من تحریم انتخاباتی را نمی پسندم، برای اینکه من همیشه بهانه ای برای عمل نکردن داریم. تحریم انتخابات یعنی عمل نکردن. ولی رفتن در انتخابات و تلاش هایی برای اینکه اگر همه آزادی به دست نمی آید، بخش هایی از آن به دست بیاید، بهتر است. این تحریم، تبلیغ سکوت و سکون جامعه است. البته ممکن است کسانی بروند جلو و در لحظه آخر ببینند شرایط به طور کلی جوری است، که نمی شود کاری کرد. خوب آن موقع می گویند ما شرکت نمی کنیم، ولی اینکه از حالا بگیرند تحریم می کنیم، یعنی دعوت مردم به سکوت و جمود و حرکت نکردن. چون آزادی را هیچ وقت بسته بندی شده به ما تحویل نمی دهند، هر وقت هم در طول تاریخ - مثلاً شهریور ۲۰ - این کار را کردند، ما آمادگی استفاده از آن را نداشتیم و در نتیجه نتوانستیم از آزادی و دموکراسی آن ثمرات خوبی را که در جوامع و کشورهای پیشرفته گرفتند، بگیریم. پس ما اگر آزادی را قدم به قدم بگیریم و بتوانیم آن را به صورت نهادینه در بیاوریم، و نهادهای آزادی را در جامعه رشد بدهیم، ارزشش بیشتر از آن است، که یکباره آن را بگیریم. نه اینکه نفی کنیم. اگر بیایند و مطابق قانون اساسی همه آن آزادی را به ما بدهند، ما خیلی هم استقبال می کنیم، ولی این استدلال، که چون همه اش را نمی گیریم، از کمترش هم می گذریم، درست نیست.

آینده ایران

خوب نیست که آدم بدبینی هایش را ابراز کند، ولی بنده غیر از مسئله رابطه دولت با مردم، داخل جامعه هم روندهای سالم و مفیدی که منجر به ساختن یک ملتی، یک مملکتی و یک نظام مردم ستلاری بشود، نمی بینم. البته اینها عیب های ذاتی نیست، محصول یک شرایط خاص است و به دلیل وجود نظامی است، که مردم را آدم حساب نمی کنند. به نظر من گرایش عمده به طرف آن جریاناتی نیست، که جنگ و خونریزی بیشتر را تبلیغ می کنند. مردم بیشتر طالب آرامش و حل مسائل از طریق منطقی هستند. مردم بحث عقلانی را خیلی بیشتر استقبال می کنند، ولی از حکومت های شعاری و تبلیغاتی و تمام این گروه های خارجی که در جهت براندازی عمل می کنند و به همه حمله می کنند، استقبال نمی کنند.

نقش زنان

آن دسته از زنانی که اعتقاد مذهبی ندارند - و یا به آن شدت ندارند - حاضر نیستند در برابر جمهوری اسلامی کوتاه بیایند، ولی همه زنان ما غیر مذهبی نیستند. زنان مومن هم زیاد داریم، این زنان هم اعتراض دارند، اما دشمنی ندارند. من اعتقاد ندارم، که زنان بعد از انقلاب، بیش از قبل از انقلاب تحت فشار سیاسی قرار گرفته اند. البته در مورد حجاب سختگیری می شود، ولی از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی حضور زن در همه رشته ها خیلی بیشتر شده است. دولت مانع این حضور نشده و زن ها هم خواسته اند. سطح تحصیل بالا رفته، در امور فرهنگی قلم می زنند و در عرصه مطبوعاتی حضور دارند.

زمینه مسائل بوم زیستی در سراسر آثارشان پراکنده و فاقد انسجام و نظم ضروری اند. (در سده نوزدهم مسائل بوم زیست هنوز به موضوعی مستقل تبدیل نشده و بحث در این باره معطوف به دورنمای مخاطره آمیز بهره کشی سرمایه داری از طبیعت بود)، با اینهمه این نقطه نظرها در مقاطع تعیین کننده انتقاد مارکس از اقتصاد سیاسی و نیز در طرح فراگیر انگلس از دیالکتیک رابطه انسان - طبیعت به وضوح مطرح گشته اند. فراتر از این، بنیان مادی جهان بینی سوسیالیسم علمی بی گفتگو ایجابگر بررسی مناسبات اجتماعی در متن رابطه انسان با طبیعت، که در برگزیده و زیر بنای این مناسبات است، می باشد و در نظر گرفتن این رابطه را در اتخاذ سیاست های اجتماعی - راهبردی (استراتژیک) ضروری می سازد.

روشنگری برخی از برداشت های نادرست

یکی از علل برداشت های نادرست رایج از نظریات بوم زیستی بنیان گذاران مارکسیسم آنست که انگلس در اثر خود به کرات از سلطه انسان بر طبیعت سخن می گوید و به ویژه در رابطه با جامعه بی طبقه چنین می نویسد: «سوسیالیسم و کمونیسم صورت بندی های اجتماعی هستند، که در آنها سلطه انسان بر طبیعت تحقق می یابد». از این جمله می توان چنین استنباط کرد، که از دید انگلس طبیعت منفعل جلوانگاه تطاول بی قید و شرط و بیحد و مرز انسان فعال است. ولی آیا این جمله براساسی بدان معناست، که مارکسیسم بهره کشی تاراجگرانه سرمایه داری از طبیعت را ادامه داده و یا حتی، در قالب برنامه ریزی همه جانبه و فراگیر، استثمار از طبیعت را تشدید می بخشد؟ آیا این بدان معناست، که سوسیالیسم علمی نیز انقلاب علمی - فنی را تنها با هدف تجاوز به فرایندهای طبیعت و ساختاری طبیعت پی می گیرد و در تحلیل نهایی بر آستانه ضرورت کاذب اجابراهی باصطلاح ناگزیر فنی (که در پس آنها در حقیقت تنها اجابرها و مطامع اقتصادی نهفته اند) سر تسلیم فرود می آورد؟ با یک بررسی دقیق تر می توان نشان داد، که استنتاجات فوق نه تنها به گونه عینی، بلکه حتی از دیدگاه زیان شناسی نیز نادرستند و برداشت های مارکس و انگلس از طبیعت بسیار موشکافانه تر از آنند، که منتقدان با اشاره ای از متن گسیخته به فرار «سلطه بر طبیعت» در پی ترسیم آنند.

انگلس در رابطه انسان با طبیعت از دیدگاه فرآیندهای تاریخی رهاشی انسان، و به عبارت دیگر، از دیدگاه آزادی، به مثابه عنصر سازنده موجودیت انسانی، می نگرد. آزادی در این برداشت، دارای مفهوم دو گانه است:

الف: آزادی به مفهوم ادراک و پذیرش آگاهی ضرورت های عینی (فی المثل قوانین طبیعت) و به گفته هگل «ادراک (شناخت) ضرورت»؛

ب: آزادی به مفهوم رهایی از جبریت های ذهنی، یعنی اجابراهی که ناشی از نارسایی و یا فقدان شناخت اند، اجابراهی که زائیده مناسبات اجتماعی و انعکاس این روابط در ذهن و ضمیر انسان ها هستند.

آزادی به مفهوم «ادراک ضرورت» دربرگیرنده قبول وابستگی به شرایط طبیعی ای است، که انسان به عنوان موجود طبیعی (زیستمند بیولوژیک)، خود بخشی از آنست. آزادی به مفهوم غلبه بر اجابراهی ناشی از نارسایی شناخت، پیش شرط مداخله انسان در طبیعت بر پایه دست آوردهای علمی است. مداخله انسان در طبیعت و دگرگون سازی آن، از دوران انقلاب نوسنگی، در حقیقت فرایند تاریخی پیدایش تمدن انسانی است. در این فرایند، انسان ها به کشاورزی، دامداری و دامپروری، پرورش گیاهان و به مداوا و پیشگیری از بیماری های مسری و ... همت گماشتند. این هر دو وجه آزادی - پذیرش ضرورت های طبیعی و مداخله تمدن ساز در طبیعت - مشخصه رابطه انسان - طبیعت اند.

برداشت دوگانه از آزادی در کانون تفکرات انگلس قرار دارد. بدینگونه رابطه انسان - طبیعت در پرتو مقوله آزادی انسان، به مثابه موجودی اندیشمند، نوآورانه و بدیع مطرح می گردد. این برداشت نوآورانه در دو اندیشه بنیانی انگلس در کتاب «تکوین سوسیالیسم از اتوپیا» (تحلیل گرائی) به علم به روشنی نمایان است. در پایان این رساله این جمله آمده است: «انسان ها عاقبت با مسلط شدن بر مناسبات اجتماعی خویش و همزمان با آن، به سروران طبیعت، به فرمانروایان خویش تبدیل می شوند. آزاد می شوند».

بنابراین انگلس آزادی انسان را مشروط به تحقق سه پیش شرط می داند: توانائی تعیین ساختار مناسبات اجتماعی و همزمان با آن تسلط یافتن بر طبیعت و در پیوند با این هر دو امر، حاکمیت بر خویشن خویش. از این دیدگاه، انسان در برابر طبیعت بدون قید و شرط فعال می آید.

سال ۱۹۹۵ صدمین سالگرد مرگ فریدریش انگلس، همزمان کارل مارکس و یکی از بنیانگذاران مارکسیسم بود. به این مناسبت احزاب کمونیست و کارگری جلسات علمی متعددی برای بررسی نظرات او، به ویژه در ارتباط با مسائل جدید مطروحه در جهان و جنبش کارگری برگزار کردند. دفاتر مارکسیستی Marx Blätter، نشریه تصویری حزب کمونیست آلمان شماره آوریل ۱۹۹۵ خود را به نظرات فریدریش انگلس اختصاص داد. مقاله زیر از این شماره نشریه ترجمه شده است.

اهمیت مقاله، صرف نظر از مسئله روز بودن «بوم زیست» در رابطه با بحران ساختاری سرمایه داری، این دیدگاه نیز دارای اهمیت است، که نویسنده با دقت یک دانشمند مارکسیست، و با درک دیالکتیکی فریدریش انگلس بی پایگی نظرات منتقدان مارکس را بر این اساس، که او به مسئله محیط زیست بی توجه بوده و آنرا قربانی توسعه و پیشرفت کرده، رد می کند.

مسئله بوم زیست و

دیالکتیک طبیعت

یا

مسئله حفاظت از محیط زیست

و دیالکتیک طبیعت

دفاتر مارکسیستی آوریل ۹۵

نویسنده Hans Heinz Holz

الف. یآوری

در رابطه با جنبش رشد یابنده بوم زیستی (Ökologie) و شکل گیری انگاره ای (آیده تئوریک) انتقادی نسبت به فن و صنعت و حتی فن ستیز، همواره با این انتقاد روبه رویم، که بینش مارکسیستی به طور اعم و بنیان گذاران این بینش، مارکس و انگلس، بطور اخص، با ارتقاء یک سویه رشد نیروهای تولیدی به تنها عامل پیشرفت تاریخی اجتماعی، راهگشای اشاعه نگرشی بوده اند، که خطر نابودی بوم زیست را نادیده می انگارد، بی پروا به تاراج منابع طبیعی دست می یازد و فاقد فرایافت هائیک (Concept) بسنده و جامع برای مقابله با بحران بوم زیستی کنونی است. اگر این ادعا درست می بود و بنیان گذاران مارکسیسم پیشرفت اجتماعی را مطلق گرایانه (و در حقیقت به گونه ای غیر دیالکتیکی) تنها در گرو رشد تولید صنعتی می انگاشتند و طبیعت را جز شئی منفعل، در خدمت بهره کشی انسان چیزی به شمار نمی آوردند، این انتقاد براساسی نمایانگر نقصانی بزرگ در نظریه مارکسیستی بود. لیکن این انتقاد را پایه و اساسی نیست و ادعای نادیده گیری ساختارهای طبیعت و روابط حاکم بر طبیعت در آثار مارکس و انگلس ادعائیه است از بیخ و بن نادرست.

انتساب کورچسکی بوم زیستی به بنیان گذاران مارکسیسم تنها در صورتی امکان پذیر است، که آگاهانه (و با هدف تبلیغات عرضه مندانه) و یا ناآگاهانه (و از سر سهل انگاری ناجایز علمی) بخش های مهمی از آثار مارکس و انگلس (و نیز فعالیت های قانونگذارانه لنین در بنیادگذاری اتحاد جماهیر شوروی) و به ویژه نوشتار پرارزش انگلس در زمینه دیالکتیک طبیعت که هر دو دوست آنرا همواره مکمل لاینفک انتقاد مارکس از اقتصاد سیاسی، یعنی بررسی سیر تکوین تاریخی جوامع و بالاخص جامعه سرمایه داری تلقی می نمودند، نادیده گرفته شوند. بدیهی است که نظریات مارکس و انگلس در

هنگامیکه انگلس سلطه انسان بر طبیعت را حاکمیت انسان بر مناسبات اجتماعی خویش دانسته و آنرا مترادف با تسلط بر طبیعت و حاکمیت بر خویش خویش، یعنی حاکمیتی آزاد و مبری از جبر قلمداد می کند، اندیشه او ناظر بر "جفت متضاد" دیالکتیکی یعنی ثانویت متضاد "آزادی (اختیار) - ضرورت" است.

از دیدگاهی وسیع تر، جفت متضاد دیالکتیکی آزادی (اختیار) - ضرورت، بیانگر تضاد میان قلمرو و عرصه ضرورت - که انسان را به مثابه موجودی طبیعی و بنابراین جزئی از طبیعت از آن گریزی نیست - و قلمرو اختیار و آزادی، یعنی عرصه استقلال و خودمختاری، می باشد. بقاء انسان مقید به قوانین طبیعی و وابسته به شرایط هستی او، که علاوه بر قوانین طبیعی دربرگیرنده تمامی مقتضیات مادی - اقتصادی حیات انسان است، می باشد.

تمامی این مقتضیات و بایست ها به قلمرو ضرورت و جبر متعلق اند و انسان، به عنوان موجودی طبیعی، برای بقاء و تولید مثل ناگزیر از تبعیت از آنها است. در برابر قلمرو ضرورت، عرصه آزادی و اختیار قرار دارد. در قلمرو اختیار گرچه انسان به عنوان موجودی طبیعی و ناسوتی و نه ملکوتی (موجودات ملکوتی) به گفته توماس فون آکینسو Thomas von Aquino از گوهری دیگر گونه اند و گسسته از طبیعت و کالید خودمدارانه می زند، قادر به نفی اجبارها و قوانین طبیعت نیست، ولی می تواند از طریق شناخت قوانین طبیعی و آدارک ضرورت ها، به آزادی دست یابد.

گذر انسان از قلمرو جبر به حوزه اختیار آکنده از تضادهاست: برای رهایی از سلطه نیروهای قاهره طبیعت ناچار به مداخله در طبیعتیم، اما مداخله در طبیعت و دگرگون سازی ساختارهای طبیعی همواره با خطر بالقوه و گاه بالفعل ویرانی و انهدام این ساختارها همراه است.

هنگامیکه از قلمرو جبر گام فراتر می نهیم و قادریم کنش هایمان را بر پایه مقاصد و مطامع خود استوار سازیم و به عبارت دیگر در رابطه با ساختارهای طبیعی از قلمرو جبر به حوزه اختیار و آزادی گام می نهیم، این امر خطری است بالقوه برای تعادل نظام طبیعت، که پوشش آن خود همواره دستخوش نیروهایی است که موجب عدم تعادل و زجعت به حالت تعادل می گردند. تنها با درک ماهیت دیالکتیکی فرایندهای طبیعت بر اساس اصل وحدت (بهم) وابستگی اجزاء و اصل تضاد (ناهمسویی و تعارض اجزاء) می توانیم از خطر نابودی طبیعی احتراز جسته و رابطه دگرگرایانه با طبیعت برقرار کنیم.

آزادی و ضرورت

تضاد آشتی ناپذیر میان خود و خودکامگی در مقوله آزادی، در رابطه میان انسان و طبیعت در برداشت از ماهیت جامعه، رکن بنیادین جهان بینی و فلسفه ماوراء الطبیعی (ایده آلیستی) بورژوازی است. این تضاد آشتی ناپذیر زائیده تصایزی است، که فلسفه جدید از دکارت بدین سو در سطح تجرید ماوراء الطبیعی میان فاعل (Subjekt) و مفعول (Objekt) قائل بدان است.

در این برداشت، انسان به مفهوم فرد و یا به مفهوم گروه، نوعی در برابر طبیعت دارای تصایرات ماهوی و یکسره متفاوت از طبیعت است. بنابراین، اگر فاعل و مفعول نسبت به هم بیگانه و رودرروی یک دیگر قرار داشته باشند، فاعل چاره ای جز آن ندارد، که یا مفعول را تحت سلطه و تصاحب خود درآورد و یا با چشم پوشی از فاعلیت خود، در انقیاد مفعول باقی ماند. این نگرش روح غالب بر فلسفه بورژوازی در عصر اولین انقلاب صنعتی بود و فرایافت آزادی بورژوازی رابطه تنگاتنگ با این نظریه شناخت دگرگرایانه که از دکارت بدین سو رایج گردید، دارد.

نظریه شناخت دگرگرایانه، نظریه است غیر دیالکتیکی و قائل به جدائی فاعل و مفعول. این نظریه پیش شرط برخورد قن سالارانه با طبیعت می باشد.

حال اگر تصورات فن سالارانه از قدرت تامه و خودکامانه انسان در برابر طبیعت و اعتقاد فن سالارانه (تکنوکراتیک) به امکانات فنی نامحدود برای ارضاء نیازهای فزاینده و هرزه روی انسان را با برداشت مارکسیسم از پیشرفت اجتماعی یکسان به شمار آوریم، مرقب خطائنی فاحش گشته ایم. چنین تغییری به هیچ روی با درک رابطه میان فاعل و مفعول و یا رابطه انسان و طبیعت در فلسفه مارکسیستی - لنینیستی منطبق نیست.

چنانکه دیده شد، هنگامی که انگلس از سلطه بر طبیعت سخن می گوید، منظور وی هرگز آن نیست، که ما سروران بی قید و شرط طبیعتیم و طبیعت را چون شیئی منفعل در اختیار داریم.

مژاد انگلس آنستکه ما خود به مثابه موجود طبیعی (موجودی که خود نمودی از طبیعت است)، در بطن طبیعت عمل می کنیم و در درون طبیعت

انسان خود جزئی از یک نظام فراگیر کالبدی (فیزیکی)، زیستی (بیولوژیک) و اجتماعی است و موجودیت انسان در این نظام در گرو فائق آمدن بر تضادهای طبیعی و اجتماعی از طریق وضع قوانین و قواعد و هنجارها (نرم ها) است. انگلس در همان نوشته و در زمینه بحث درباره ساخت مناسبات اجتماعی در جامعه سوسیالیستی، چنین می نویسد: «سازمان دهی آگاهانه و برنامه ریزی شده تولید اجتماعی جایگزین هرج و مرج حاکم بر تولید می گردد و تنازع بر سر بقای حیات فردی پایان می یابد» (در رابطه با بحث کنونی این نکته بسیار مهم است، مولف). «بدینگونه و به مفهومی خاص، انسان آفرالامر عرصه بهیمنیت را ترک و در فراسوی شرایط بهیمی به حوزه حیات واقعاً انسانی گام می نهد».

انگلس سپس با جمله زیرین که در رابطه با مسائل بوم زیستی بسیار پراهمیت است، چنین ادامه می دهد: «دایره محاصر بر شرایط هستی انسان ها، که آنها را تاکنون به زیر سلطه داشته، عاقبت به تصرف آگاهانه انسان ها در می آید و انسان ها به سبب و از طریق تسلط بر مناسبات اجتماعی خویش به سروران واقعی طبیعت بدل می شوند». در آنچه که نقل شد، نکته اساسی چونی و چرانی سلطه بر طبیعت است: سلطه بر طبیعت، به معنای ابر قهرتی انسان و توانائی تحقق امیال و خواست های خودسرانه نیست. سلطه بر طبیعت، معطوف به توانمندی خردمدارانه تعیین مناسبات اجتماعی از سوی انسان هاست. بنابراین فراز «سلطه بر طبیعت» در بستر متن، در فراسوی معنای لغوی، واجد مفهومی مشخص است: «حاکمیت بر سازمان اجتماعی».

سوخت و ساز (متابولیسم) با طبیعت

مسئله بر سر چیست؟ این مسئله در نخستین جمله ای که از انگلس نقل شد، بروشنی بیان شده: در فرایند تکوین تاریخ اجتماعی انسان، سوخت و ساز (فعل و انفعال) برنامه ریزی شده و عقلانی با طبیعت جایگزین رابطه ای می گردد، که می توان آنرا سوخت و ساز خود رو و ناندیشیده با طبیعت نامید. سوخت و ساز خود رو و ناندیشیده با طبیعت - که هر حیوان بر اساس نیازهای خاص خود و برای حفظ حیات و تولید مثل بدان می پردازد - به هیچ وجه عاری از تضاد و تعارض نیست. حفظ حیات و تولید مثل حیوانه گونه، یعنی طبیعی، نیز می تواند به ویرانی طبیعت منجر گردد. به عنوان نمونه نیل های آفریقای شرقی هنگام تیز کردن عاج های خود چنان صدماتی به درختان وارد می آورند، که در طول زمان و در صورت افزایش تعدادشان، موجب نابودی جنگل های محیط زیست شان می گردد. در صورت وقوع این امر، نیل ها به نقاط دیگر مهاجرت می کنند و در پس خود جنگلی ویران بجای می نهند. اگر چه در شرایط عادی مناطق حاره جنگل ها پس از مدتی مجدداً احیا می گردند، اما اگر جنگل ها در حاشیه کویر واقع شده و خشکسالی نیز بروز کند، این مناطق به تدریج به دشت و کویر مبدل می شوند. مثالی که ذکر شد، نمونه ویرانی طبیعت از سوی طبیعت است. ویرانی ای که در بطن طبیعت نهفته است. طبیعت خود باردار تضادهائست، که نمودهایی از پریش طبیعتند. پریشی که در طول تاریخ زمین با از بین رفتن تعداد بیشماری از انواع حیوانات و نباتات و وقوع فاجعه های سهمگین طبیعی، همراه بوده است.

برخلاف آنچه که گفته شد، سوخت و ساز طبیعی انسان با طبیعت همواره به صورت تولید، یعنی کار، که مترادف با تصرف و مداخله در طبیعت است، انجام می گیرد و از آنچه که تصرف و مداخله در طبیعت بدون در نظر گرفتن شرایط لازم برای احیای مجدد طبیعت صورت می گیرد، پیامدهای مخرب نامرتبه ای پدیدال دارد. قطع درختان حوزه دریای مدیترانه برای کشتی سازی، خانه سازی و ...، نخست توسط ساکنان میان بین النهرین، سپس مصری ها و بعدها رومیان و تبدیل این مناطق به کوهستان های سنگین موجب چنان تغییرات وسیعی در محیط شدند، که شرایط اقلیمی برای قرن ها دگرگون گشت. برنامه ریزی سوخت و ساز با طبیعت دقیقاً به معنای اجتناب و یا ترمیم آثار مخربی است، که در فرایند تولید نا اندیشیده و خود رو پدیدار می گردند.

انسان با به کارگیری گسترده تر فنون در فرآینده تولید، پیوسته به آزادی بیشتری در برابر نیروهای طبیعت دست می یابد: با ساختن سدها، مانع جاری شدن سیل می گردد، با افزایش دانش پزشکی خود و ارتقاء سطح بهداشت، به مداوای بیماری ها و ممانعت از بروز امراض مسری نائل شده و بر طول عمر خود می افزاید.

این امر که پیشرفت فنون تولید، آزادی نسبی هر چه بیشتر در برابر نیروهای طبیعت را موجب می شود، مورد تردید نیست، ولی این واقعیت نفی کننده این حکم نیست، که آزادی حقیقی در برابر طبیعت تنها آن آزادی است، که هدفمند و برنامه ریزی شده باشد، یعنی بر پایه کشف و شناخت قوانین حاکم بر طبیعت و جامعه استوار باشد.

بدین ترتیب کار (که همواره مقوله‌ای اجتماعی است) و همراه با آن، اشکال سازمانی کار اجتماعی و مناسبات تولیدی، هم چون فرایندی طبیعی، در چهارچوب تکوین تاریخ طبیعت پدید می‌آید، گرچه نتیجه این روند طبیعی در قالب انسان، نهایتاً قادر به رودررویی با طبیعت (لیکن همواره در درون طبیعت) می‌باشد. بنابراین گفته انگلس که: «طبیعت در هیئت انسان به خود آگاهی نائل می‌شود» و نظر مارکس که: «نظام‌های اجتماعی برآیند تکوین تاریخ طبیعت‌اند» می‌باید به مفهوم فوق تفهیم گردند.

مسئولیت در رابطه با طبیعت

دیالکتیک طبیعت به مثابه دانش یک کل به هم وابسته (و یا بازسازی این کلیت) مستلزم پذیرش این پیش فرض است، که سامان جهان بر منطق و خرد استوار است. بدین لحاظ تأثیرگذاران در طبیعت، مخلوق است به آنچه که در طبیعت شلنی است. در حقیقت طبیعت به مفهوم وسیع، ویرانی‌ناپذیر است. به عنوان مثال هنگامیکه با قطع درختان (آنچه‌ای که در مناطق مرکزی ایالات متحده رخ داده) منطقه وسیعی را به مزارع تک محصولی گندم تبدیل می‌کنیم و پس از مدتی شرایط اقلیمی تغییر نموده و مزارع گندم به علت خشکسالی نابود می‌شوند، تمامی این تغییرات، یعنی تغییر شرایط اقلیمی و آب و هوا، نابودی مزارع گندم و... خود بخشی از طبیعتند. از اینرو این طبیعت نیست که نابود شده، بلکه شکل خاصی از طبیعت، کیفیتی ویژه‌ای از طبیعت و روابط معینی در طبیعت‌اند، که دستخوش دگرگونی گشته‌اند. هر نوع مداخله در طبیعت محدود به امکانات موجود در طبیعت (که ما خارج از آن قرار نداریم) می‌باشد. در نتیجه مداخله ما، برخی از امکانات موجود عینیت می‌یابند و برخی دیگر از امکانات تحقق نمی‌پذیرند. اگر جنگل‌ها را احیا کنیم، یکی از وجوه ممکنه در طبیعت رخ می‌دهد و اگر از آن خودداری کنیم و مناطق جنگلی به کویر و دشت تبدیل شوند، وجه دیگری تحقق می‌یابد. از اینروست که ما با یک مجموعه ایستاری و یا نظام وضعی «امکان-عینیت و تحقق-ضرورت»، یعنی مقولات بنیادین فلسفی روبرویم و روشنگری این مقوله‌ها پیش شرط نه تنها حل عملی بلکه درک منطقی مسائل و مشکلات می‌باشد. این امر به وضوح هر چه تاملاتر حتی در ملاحظات اخلاقی، که در رابطه با علم ژنتیک مطرح می‌گردند، نمایان است. با مداخله در روند وراثت گیاهان، حیوانات و حتی انسان در حقیقت ما قادر به تغییر طبیعت نیستیم. در نتیجه مداخله ما، برخی از امکانات طبیعی رخ می‌دهند و مسیر تحقق برخی دیگر از امکانات مسدود می‌گردد. گزینش میان چنین امکاناتی دقیقاً جوهر و دورنمایی آزادی و مسئولیت‌های ماست.

ما می‌باید قادر به توجیه منطقی آنچه که برمی‌گزینیم و اهدافی که با گزینش‌های خود تعقیب می‌کنیم، باشیم و نیز می‌باید توانایی توجیه امکاناتی را که رد کرده‌ایم، داشته باشیم. باید همواره از خود سؤال کنیم، که با گزینش‌های مان چه تغییراتی در کلیت ساختارهای موجود پدید می‌آیند. باید روابط متقابل میان هدف‌هایمان و شرایط محیط زیست را در نظر بگیریم و نمی‌باید توجه خود را تنها به هدف‌های منفرد و مقطعی محدود سازیم.

فقط در صورت ادراک طبیعت، چون کلیتی، به سامان و ارزیابی پیامدهای قابل پیش‌بینی و حتی غیر قابل پیش‌بینی کنش‌هایمان در برابر طبیعت می‌توانیم رابطه خود را با طبیعت به گونه برنامه‌ریزی شده و منطقی تنظیم کنیم. برنامه‌ریزی به مفهوم مداخله خردمدارانه در طبیعت، یعنی مداخله که آزادانه صورت می‌پذیرد، ولی می‌باید تمامی دگرگونی‌هایی که ما از طریق مداخلاتمان در طبیعت به وجود می‌آوریم، در نظر گیرد، حتی اگر این دگرگونی‌ها مورد نظر ما نبوده و نسبت به آنها آگاهی نداشته باشیم. تنها زمانی که از طریق برنامه‌ریزی به مداخله خودرو و نسنجیده و به گفته مارکس بی‌تفاوت نسبت به شکل و فرم- در طبیعت غلبه یابیم، تنها در آن زمان به تسلط بر خویش و حاکمیت بر طبیعت از درون طبیعت و بر پایه شناخت نظام روابط متقابل طبیعی نائل می‌آئیم. تسلط بدین مفهوم، معادل انقیاد و استثمار طبیعت نیست، بلکه مترادف با زیستن در طبیعت و هماهنگی با طبیعت است. تنها در این صورت می‌توانیم به عوض آنکه سروران واهی طبیعت باشیم، در روند تحقق امکانات طبیعت آگاهانه شرکت جوئیم.

چند گانگی مفهوم طبیعت

برای بحث درباره مسئله مطروحه، می‌باید نخست مفهوم طبیعت را دقیقاً روشن ساخت. کاربرد رایج واژه طبیعت حداقل ناظر به سه مفهوم متفاوت است. یکبار از طبیعت به وسیع‌ترین مفهوم ماوراءالطبیعی، به مفهوم گیتی و کائنات و به گفته اسپینوزا، خداوند، که هر آنچه هست تجلی ذات اوست، سخن

به کنش‌هایی دست می‌زنیم، که در راستای حل تضادهای طبیعتند. سروران طبیعت تنها تا بدان حدیم، که (در اصطلاح هگل) بازتاب طبیعت در طبیعتیم، و به مثابه بازتاب طبیعت در خود، طبیعت اضافه ملکی در فراز «سروران طبیعت»، اضافه ارجاعی است: از طریق کنش، طبیعت در عین حال به کنش نسبت به خویش می‌پردازد و به فاعلیت نسبت به خود نائل می‌آید. به سخن دیگر طبیعت در ما و از طریق ما به آزادی دست می‌یابد.

در این زمینه ملاحظات انگلس در «دیالکتیک طبیعت» واجد اهمیت بسیاریند. وی در مقدمه اثر فوق چنین می‌نویسد: «آخرین مرحله تکامل تاریخی طبیعت، مرحله ایستکه طبیعت در هیئت انسان، به خود آگاهی دست می‌یابد. بدیهی استکه از تعبیر این جمله به مفهوم فلسفه طبیعی رمانتیک، که به انسان‌ها همچون ابزار خودگاهی طبیعت (در وجه فاعل) نسبت به خود می‌نگرد، باید اجتناب نمود.

مراد انگلس این نیست. برغم من (مؤلف) تفسیر صحیح این جمله چنین است: در فرایند تاریخ، طبیعتی که «بودهای طبیعی» از اشکال ساده به اشکال و ساختارهای پیچیده‌تر تکوین می‌یابند و نظام‌های ساده تأثیرگذاری متقابل، به نظام‌های بفرنج‌تر وابستگی‌ها و تأثیرگذاری متقابل تبدیل می‌گردند، سرانجام موجود خود آگاهی همانند انسان پدید می‌آید، که قادر است، نه تنها در برابر طبیعت، بلکه نسبت به خود نیز چون بخشی از طبیعت، نقش فاعلیت را ایفا کند.

حال اگر انسان شعور خویش را معطوف به طبیعت کند، از آنجا که انسان خود جزئی از طبیعت است، بدان می‌ماند که طبیعت به مرحله‌ای دست یافته، که می‌تواند از طریق کنش‌های انسان خود آگاه، فرایندهای خود را همچون فرایندهای واکنشی هدایت نماید، به عبارت دیگر، از آن پس فرایندهای طبیعت چون گذشته فرایندهای خطی یک سویه و بی‌هدف نخواهند بود.

علاوه بر آنچه گفته شد، در ردیه بر «دوینگ» (آنتی دوینگ) نظریات

مهم زیر آمده‌اند:

«آزادی نه در استقلال رویایی از قوانین طبیعت بل در شناخت قوانین طبیعی و بهره‌گیری آگاهانه از این قوانین در راستای هدف‌های معین، نهفته است.» این همان برابر نهادن (These) دیرینه است، که در اندیشه‌های بیکن، لایبنیس، هگل و انگلس پیروا یافته است: آزادی در ادراک (شناخت) ضرورت نهفته است. به عقیده انگلس این برابر نهادن (تن) نه تنها در رابطه با قوانین محیط برونی انسان، بلکه در رابطه با قوانین حاکم بر موجودیت کالبدی-روانی انسان نیز صادق است. چرا که این دو دسته از قوانین تنها در تصورات ما قابل تفکیکند و نه در واقعیت. تنها از دیدگاه تحلیلی و ملاحظات روش شناختی و به گونه‌ای نظری می‌توان پدیده‌های ماقبل انسانی- طبیعت کانی- را از پدیده‌های طبیعی آلی- انسانی، که در قالب جسمانی انسان به موجودیت شعوری دست یافته‌اند، از یکدیگر جدا نمود. تمامی این پدیده‌ها در واقع کلیتی یگانه‌اند.

انسان تنها قادر به تحقق هستی مادی-روانی خود در چهار چوب مناسبات و ساختارهای عام طبیعت و از طریق پذیرش این ساختارهاست. انگلس بحث فوق را چنین ادامه می‌دهد: «آزادی، شناخت ضرورت‌های طبیعی و حاکمیت ما بر خویش و طبیعت برون از خود، برپایه این شناخت است.» در این رابطه فراز «حاکمیت بر خویش و شناخت ضرورت» واجد اهمیت است، زیرا این فراز متضمن این معناست، که ما در این جهان فعال می‌باشیم. حاکمیت بر خویش و دربرگیرنده تمامی فراگردهای سازمانی و ساختاری حیات اجتماعی و وابستگی‌های انسان به طبیعت است. بنابراین آزادی برآیند تکوین تاریخی است و هنگامیکه در این فرایند مناسبات اجتماعی خردگرایانه تحقق یابند، رابطه انسان با طبیعت نیز به سازمان می‌انجامد. نخستین انسان‌هایی که تلمرو حیوانی را پشت سر گذارند، مانند سایر حیوانات از هیچگونه آزادی برخوردار نبودند و هر پیشرفت فرهنگی در طول تاریخ گامی بسوی آزادی بیشتر بود. فرهنگ، فن، علم و تمدن پیش شرط‌های امکان آزادی انسانند. ولی تمامی این دستاوردها، به معنای آزادی خودکامانه انسان نیستند.

گفته مارکس که وی به صورت‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی همچون فرایند تاریخ طبیعت می‌نگرد، با آنچه که انگلس در دیالکتیک طبیعت، تحت عنوان هستی تاریخ طبیعت، بسط داده، در ارتباط مستقیم است. طبیعت به تدریج به اشکال پیچیده‌تر حیات، به روش‌های تکامل یافته‌تر حفظ و صیانت حیات دست می‌یابد. فعل و انفعالات ساده در حوزه طبیعت غیر آلی، به فرایندهای زیست آلی تحول می‌یابند و از یطن این دگرگونی‌ها عاقبت موجودی همانند انسان پدید می‌آید، که مشخصاتش راست قامتی و حرکت بر دو پاست، می‌تواند دست‌هایش را آزادانه بکار گیرد و حجم مغزش رفته رفته افزایش می‌یابد. و به واسطه این ویژگی‌ها است، که امکان کنش آگاهانه انسان در رابطه با خویش و خویش و طبیعت، یعنی کار، شکل می‌گیرد.

توضیحات دکتر احمد و سخن ما

بدنبال انتشار بخشی از مصاحبه آلمان نتسه، کارشناس اسرائیلی

با رادیو ایرانیان مقیم آمریکا در "راه توده" شماره ۳۹، که طی آن مسئله خطر تجزیه ایران و روابط اسرائیل و حکومت ایران مطرح شده بود، دکتر "هوشنگ امیراحمدی" که در این مصاحبه نامش به میان آمده بود، طی نامه‌ای که برای "راه توده" ارسال داشت، نوشت: «... دوستان گرامی "راه توده" توضیحات پیوست را هم فاکس کردم و هم از طریق پست ارسال داشتم، تا اقدام کنید...» وی در توضیحات خود پیرامون مطالب مطرح شده در مصاحبه‌ای با آلمان نتسه از رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم لس آنجلس و مقاله‌ای که در نشریه "اورشلیم پست" منتشر شده، یاد آور شده است، که «اورشلیم پست نقل قول‌هایی را از من منتشر ساخته است، که بطور صریح و بدون هیچگونه ابهامی، نقطه نظرهای خود من است و یا سعی دارند ذهنیت زهربران جمهوری اسلامی را بخوانند (۱)» دکتر امیر احمدی تاکید کرده است که این نقل قول‌ها در کادری جداگانه و در کنار مقاله مشروحی، که مربوط به مناسبات عراق و اسرائیل است، در "اورشلیم پست" منتشر شده و ارتباط مستقیم با آن مقاله نداشته است. ضمناً ایشان تاکید کرده‌اند، که رابطه‌ای با سران جمهوری اسلامی و شخص هاشمی رفسنجانی ندارند. ضمناً تخصص ایشان برنامه‌ریزی و توسعه منظروای و ملی است و نه "کارشناس امور اسلامی، مسیحیت و یهودیت" ضمناً ایشان با استفاده از اطلاعات خویش، توضیح داده‌اند، که نام صحیح وزیر بهداشتی اسرائیل، "سله" است و وی برخلاف نوشته راه توده، از جمله افراد حاضر در کابینه اسرائیل است، که خواهان برخورد خصمانه با جمهوری اسلامی می‌باشد!

راه توده "با تاکید بر روش دموکراتیکی که تاکنون داشته و در آینده نیز تا حد توان به آن ادامه خواهد، ضمن درج نکات اصلی توضیحات دکتر هوشنگ امیر احمدی، اشاره‌ای بسیار مختصر به دیدگاه‌های خود درباره نشریاتی از نوع "اورشلیم پست" نیز می‌کند، که امید است، از سوی امثال آقای امیراحمدی مورد توجه قرار گیرد.

نشریات پرتیراژ و رسمی حکومت‌های نظیر حکومت اسرائیل، پیوسته مروج و مبلغ افکار حکومت هستند. این شیوه‌ایست، که در همه کشورهای غربی، به تناسب و تناوب متداول است. نگاهی به نشریات تحت سانسور اروپا در طول اعتصاب عظیم مردم فرانسه علیه دولت راستی این کشور و برنامه‌های اقتصادی لیبرالی آن (که قطعاً در آمریکا، که دکتر هوشنگ امیراحمدی ساکن آنجا می‌باشد، بشکلی خشن تر اعمال می‌شود) گواه زنده و جاری این نظر است؛ در کشور اسرائیل که همچنان قوانین جنگی در آن رایج است و تبلیغات یکسویه (در جهت تسلط قومی-مذهبی بر منطقه و در صورت امکان بر جهان) محورهای اساسی رژیم کنونی (صرف نظر از حکومت این حزب و یا آن حزب) را تشکیل می‌دهد، ست و سوی حرکت نشریاتی امثال "اورشلیم پست" مشخص تر از آنست، که ضرورتی بر کالبد شکافی آن در اینجا باشد! بر این اساس است، که می‌توان بدون هر نوع پیشداوری، ستوالی به این سادگی را مطرح ساخت: آیا شما یگانه کارشناس توسعه منطقه‌ای و ملی هستید؟ اگر پاسخ منفی است (که بدون تردید منفی است)، چرا اورشلیم پست نظرات دیگر کارشناسان این امر را منتشر نمی‌کند؟ آنهم در حاشیه مطلبی که مربوط به مناسبات و یا تلاش‌های پنهان در مناسبات بین عراق و اسرائیل است! شاید اورشلیم پست، مستقیماً به شما مراجعه نکرده و رابطه‌ای هم با شما نداشته باشد، در اینصورت باید پرسید شما چه می‌گویید و یا می‌نویسید، که با نظرات اسرائیل در منطقه (برای تسلط اقتصادی بر خاورمیانه) تا حد نقل آنها در پر تیراژترین مجله چاپ اسرائیل، منطبق است؟ ما را دعوت به رعایت حقوق دموکراتیک کرده‌اید (حقوقی که نه اورشلیم پست، که حتی همین مطبوعات راست و نیمه چپ هم درباره ما مراعات نمی‌کنند و هر چه دل تنگشان می‌خواهد درباره حزب توده ایران و تاریخ و رهبران آن می‌نویسند و منتشر می‌کنند، و از مدتی پیش آنرا سوره ضد تبلیغاتی علیه حزب ما در رادیوهای محلی در آمریکا نیز کرده‌اند. افاضات خانم‌ها احسان در رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم آمریکا درباره "تقی اردانی" و تاریخ حزب ما را که به تازگی پخش شد، اگر نشنیده‌اید، بگویید تا برایتان نقل کنند. همان خانمی است، که اتفاقاً همین روزها که توضیحات شما بدست ما رسید، مسئول رادیو اسرائیل "منشه امیر" با ایشان گفتگویی رادیویی در تائید نقش تاریخی رادیویی ایشان داشت و بصورت مفصل از رادیو اسرائیل پخش شد) ما دعوت شما را اجابت کرده و آن بخش از توضیحات ارسالی شما را که مستقیماً به شما مربوط می‌شد منتشر کردیم. اجازه بدهید حالا که ما را "دوست" خطاب کرده‌اید، ما هم از شما دوستانه بخواهیم، که درباره آنچه که ارتباط با مطبوعاتی نظیر "اورشلیم پست" نوشتیم تعمق بیشتری بکنید! بهر روی شما را خواهانیم و از ادامه مناسبات دوستانه (با حفظ و احترام به دیدگاه‌ها) مانند همیشه استقبال می‌کنیم!

می‌گوئیم، در این صورت گفتگو از مداخله در طبیعت و یا ویرانی طبیعت بی‌معناست. چرا که ما خود جزئی از رویدادهای طبیعتیم و کائنات در همه حال پایدار است. در کائنات نامتناهی و زمان بی‌کران، بود و نبود انسان ناچیز و کردارهایش در برهه زمانی کوتاه بر کره کوچک خاکی در خور اهمیت نیست. بنابراین کاربرد واژه طبیعت بدین مفهوم در ترکیباتی چون حفاظت از بوم زیست و نگهداری از طبیعت بسیار اغراق آمیزست.

مفهوم دوم طبیعت، به کلیت اندام واره (ارگانیسم) شرایط حیات بر روی زمین، که سیاره‌ای بسیار خرد در یک منظومه شمسی بسیار کوچک است، اشاره دارد. در این مفهوم طبیعت محدود به کره زمین و حوزه پیرامونی آن می‌گردد. بدین مفهوم، گفتگو از کنش‌های مسئولانه در برابر طبیعت، منطقی است. در طبیعت بدین مفهوم است، که ما در واقع مداخله می‌نمائیم و کنش‌هایمان می‌توانند آثار ناخواسته و حتی مرگ‌آور داشته باشند.

سومین مفهوم طبیعت آنگاه مطرح می‌گردد، که از طبیعت به عنوان زیستگاهی که نسبت به آن رابطه عاطفی و حتی احساسات رقیقه داریم، سخن می‌گوئیم. بوته گلی، که دوست داریم، جنگلی، که در آن به گشت و گذار می‌پردازیم، پرندای، که به آوازش گوش فرا می‌دهیم و به طور کلی طبیعت شاعرانه‌ای که در ضمیر آرمایی انسان شکل می‌پذیرد. بدین مفهوم، طبیعت دارای ماهیت زیبا شناسانه است و بزعم من این جنبه را نمی‌باید نادیده گرفت. در جهانی که ما زندگی می‌کنیم، روان و وابستگی‌های روانیمان به محیط اطراف تسودی از روابط ما با طبیعت است. طبیعت به مثابه جاذبه زیبا شناسانه، وجهی از خود آگاهی ما و از عوامل تعیین کننده هستی ما در این جهان است. انسان گاه خواهان حفظ برخی از مناطق، نه به خاطر اهمیتشان در کلیت شرایط لازمه حیات انسان (برخلاف محافظت از جنگل‌های مناطق کوهستانی پرشیب که مانع سقوط بهمین می‌شوند)، بلکه بدلائل تاریخی و یا زیبایی پرستانه است. ما حفاظت از برخی جلوه‌های طبیعت را عوامل غنائی پرارزش زندگی خود می‌دانیم.

مفهوم‌های سه گانه طبیعت - طبیعت به عنوان کائنات، طبیعت به عنوان زیستگاه ما بر روی زمین و طبیعت به مفهوم ارزشی زیباشناختی- متضمن برداشت‌هایی کمابیش ایستا از نظام طبیعی‌اند.

در این برداشت‌ها طبیعت به صورت موجود مورد نظر است و می‌باید چنانکه اکنون هست حفظ گردد.

طبیعت اما همواره دستخوش تغییر و دگرگونیست و ما می‌باید در رابطه خود با طبیعت نه تنها وضعیت کنونی، بلکه روند پویای درونی و ذاتی طبیعت را نیز در نظر بگیریم، اگر چه آثار پویای درونی طبیعت در مدت زمانی بس طولانی‌تر از عمر ما به منصه ظهور می‌رسند. کوشش در پی حفظ طبیعت، بدانگونه که هست، جهت گیری است محافظه کارانه. باید طبیعت را چون فرآیندی که دگرگونی‌هایش تابع شرایط خاص خود می‌باشد، در نظر گرفت و انسان با توانایی‌های ویژه‌اش، خود بخشی از این دگرگونی‌ها را تشکیل می‌دهد.

در این مقطع، مسئله بسیار مهم، که تاکنون آنچنانکه باید و شاید مورد توجه قرار نگرفته، مطرح می‌گردد: آهنگ زمانی زندگی انسان، هدف‌های وی و تحقق این هدف‌ها و شتابگیری سرعت تحولات فنی به طور فزاینده از آهنگ روند تغییرات طبیعت فاصله می‌گیرد. در درون طبیعت نیز با ساختارهای متفاوت زمانی دگرگونی‌های کیهانی، کانی و زیستی روبرو هستیم و هرگونه رابطه انسان با طبیعت تابع چگونگی تأثیرات متقابل زمان طبیعتی و زمان تاریخی است.

این مسئله در دیالکتیک طبیعت انگلس تنها به گونه‌ای گره‌وار انعکاس یافته است. تنها در این عصر که تأثیرگذاری انسان بر طبیعت افزایش بسیار یافته و پیشرفت‌های فنی از ابعاد متعارف فراتر رفته‌اند و پیامدهای این تحولات از حوزه نظارت اجتماعی خارج شده‌اند، این مسئله به صورت خاد درآمده است.

چنانکه می‌بینیم، نظریه طبیعت و حفاظت از بوم زیست ضرورتاً مجموعه بسیار پیچیده‌ای را تشکیل می‌دهد و بنیان‌های نظری آنرا نمی‌توان بر پایه این یا آن اندیشه خاص و محدود استوار ساخت. مشکلاهی که با آنها روبروئیم، می‌توانند انگیزه‌ای برای جستجوی راه حل‌های عملی باشند، لیکن از دیدگاه نظری نیازمند به پی‌گیری برنامه پژوهشی‌ای هستیم، که انگلس تحت عنوان دیالکتیک به مثابه دانش کلیت بهم وابسته مطرح ساخته است. مارکسیست‌ها بر اساس بینش خود برای برخورد خردگرایانه عملی با مشکلات محیط زیست، نه می‌خواهند و نه می‌توانند از شالوده‌ریزی نظری مسائل بوم زیستی چشم‌پوشی کنند. به عبارت دیگر مارکسیست‌ها در پی آنند، که بحران بوم زیستی کنونی را در چهارچوب واحد فرایافت دیالکتیک طبیعت و انتقاد از اقتصاد سیاسی سرمایه داری مطرح نموده و بررسی نمایند.

زحمتکش و ایجاد ممانعت از صف بندی و حضور دوباره این نیروها در صحنه سیاسی جهان است. همانگونه که تبلیغات علیه انقلاب اکبر، پیوسته جنبش جهانی کمونیستی را هدف گرفته و جنگ سرد همه احزاب معتقد به مارکسیسم-لنینیسم را شامل شده بود، کارزار نوین نیز تمامی جنبش و تمامی احزاب مدافع حفظ ایدئولوژی را دربرگرفت. بدین ترتیب ادامه مرحله نوین کارزار سرمایه داری بین المللی علیه سوسیالیسم علمی، جنبش چپ ایران را نیز فرا گرفت. با توجه به همین واقعیت است، که نبرد علیه انحرافات تئوریک و دفاع بی تزلزل از تئوری انقلابی، بار دیگر -مانند همیشه- از وظایف مبرم حزب توده ایران است.

انحراف به راست

اگر از آغاز دهه ۱۳۴۰ مائوتیسم و "چپ روی" به عنوان خطرناک ترین جریان انحرافی در جنبش چپ کشور ما انعکاس یافته و زبان های سنگینی به جنبش انقلابی زد، از اواسط دهه ۱۳۶۰ "راست روی" به جریان انحراف غالب در جنبش چپ ایران تبدیل شد. این انحراف تحت عنوان "چپ دمکرات" در صحنه سیاسی ظاهر شد و وظیفه آن منحرف کردن مبارزان از حرکت گام به گام برای دسترسی به هدف دورنمایی است. سخنگویان فارسی زبان "مستقل" این جریان در نقاط گوناگون جهان به تبلیغ ارمغان های "نو" و دستاوردهای پژوهش "علمی" خود در این زمینه مشغول می باشند. می توان نام های آشنائی را در جنبش چپ ایران به عنوان نمونه انتخاب کرد و نظراتشان را کالبد شکافی کرد، اما برای آنکه برکنورت های سازمانی و تشکیلاتی نیافزاییم، بهتر است یکی از مدافعان ظاهرا بی سازمان "چپ دمکرات" را انتخاب کنیم، که بسیار هم تلاش دارد، نامش در همه نشریات فارسی زبان ثبت شود!

"مهرداد درویش پور" از مدعیان برافراشتن "چپ دمکرات" است، که مدتی نیز پژوهش هایش پیرامون دلائل از هم پاشیدگی شیرازه خانواده های مهاجر ایرانی در مطبوعات فارسی زبان انتشار می یافت. او از جمله سخنرانان کنفرانس ۲۰۰۰ لندن بود، که متعاقب این کنفرانس مصاحبه ای هم با رادیو صدای آمریکا داشت و آنچه را در کنفرانس مذکور گفته بود، در این مصاحبه تکرار کرد.

"درویش پور" در ابتدای گزارش خود به کنفرانس ۲۰۰۰، از خود به عنوان "یکی از ایدئولوگ های جریانات چپ انقلابی، که امروز از آن فاصله گرفته و در مفاهیم رایجی که در جامعه وجود داشته، تجدید نظر کرده است..." (۱) نام برد. این طرز تلقی کلی از خود، لحظه ای گویاتر می شود، که سخنران پس از اشاره ضمنی به حزب توده ایران و اتحاد جماهیر شوروی، اضافه می کند «... من از روز اولی که خودم را به عنوان چپ شناختم، ضدیت با ایدئولوژی آن حزب و اردوگاه سوسیالیسم سابقا موجود و نه واقعا موجود، و در تقابل با آن خودم را تعریف کرده ام...» (۲)

"درویش پور"، که ظاهرا از همان نوع چپ هائی است، که برای یک دوره از فعالیت کنفدراسیون دانشجویی، حزب ما را روزی نیست و غیر انقلابی (به مفهوم تیر، تفنگ، جنگل، ترور، موتور سیکلت، خانه تیمی و...) می دانسته و انواع مزاحمت های تبلیغاتی را از این دیدگاه برای حزب ما در آن دوران بوجود می آورده، این بار بر خلاف گذشته، نه از در "چپ"، بلکه از دروازه "راست" میدان ستیز با حزب توده ایران، وارد کارزار علیه حزب توده ایران شده است! البته هدف در این میدان از هر در و دروازه که وارد شوی، مشخص و معلوم است و حریف نیز شناخته شده است!

وی براساس سخنرانی اش در کنفرانس ۲۰۰۰، در اندک زمانی، فاصله بین دو طیف چپ گمراه را در نور دیده و از مواضع "چپ انحراف" به مواضع "سوسیال دمکراسی" و "راست انحرافی" رسیده است. بدین ترتیب ایدئولوگ جریانات ماورا، "چپ انقلابی" دیروز به ایدئولوگ جریانات "چپ دمکرات" امروز تبدیل شده است. از آن چپ روی تا این راست روی، ایشان و امثال ایشان آنچه را از ادعاهای گذشته خود فراموش کرده باشند و آنچه را در جریان این "دگردیسی" سیاسی به فراموشی سپرده باشند، توده ای ستیزی را فراموش نکرده اند! در واقع خصومت با حزب توده ایران، یگانه ایدئولوژی این طیف است، که چه دمکرات بوده و یا شده باشند و یا انقلابی بوده و حالا نباشند، این پایبندی به هدف را فراموش نکرده اند.

البته این ستیز با کینه ورزی نسبت به سوسیالیسم علمی و ساختمان سوسیالیسم، بعد از پیروزی انقلاب اکبر کامل می شود. در واقع توده ای ستیزی امثال "درویش پور" ریشه در ستیز با سوسیالیسم علمی و تحولات انقلابی دارد. ببینیم خود وی چه می گوید و نسخه پیشنهادی اش برای ایجاد تحولات بنیادین در جامعه چیست و چگونه تحولات زیر بنائی را در تحول فرهنگی خلاصه

نگاهی به مبانی نظری "چپ دمکرات"
در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن

تئوری های "کهنه" در قالب "نو"!

* این بار نیز مانند دوران اوج مائوتیسم، همه نوآوری مدرنیست های "چپ" به "توده ای ستیزی" ختم شده است!

* موج نوین توده ای ستیزی، با کمال تاسف نشریه "کار" را تربیون خود کرده است.

م. آذرنگ

چهارده سال پیش، زنده یاد "فرج الله میزانی (جوانشیر)" از رهبران برجسته حزب توده ایران، ضمن ارزیابی نقش حزب توده ایران در مبارزه علیه انواع و اقسام انحرافات در جنبش کارگری ایران نوشت:

«در این چهل سال هیچ انحرافی در سطح جهانی نیست، که در کشور ما انعکاس نیافته و از جانب عمال خرابکار امپریالیسم و یا عناصر ناآگاه به مثابه بهترین ارمغان نو و عالی ترین دستاورد اندیشه انقلابی، به جنبش عرضه نشده باشد. سوسیالیسم نوع لیبروریسم، آنارشیسم عقب مانده قرن نوزدهم، تروتسکیسم، تیتوتیسم مبشر راه سوم، مائوتیسم با الوان گوناگونش، "چپ نو" و نوآنارشیسم: از فلسفه مارکوزه گرفته، تا اندیشه های معیوب رژی دبره، طیفی از آشکارترین انحرافات است، که در زمان خود با ماسک ها و ادعاهای بسیار انقلابی و فریبنده به جنبش انقلابی ایران عرضه شدند... حزب توده ایران و فقط حزب توده ایران بود، که در برابر این انحراف ها ایستاد. این حزب ما بود که در هیچ شرایطی و به هیچ بهانه ای حاضر نشد، لحظه ای از نبرد علیه انحراف ها دست بردارد. حزب ما پرداخت بهای سنگین و صرف انرژی فراوان به مقابله با این انحراف ها رفت...»

به نوشته "جوانشیر"، اگر نبرد حزب توده ایران علیه انحراف های چپ و راست نبود «دشمن طبقاتی توانسته بود به دست گروه های گمراه به اعتبار سوسیالیسم علمی و پیروان صدیق آن لطمه فراوان بزند و کمونیسم و سوسیالیسم را در چنان لباسی عرضه کند، که در کنار فاشیسم به ناسزا بدل شود.» (چهره مردمی حزب توده ایران)

این یادآوری از آن رو بود، تا یکبار دیگر به خاطر آوریم، که حملات تبلیغاتی علیه حزب توده ایران تازه گی ندارد، گرچه حمله کنندگان تازه واردان این میدان باشند!

متعاقب یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، دشمنان و مخالفان حزب ما عرصه را برای تبلیغات علیه حزب ما فراهم یافتند. پس از وارد آمدن ضربات سهمگین به اردوگاه سوسیالیسم، این کارزار تبلیغاتی با بهانه های تازه ای تشدید شد و با کمال تاسف و تأثر، متحد حاضر به وحدت با حزب ما، یعنی سازمان فدائیان اکثریت نیز، به عنوان نیروی تازه نفس به این کارزار پیوست!

بد نیست نگاهی به تاریخ این مبارزه تبلیغاتی، در تمام دهه های پس از انقلاب اکبر بیاندازیم، تا با عمق تکراری بودن این تبلیغات علیه سوسیالیسم و احزاب معتقد به ایدئولوژیک مارکسیسم و تحولات انقلابی (از جمله حزب توده ایران) بیشتر آشنا شویم.

این کارزار نامقدس، که از فردای انقلاب اکبر برای تحریف تاریخ احزاب کارگری و کمونیستی و دستاوردهای انقلاب اکبر، از جانب سرمایه داری بین المللی و از طریق ده ها انستیتو، صداها دانشمند، پژوهشگر و روزنامه نگار و نویسنده شروع شده بود، با فروپاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم نه تنها خاتمه نیافت، بلکه در اشکال و ابعاد دیگری شدت نیز یافته. هدف از تشدید این کارزار، ایجاد تشنگی و سردرگمی در گردان های مبارز جنبش جهانی کارگری، ایجاد بی اعتمادی نسبت به این نیروها در بین توده های

همین بازی، در نوع و کیفیتی مذهبی و تنگ نظرانه، در داخل کشور و از طریق تبلیغاتچی های حکومتی دنبال می شود و از همه تعجب آورتر و تاثیر انگیزتر پل ارتباطی است، که بین توده های ستیزه های مهاجر با توده های ستیزه های حکومتی برقرار است!

بدین ترتیب است، که همزمان با اختصاص یافتن صفحات نشریاتی نظیر "کار" (ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران- اکثریت)، "راه آزادی" (ارگان حزب دمکراتیک مردم ایران) و انواع نشریات ریز و درشت متعلق به سازمان های مدعی "چپ" به کنارزار توده های ستیزه، صفحات روزنامه اطلاعات "چاپ تهران"، "کیهان خوانی" چاپ تهران و... نیز به این کارزار اختصاص می یابد! البته در کنار همه اینها، ستون های تاریخی و خاطره نویسی در نشریات وابسته به سلطنت طلب ها و مشروطه خواه شده ها نیز بی وقفه بر این آتش افروخته نفت می باشند! همان کاری که نشریات وابسته به حکومت نیز هرگاه به یاد تاریخ نویسی می افتند، از آن غفلت نمی کنند!

برای هر خواننده صادق و صالحی، پس از خواندن یک دوره از این نوع تبلیغات علیه حزب توده ایران، ساده ترین سوال اینست: حزبی را که در مهاجرت می نویسند، پس از فروپاشی اتحاد شوروی و اعدام بسیاری از رهبران از بین رفته است و دیگر محلی از اعراب ندارد و در داخل کشور هم رهبران را اعدام کرده و آثار منحل شده اعلام داشته اند، پس چرا برای مقابله سیاسی و توریک با آن اینهمه نیرو صرف می کنند؟ بنظر من نگارنده، همین سوال ابتدای تفکر و تعمق بیشتر درباره نقش تاریخی حزب توده ایران در جامعه ایران است و نتایجی که از این تعمق به دست می آید، جز تأیید ادامه حیات حزب توده ایران نیست!

در سطور بالا نوشتیم، تئوری های افرادی نظیر "درویش پور" ها، "راسخ" ها (و از خود بریدگانی نظیر "زبلی" ها و "محمد ارس" ها، که در کیهان چاپ لندن رساله های راست رولنه خود را با دست چپ می نویسند!) با کدام هدف طرح می شود و تأکید کردم، که این تئوری ها در اساس برای مبارزه سیاسی با حزب توده ایران به هم بافته می شود.

باز گردیم به تئوری های "درویش پور"، که جامعه تخیلی خود را جایگزین جامعه واقعی ایران کرده و با پیش فرض های خود ساخته، نتایج دلخواه خویش را می گیرد و چپ ایران را هم، بدلیل عدم توجه به این تحولات دمکراتیک خویش، سرزنش می کند!

درویش پور فقدان جامعه مدنی را علت سقوط دولت قانونی دکتر مصدق و سرکوب آزادی ها در جمهوری اسلامی می داند و می گوید: «... همه تجربه دولت کوتاه مصدق به عنوان یک دولت دمکراتیک را داریم. چرا ساقط شد؟ یک می گوید این توطئه کرد، یکی می گوید آن توطئه کرد. کسی بدنبال دلیل واقعی نیست!» (۵)

به زعم وی، دولت مصدق سرنگون شد، چون نهادهای دمکراتیک در آن جامعه نداشتیم و فرهنگ دمکراتیک در جامعه ایران توسعه پیدا نکرد و باز به نظر وی «در جامعه ایران اگر جامعه پیشرفته مدنی داشتیم، تجربه انقلاب اسلامی تکرار نمی شد» (۶)

به این ترتیب است، که "درویش پور" توطئه امپریالیسم، دیکتاتوری دربار سلطنتی، شکل گرفتن دیکتاتوری راستگرایان در لباس مذهبی را ناشی از بی فرهنگی مردم و مبارزان سیاسی جامعه میدانند. پژوهشگر "چپ دمکرات" به همین سادگی فراموش می کند، که در کنار واقعیت نبود نهادهای دمکراتیک و عدم رشد فرهنگ دمکراتیک در جامعه ایران، واقعیت برجسته دیگری نیز در تاریخ معاصر ایران وجود دارد و آن مبارزه بی وقفه نسل های مختلف مردم ما برای ایجاد زمینه قانونی شکل دادن به نهادهای دمکراتیک در جامعه است. بخشی اعظم کوشش و مبارزه حزب ما نیز در تمام طول حیاتش صرف همین مبارزه شده است. مبارزه در راه ایجاد و گسترش نهادهای دمکراتیک، نه ادعای دمکرات شدن فردی و نه تحول فرهنگی در خانه شخصی خود. و یا در ارتباط با فلان دوست و آشنا (که درویش پور آنرا تبلیغ می کند) و تازه معلوم نیست این مدعی دمکراسی، با همه تئوری هائی که به هم می بافد، فردا که در کنار جمع و حرکت سازمانی و اجتماعی قرار گرفت، چه مقدار از این فرهنگ دمکراتیکش را می تواند به کار بگیرد! تاریخ مبارزات سیاسی- اجتماعی ایران را ورق بزنید، تا ببینید حزب توده ایران برای نهادهای مختلف نهادهای دمکراتیک چگونه از هیچ فرصتی فرو گذار نکرده است. تاریخچه انواع سازمان ها و نهادهای مردمی را در سال های منجر به کودتای ۲۸ مرداد مرور کنید، خود کشی رهبران حزب توده ایران را برای بهره گیری از آخرین و خطرناک ترین امکانات برای حضور نیمه علنی در جامعه را تا دومین یورش سراسر جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، مرور کنید! حزب توده ایران از مبارزه در راه نهادهای دمکراتیک در ایران و برپائی و دفاع از نهادهای مردمی و دمکراتیک، بصورت تاریخی و علمی چنین درکی را داشته و دارد.

می کنند: «... چپ نوین دمکرات جامعه باید از سیاست گذار به فرهنگ بکند» (۳)

بدین طریق و در واقع تفاوت بین نسخه تجویزی این ایدئولوگ "چپ دمکرات" برای ایجاد تحولات اساسی در جامعه از طریق "تحول فرهنگی"، با راه حل پیشنهادی ایدئولوگ "چپ مائوئیستی" برای ایجاد تحول در جامعه از طریق "انقلاب فرهنگی" در دهه ۴۰ و در اوج چپ روی انقلابی، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. البته اگر تفاوت زمانی و مکانی را در نظر بگیریم، زیرا این نوع ترزا ۲۵-۲۰ سال پیش و نه در دانشگاه لندن، که در خانه های محقر دانشجویی، در سراسر اروپا جریان داشت و ریش آنها در جنبش چپ، نه تنها در آمده، بلکه سفید نیز شده است. (فصل مربوط به این دوره از حیات "چپ موعی" ایران و تخیلاتش از تحولات اجتماعی، در دو جلد گفتگوی خاطره گونه "مهدی خانیابا تهرانی" بنام "نگاهی از درون به جنبش چپ"، واقعا خواندنی است!)

"انقلاب فرهنگی" مورد نظر امثال "درویش پور" چیست و چرا تکرار همان حرف ها و تخیلات ۲۵-۲۰ سال پیش است؟ این تشابه، در نتایج چنین تحولات است. هدف هر دو نسخه، نفی نقش تاریخی طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه در ایجاد تحولات بنیادی در جامعه و حذف گردان های مبارز و معتقد به سوسیالیسم علمی در جامعه است. اگر "چپ نو" در گذشته، تئوری انقلاب فرهنگی را با تأیید سرکوب کارگران و زحمتکشان به دست جوانان سرخ و ضد کمونیست، بنام "گارد سرخ" تبلیغ می کرد، "چپ دمکرات" امروز از زبان "درویش پور" ها، همان تئوری را زیر پوشش "تحول فرهنگی" برای ایجاد تحولات اجتماعی، اینگونه تبلیغ می کند: «... از ابتدائی ترین نهادهای اجتماعی مثل خانواده، مدرسه و رابطه بین دو فرد» باید شروع کرد! (۴)

بر اساس پیشنهاد این گروه از چپ های دمکرات، مبارزان و فعالان سیاسی جنبش چپ ایران بایستی خود را از جنبش امروز، که دفاع از فردای جنبش نیز هست، کنار کشیده و در سطح رابطه فرد با فرد به ایجاد "تحول فرهنگی"، به مثابه سنگ زیر بنای جامعه، بپردازند. (این پیشنهاد و تئوری، همان "تحول در درون" است، که برخی رهبران سازمان فدائیان اکثریت نیز آنرا تبلیغ می کنند).

این شیوه نگرش به مقولات سیاسی- اجتماعی، علیرغم ادعای حاملین آن، دارای ماهیت ایده آلیستی است و از فلسفه اعتقادی آنها، مبنی بر امکان ایجاد تغییرات ماندگار در شعور فردی- اجتماعی، به عنوان پیش شرط ایجاد دگرگونی ماندگار در شرایط عینی جامعه، نشأت می گیرد، در حالیکه شعور فردی- اجتماعی، تحت تأثیر مستقیم شرایط عینی اجتماعی پیوسته و در تبادل دیالکتیکی با آن در حال تغییر است و تغییرات شعوری از معبر تغییرات اجتماعی عبور می کند. مبلغان دو انقلاب فرهنگی (دوران اوج نفوذ مائوئیسم در جنبش چپ ۲۵-۲۰ سال پیش- و سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و از هم پاشیدگی اتحاد شوروی) به همین سادگی مزاجان ایده آلیسم در جنبش چپ و کمونیستی شده اند و بیم آن می رود، که اگر ریشه های نظری- توریک آنها باز شناخته نشود، برای یک دوره تأثیرات بسیار مخرب بر جنبش چپ ایران بگذارند.

امثال "درویش پور" ها، که در مهاجرت اخیر و با سوءاستفاده از شرایط پیش آمده برای جنبش انقلابی جهان، تئوری های قدیمی خود را یکبار دیگر، اما در لباس "نو" مطرح می کنند، از این مقدمه چینی های توریک هدف مشخصی را دنبال می کنند. آنها برای دست یابی به هدف خود، ابتدا "چپ ایران" را به "چپ دمکرات" و "چپ واقع بین" در یک طرف و قرار دادن چپ باصطلاح "سنتی" و "یا سنت گرا" و "غیردمکرات" در برابر آن، تقسیم می کنند. بدین ترتیب جبهه واحد، پیش از آنکه برای مبارزه در راه ایجاد تحولات اجتماعی در ایران تشکیل شده باشد، برای مبارزه با همین "چپ سنتی" تشکیل شده است! چپ سنتی نیز، یعنی آن چپ انقلابی، که به سوسیالیسم علمی و مبنای نظری و توریک این سوسیالیسم پایبند مانده است. این "سبیل" نیز، که باید به طرف آن نشانه گرفت، هیچ حزب و سازمانی، جز حزب توده ایران نیست! بنابراین مانند تمام دوران اوج مائوئیسم در کنفدراسیون دانشجویی و دو دهه مبارزه علیه حزب توده ایران (تا آستانه انقلاب سال ۵۷) امروز نیز "توده ای ستیزی" هدف "درویش پور" ها شده است و تمام مقدمه چینی های باصطلاح توریک نیز همین انگیزه را دنبال می کند. صفحات تاریخ کودتای ۲۸ مرداد و سال های پیش از آن، با همین انگیزه ورق می خورد، جنجال های فرسایشی مربوط به مهاجرت ناشی از شکست جنبش ملی در سال های پس از پیروزی کودتا چنان ۲۸ مرداد یکبار دیگر به مطبوعات مهاجرت کشیده می شود، قدرت یابی خائنین به انقلاب ۵۷ در جمهوری اسلامی و مسلط شدن عاملین سیاست های اقتصادی- اجتماعی ضئول بین المللی پول و بانک جهانی بر حکومت، به حساب حزب توده ایران نوشته می شود و...

شده است! درویش پور در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن می گوید: «... از قضا در پایه و بنیاد منطق دموکراسی و سرمایه داری و بازار آزاد یک تضاد وجود دارد. به همین خاطر است، که هر چه میزان سندیکی کارگری و نهادهای دموکراتیک بیشتر باشد، دموکراسی در آن جامعه ضمانت اجرایی بیشتری دارد، بازار می بایست توسط نهادهای دموکراتیک و نهادهای اجتماعی کنترل بشود، که شما این امکان را داشته باشید، فعلا بحث عدالت اجتماعی که پیش کش، دموکراسی را توی آن جامعه داشته باشید» (۹) (سه مقاله اردشیر حکیمی در نشریه کار شماره های ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰ همین اندیشه را تبلیغ می کند).

آنها دموکراسی را مقوله ای جدا از عدالت اجتماعی می بینند و دموکراسی پیشنهادیشان هرگز از چارچوب تنگ دموکراسی سرمایه داری فراتر نمی رود و در همان حد رای گیری ادواری در کشورهای سرمایه داری باقی می ماند. در حالیکه براساس تجربه موجود، دموکراسی معصور در چارچوب برخی آزادی های محدود با حفظ بهره کشی انسان از انسان (در کشورهای بزرگ سرمایه داری) و روابط استثمار کشورهای بزرگ سرمایه داری با کشورهای عقب نگهداشته شده، هرگز به معنی دموکراسی برای توده های مردم نیست. در خود همین کشورها نیز دموکراسی در حد اختیار عمل طبقات و اقشار حاکم، عمیقا طبقاتی است، همچنان که در کشورهای بزرگ سرمایه داری اینگونه است. به عبارت دیگر، سخن از دموکراسی سیاسی، بدون در نظر داشتن دموکراسی اقتصادی، سخنی بیهوده است. نظرات این نوع پژوهشگران ریشه در قالب های انتزاعی عقلانی ایده آلیستی و عدم شناخت و توجه آنها به روندهای تاریخی تحولات اجتماعی دارد. آنها نمی توانند درک کنند، که دموکراسی یک مفهوم تاریخی است و خارج کردن آن از ریشه تکامل تاریخی و اشکال ویژه ای که در طول تاریخ به خود می گیرد، به نتایج و نظرات گمراه کننده درویش پورها ختم می شود. واقعیات سیاسی کشورهای زیر سلطه سرمایه داری و همچنین تحولات سیاسی کشورهای سوسیالیستی سابق، درستی این اندیشه را به اثبات می رساند، که دموکراسی و دیکتاتوری دو قطب دیالکتیکی هستند، که در عین تضاد، با هم رابطه نیز دارند، زیرا هر دموکراسی، دموکراسی است برای بخش معینی از جامعه و هر دیکتاتوری، دیکتاتوری است برای بخش دیگری از جامعه (زنده یاد احسان طبری- دنیا شماره ۸-۱۳۵۸). بنابراین و برخلاف نظر بسیاری از مبلغان و تئوریسین های "چپ دمکرات"، تئوری مارکسیستی حقوق اجتماعی را بخش ذاتی دموکراسی دانسته و برآن است، که تنها در صورت تضمین این حقوق امکان فعالیت و دخالت آگاه افراد در اداره زندگی خود آنها و جامعه پدیدار می شود. بحران سرشتی دموکراسی بورژوازی نه فقط ناشی از این است، که مرکز واقعی تصمیم گیری و قدرت سیاسی در دست اولیاء بازار و صاحبان سرمایه است، بلکه همچنین در آن است، که در چارچوب آن حقوق اصلی انسان ها، مانند حق ابراز آزاد عقیده و بیان، حق تجمع و سازمان یابی و محل دستجمعی اجتماعی، حق آزادی از بردگی، مزدوری، حق کار، حق زندگی صلح آمیز، حق استقلال ملی، حق تحصیل، حق بهداشت، حق مسکن، حق آسایش، حق پاکیزگی محیط زیست و غیره پایمال می شود. بدون تردید تجربه نقض برخی از این حقوق در کشورهای سوسیالیستی سابق، یکی از اشتباهات بزرگ احزاب حاکم در این کشورها بود، که در تضاد با نظرات مارکسیسم-لنینیسم قرار داشت. آموزش از این تجربه منفی وظیفه مبرم مبارزان واقعی در راه دموکراسی و سوسیالیسم است.

درویش پور در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن با ذکر مثالی از کشور سوئد (محل مهاجرت خویش) می گوید: «... اگر نهادهای دموکراتیک و یک جامعه مدنی قوی وجود نمی داشت، فاتحه حق اعتصاب در پیشرفته ترین مدل رفاه اجتماعی خوانده می شد» (۱۰) وی فراموش می کند که:

الف- حق اعتصاب و نهادهای دموکراتیک ازلی نبوده و خود بر اثر مبارزات سیاسی و اقتصادی توده های مردم، طی دوران تاریخی گذار و در بستر تحولات اجتماعی جامعه سوئد حاصل شده است!

ب- قصد دولت سوئد در باز پس گرفتن این حقوق، خود نمونه ای برجسته و گویا از روند رو به گسترش بازپس گرفتن و یا تلاش حکومت و طبقه حاکمه در سوئد برای بازپس گرفتن همین حق و تلاش آنها برای تغییر برنامه "دولت رفاه اجتماعی" مورد اشاره ایشان است.

روندی، که ناشی از بحرانی است، که سوسیال دموکراسی با آن روبروست.

در حقیقت پژوهشگر "نواور" چپ، کشف جدیدی نکرده است و در دیدگاه ها و بحث او نواندیشی چندانی نمی توان یافت. مقولات دموکراسی سرمایه داری توسط روشنفکران و فلاسفه اروپا در قرن هفدهم و هجدهم تحت عنوان "حقوق" انسان ارائه و بیان شد. آنها با مطلق ساختن آن مقولات، این پندار را بوجود آوردند، که گویا مبارزه در راه "حقوق طبیعی انسان" و تدوین

درویش پور ها در اشارت تئوری های تخیلی خود و در اعتقاد به تئوری های ایده آلیستی خویش (نظیر "اصالت فرد" در تحول فرهنگی) نمی توانند مبارزات توده مردم ایران را برای رسیدن به حقوق دموکراتیک خویش ببینند و به انقلاب عظیم سال ۵۷ نیز به همین اساس چشم می بندند! آنها این واقعیت را نمی بینند، که مردم ایران در قرن اخیر برای دست یافتن به یک زندگی مدنی بارها به پا خاستند و در این راه هزاران هزار کشته داده اند و انواع مشقات را متحمل شده اند. واقعیت غرور آفرین مبارزات خستگی ناپذیر زحمتکشان و روشنفکران ایران برای تحقق حقوق دموکراتیک و امکان بسط فرهنگ دموکراتیک در جامعه، باید ذهن هر پژوهشگر راستینی را به بررسی دلائل شکست این مبارزات هدایت کند، چرا در مورد "درویش پور" ها چنین نمی شود؟ زیرا آنها با نادیده انگاشتن نقش امپریالیسم جهانی، سرمایه داری وابسته به آن در داخل ایران، استعمار و ارتجاع داخلی، عملا نبود نهادهای دموکراتیک در جامعه را به گردن قربانیان عدم وجود این نهادها در جامعه می اندازند. به گردن کسانی که از جانب امپریالیسم و ایادی داخلی آن (همان ها که اکنون صفحات کیهان لندن را در اختیار "چپ دمکرات" شده می گذارند، تا خود را از زیر ضربه تاریخ بیرون بکشند و در داخل کشور نیز صفحات روزنامه اطلاعات را در اختیار امثال "بابک امیرخسروی" می گذارند، تا هر چه می خواهد دل تنگش، علیه تاریخ حزب توده ایران بنویسد) ابتدائی ترین حقوق دموکراتیکشان پایمال شده است. این تلاش برای دگرگون کردن واقعیات تا آنجا نزد "چپ دمکرات"، "چپ نو"، "چپ غیر سنتی" و... تا آنجا پیش می رود، که سخنران چپ دمکرات در کنفرانس لندن، مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران و آماج های ضد سلطه خارجی را در جنبش ملی و انقلاب ایران تعقیر کرده و آن را تجربه ای نمایشی از "تظلم خواهی شرقی ایرانی در برابر جهان غرب" (۷) ارزیابی می کند! "چپ دمکرات" و از جمله "مهرداد درویش پور" مطرح می کند، که زمان مبارزه ضد امپریالیستی به سر آمده و امروز، زمان دموکراسی است. به نظری در مقطع انقلاب بهمن ۵۷ در کل کشورهای جهان سوم و از جمله ایران گفتمان ضد امپریالیستی حاکم است، یعنی مبنای ترقی خواهی را علیه امپریالیسم بودن تلقی می کنند... ولی امروز دموکراسی گفتمان اجتماعی شده است (۸) همین تئوری و تخیل خوشبوارانه در سه مقاله اخیر اردشیر حکیمی در نشریه کار "چنان بازتاپ یافته است، که گویی افلاطون، "مدینه فاضله" را با تاکید بیشتر بر نقش نخبگان حکومتی، یکبار دیگر از آن دنیا و با استفاده از اطلاعات امروز جهانی، نوشته و با نام مستعار برای نشریه کار ارسال داشته است، تا بصورت مقاله وارده منتشر شود!

انکار نقش امپریالیسم در سرکوب مبارزات مردم ایران و ادعای به سرآمدن امکان سلطه امپریالیستی بر کشورهای مانند ایران و در ضرورت مبارزه ضد امپریالیستی، از نظر سیاسی هدف دوگانه ای را دنبال می کند. از یک طرف مقصود از این جعل تاریخی آماده کردن زمینه برای استقرار دموکراسی از نوع قابل قبول آن برای امپریالیسم بوده و از طرف دیگر خواهان ایجاد آن چنان جو سیاسی است، که در بستر آن بتواند از یاری امپریالیسم برای استقرار دموکراسی مورد نظر خویش در ایران برخوردار شود (این هدف اخیرا از جانب "قرخ نگهبان"، از رهبران سازمان فدائیان اکثریت، صریحا و به این صورت عنوان شده است: «... ما همیشه گفته ایم دولت های خارجی باید نیروهای اپوزیسیون را مورد حمایت قرار دهند. اصل موضوع حمایت آمریکا یا هر کشور خارجی از نیروهای اپوزیسیون و پشتیبانی از آن ایرادی ندارد، ایراد ما این است که چرا این پشتیبانی متوجه تقویت دموکراسی در ایران نباشد» (۹) (راه توده شماره ۳۷)

رابطه انکار نا پذیر

برخلاف ادعای "چپ دمکرات" مبنی بر عدم ارتباط بین مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه برای استوار ساختن دموکراسی، تاریخ معاصر ایران و جهان گواه بر آن است، که امپریالیسم هیچگاه از برقراری دموکراسی در کشورهایی مانند ایران حمایت نکرده است، شواهد عینی و تاریخی این ارزیابی دقیق سوسیالیسم علمی را به اثبات می رساند، که مبارزه برای دموکراسی، از مبارزه علیه سرمایه داری جهانی و امپریالیسم جهانی ناپذیر است.

درویش پور و همفکران او "چپ انقلابی" را متهم به داشتن ذهنیت کلیشه ای می کنند و اینکه با وجود ریزش دیوار برلن، بتون های ذهنی آن هنوز بر سر جایش باقی مانده است. آنها بصورت همزمان، بدون توجه به تاریخ معاصر جهان، تجربه سوسیالیستی و وضعیت کنونی کشورهای پیشرفته سرمایه داری، سوسیال دموکراسی را تبلیغ می کنند و "چپ" را به داخل این کاخ پوسیده دعوت می کنند. آنها این کاخ فرسوده را در حالی آذین بندی می کنند، که پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، فرسودگی آن بیش از گذشته آشکار

نامه ها و پیام های شما

دوست محترم و گرامی، که خواسته اید با نام "بهروز" شما را خطاب کنیم. نامه بسیار محبت آمیز شما رسید. می نویسیم محبت آمیز، زیرا از انتقاداتی که بقصد بهبود بازهم بیشتر کیفیت نشریه کرده اید، جز این نمی توانیم استنباط کنیم! امکانات خودمان را در فرصت مناسب برای تان تشریح خواهیم کرد و بی شک دست یاریتان را نیز خواهیم فشرد. درباره ضرورت مشی و سیاست روشن، با شما کاملاً موافقیم و به همین دلیل نیز نگرانی شما را درباره تناقض نویسی های نشریه "نامه مردم" تأیید می کنیم. همانگونه که در برخی شماره های راه توده، از جمله در شماره ۳۷ مشاهده کرده اید، ما نظر شما و دیگر دوستانی را که معتقد به انعکاس این تناقض ها و جلب توجه نویسندگان نشریه مذکور هستند، تأمین کرده ایم و این روش را ادامه نیز خواهیم داد. نکته جالبی را هم که شما با استناد به نوشته های شماره ۴۶۰ نشریه "نامه مردم" یاد آور شده اید، در ادامه همین نامه و با امید جلب دقت و توجه نویسندگان این نشریه، منعکس می کنیم. شاید اشاره شما به احتیاط بیش از حد از جانب ما، درست باشد، اما تجربه گذشته نشان می دهد، که کار توضیحی به صبر و حوصله ای نیازمند است، که ما اگر در گذشته کم داشته ایم، هیچ دلیلی وجود ندارد، که اکنون و در آینده هم کم داشته باشیم! توجه داشته باشید، که برخی از دوستان مشترک ما و شما، تا همین اواخر پاره ای دلنگرانی های ما را نوعی تضعیف حزب تبلیغ می کردند. ضمناً نباید فکر کرد، که به صرف نوشتن و گفتن ما، امور به مسیر واقعی خود باز می گردد. حقیقت آنست، که روند حوادث در داخل کشور درستی و یا نادرستی یک سیاست و یا مشی را باید تأیید یا رد کند. ما تصور می کنیم، که برپژه در یکسال گذشته بخشی از آنچه را ما در ارتباط با آرایش نیروها در داخل کشور، روند حوادث، تشخیص عمده و غیر عمده، برداشتن نقاب از چهره اقتصادی حکومت و... نوشتیم، امروز به برخی آگاهی های نسبی در جنبش چپ تبدیل شده است. گذشت زمان باید بتواند این آگاهی را دو چندان کند. بخاطر داشته باشید، که در ابتدای طرح مسائل مربوط به نبرد طبقاتی جاری در کشور، لزوم موضعگیری صریح درباره حوادث و رویداد ها، دفاع از حقانیت سیاست حزب در سال های پس از پیروزی انقلاب و اشاره به دلائل و ریشه های حقیقی انفعال کنونی در حزب و جنبش و... چه واکنش های عجولانه ای در برابر ما قرار گرفت. انواع اتهامات نوشته و بیش از آن، در محافل خودمانی و خصوصی بر زبان جاری شد. این دوران بسیار دشوار اکنون پشت سرمانده است، اما همه چیز پایان نیافته است، چرا که اگر غیر از این بود، باید انفعال موجود در حزب به تحرکی محسوس برای همه ما تبدیل می شد و نخستین گام ها برای وحدت درونی حزب برداشته می شد. همان اشاراتی که خود شما به دلائل عدم انتشار نشریه "دنیا" و یا "مسائل بین الملل" کرده اید (صرف نظر از محتوا و کیفیتی که داشت) باید گویای ریشه های انفعال و دلسردی موجود در حزب ما سالیته بطور عمده در مهاجر- باشد. امیدواریم در آینده بتوان و صلاح باشد که بیش از این درباره مسائلی که به آنها در بالا اشاره شد پرداخت. درباره آلترناتیو سازی نیز با نظرات انتقادی شما موافقیم و یکی از اشارات شما در این باره و در ارتباط با تحلیل و ارزیابی غلط و غیر مارکسیستی از جنبش، که تأیید و دنباله روی از تحلیل های سازمان فدائیان اکثریت نیز می باشد را در زیر می آوریم و برایتان موفقیت آرزو می کنیم:

نامه مردم و آلترناتیو دمکراتیک

نشریه "نامه مردم" در شماره ۴۶۰ خود و در مقاله "طرد حاکمیت ولایت فقیه" می نویسد: «... امروز مردم ما عملاً (۱) به این دلیل که آلترناتیو دمکراتیک (۲) و قابل قبولی را پیش رو ندارند، به مقابله مستقیم و سراسری با رژیم نمی پردازند، و گروه مردم قهرمان در انقلاب بهمن نشان دادند، که از فداکاری و از جان گذشتگی باکی ندارند و...»

درباره رفیق شاندرمنی

سوخته است کهلم. نامه شما در باره تاخیر انتشار خبر درگذشت رفیق شاندرمنی در نشریه "نامه مردم" و اشتباهات منتشره در این نشریه درباره سابقه و مسئولیت های وی در حزب توده ایران، دریافت شد. ما نیز چون شما از این بابت متأسف و متأثریم. همچنین درباره بقیه مطالبی که شما به آن اشاره کرده و

قوانین منتج از آن، همه معضلات اجتماعی انسان را حل کرده و بشر برای همیشه از شر این معضلات خلاص شده و به سوی خوشبختی گام برخواهد داشت. در حالیکه تجربه بشریت، از همان زمان تاکنون، نادرست بودن این پندارها را بارها، نه تنها شاهد بوده، بلکه خود آنرا تجربه کرده است. (همان تخیل خامی که آردشیر حکیمی با برگرفتن آنها از نوشته های تئوریستین های معاصر سرمایه داری به قصد تلوین مبانی "چپ" پسند دمکراسی در سه شماره نشریه "کار" مقابل چشم و ذهن خوانندگان "چپ" این نشریه قرار داده است.)

تئوری اجتماعی شدن سیاست بر اثر گسترش روز افزون دمکراسی و پیدایش جامعه مدنی نیز، که توسط امثال "درویش پور" ها با امید رد نظریه مارکس در یورش به ماشین دولتی سرمایه داری مطرح می شود، در حقیقت بحث بسیار کهنه و نخ نمائی است. این نظریه توسط "پدر" سوسیال دمکراسی معاصر، "آدوارد برنشتین"، در پایان قرن گذشته فرمولبندی شد. او ادعا می کرد، که روند انعطاف پذیری دولت دمکراتیک مدرن، ویژگی طبقاتی آن را از میان برده است. امثال "درویش پور" ها، که به تقلید از وی نظراتی مشابه را مطرح می کنند، این حقیقت بسیار ساده را فراموش می کنند، که «... رژیم سیاسی عبارتست از مجموعه اسلوب ها و شیوه های اجرای دیکتاتوری طبقه حاکم در شرایط مشخص تاریخی» (زنده یدل امیر نیک آئین- ماتریالیسم تاریخی).

بلون تردید، محترم شمردن اصول دمکراتیک و مراعات آزادی ها شرایط مساعدی را برای بالا بردن سطح مبارزه فراهم خواهد آورد و به همین دلیل نیز باید برای آن مبارزه کرد، حتی در چارچوب بورژوازی و سرمایه داری آن، اما این مبارزه نباید برای یک لحظه ما را از مبارزه در راه آرمان های والا تر انسانی غافل کند. "چپ" اگر از این مبارزه غافل شود، جایگاه خود را در مبارزات عمیق و دگرگون ساز اجتماعی، بعنوان پیشاهنگ و پیشگام این مبارزات ترک کرده است، و این ممکن نیست، مگر پایبندی بر مبانی تئوری علمی و دوری گزیندن از همان چاله هایی که امثال "درویش پور" ها در برابر چپ می کنند و "چپ" خلع سلاح شده و فاقد اینتولوزی را همانقدر تشویق به پریدن در این چاله می کنند، که به "چپ" استوار بر سر ایسان و اعتقاد اینتولوزیک خود ناسزا می گویند، تا از سر راه - بیراهه - کنار برود و مانع این سقوط آزاد نشود!

به نظر نگارنده، باید خطاب به همه همراهان کاروانی که به این راه می رود، گفت، اگر اهل مبارزه برای دمکراسی و آزادی هستید، چرا همین امروز و در همین لحظه نباید برای رسیدن به این هدف با جنبش آزادیخواهی در داخل کشور و براساس واقعیات کنونی جامعه ایران (نه متکی به تحلیل جامعه سوند) همراه شد؟ خشت اول را برای بنا کردن معبد آزادی از همان خاک خشک و آب ندیده مناطق کویری ایران و حاشیه آن باید برگرفت، که از سر صداقت باید گفت نانی به عدالت، اگر بین ساکنانش تقسیم شود، بنزد دمکراسی و آزادی پاشیده شده است!

«... درک دیالکتیکی اهمیت و نقش مبارزه به خاطر دمکراسی برای استقرار رژیم سیاسی مساعدتر، کاملاً ضروری است، ولی داشتن دورنمای روشن نبرد و راه و هدف نهائی نیز کاملاً ضروری است» (بازهم، زنده یدل امیر نیک آئین و بازهم ماتریالیسم تاریخی).

نقل قولهای ۱ تا ۱۰ همگی از سخنرانی "مهرداد درویش پور" در کنفرانس ۲۰۰۰ لندن است، که در نشریه "پهوند" از انتشارات انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی- بریتیش کلمبیا- کانادا به چاپ رسیده است.

بقیه نامه ها و پیام های شما (از ص ۳۹)

باشند و در هر زمینه ای سوال کنند و خود را مالک حزبی و مدافع حزبی بدانند، که داوطلبانه به آن پیوسته اند، بسیاری از موانع از سر راه برداشته می شود. عضویت در حزب توده ایران داوطلبانه بوده، هست و خواهد بود. حزب اداره نیست، که کسی را استخدام، باز خرید، یازنشسته و یا اخراج کنند. خانه حزب متعلق به همه اعضا و علاقمندان به آنست. بنابراین، ما نه تنها شما و دوستان آن دیار را تشویق به حضور در مجامع و مجالس حزبی می کنیم، بلکه به دیگران نیز در هر کجا که هستند همین توصیه را می کنیم. درباره باز تکثیر مجلوه کتاب شعر اخیر سیاوش کسرانی موافقیم. در هفته های اخیر دوستان دیگری نیز از ما سراغ این دفتر شعر را گرفته اند. متأسفانه برای ما امکان ارسال و توزیع آن وجود ندارد، اما تقاضاها را به خود ایشان اطلاع خواهیم داد، تا راساً اقدام کنند. برقراری شب شعر و یا سخنرانی و سفر به کشورها نیز به خود ایشان مربوط است، اما در هر محل که ما امکاناتی داشته باشیم، قطعاً دریغ نخواهیم کرد. از درج و یا ارسال آدرس و شماره تلفن سیاوش کسرانی نیز معذوریم، اما نامه های دریافتی را برای ایشان ارسال خواهیم داشت. به همه دوستان ما در کانادا سلام برسانید و اطلاع دهید، که مقالات و ترجمه های دریافتی، همانگونه که تاکنون عمل شده، به ترتیب منتشر خواهد شد دست همگی را می فشاریم.

اگر این ملاحظات در میان نباشد، با تأیید همان نکته‌ای که شما در نامه خود بدان اشاره کرده‌اید، خبر دریافت این کمک‌ها را بیهوده اعلام می‌داشتیم.

استکھلم- دوست عزیز امید، نامه کوتاه شما درباره نحوه ارتباط رسید. با توجه به اینکه از شهر استکھلم دو ارتباط با نام مستعار "امید" وجود دارد، تقاضا داریم در صورت امکان نام مستعار دیگری را در اختیار ما بگذارید. درباره ارتباط نیز هر گونه که خود صلاح می‌دانید، عمل کنید، تا شاید در آینده راه حل مستقیم‌تری پیدا شود. از دریافت مطالب شما خوشحالیم و - همانگونه که تاکنون عمل شده - در نشریه از آنها استفاده می‌کنیم. دستتان را می‌فشاریم.

آلمان

کالسروهه- دوست محترمی که مبلغ صد مارک آلمان تبریر پستی برای ما ارسال داشته‌اید، از محبت و علاقه شما نسبت به تأمین بخشی از هزینه نشریه "راه توده" کمال تشکر را داریم. اگر برای ما مشخص کرده‌بودید، که اعلام خبر دریافت تبریرهای ارسالی شما با ذکر نام و یا نام مستعار مورد نظر شما، بی‌اشکال است، قطعاً چنین می‌کردیم. لطفاً اگر نظر خواستی در این زمینه دارید، اطلاع دهید. از اینکه تصریح کرده‌اید باز هم ما را یاری مالی خواهید کرد، خرسندیم.

*... دوست محترم "۶۶۵" نامه محبت آمیز شما با این مضمون دریافت شد: ... از محتوای نشریه نیز حداکثر استفاده می‌شود. امیدوارم در این راه باز هم به موفقیت بیشتری نائل شوید. اتفاقاً من هم مثل شما به نظم توزیع و مرتب "راه توده" علاقه دارم و با پیشنهاد شما موافقت دارم... همانگونه که خواسته‌اید، از این پس نشریه به آدرس شخصی شما ارسال خواهد شد. از بابت کمک مالی ارسالی شما (۱۵۰ مارک) سپاسگزاریم و تصریح می‌کنیم، که چک ۳۰۰ مارکی سابق شما نیز - همانطور که شما نیز در نامه خود بر آن تأکید داشتید - پس از پرداخت گم‌کننده چک، به نام شما ثبت شد. بنابراین نیازی به ارسال فتوکی آن چک نیست. دست شما را به گرمی فشرد و برایتان بهترین آرزوها را داریم.

در پاسخ به نشریه مهرگان

کلن- دوست محترم آلف... پیام شما همراه با مجله مهرگان رسید. از ما خواسته بودید، تا پاسخی به تحریف‌های تاریخی مجله مهرگان بنویسیم، که در شماره مهر ماه این نشریه به چاپ رسیده است. همانگونه که خود شما پیش از ما تجربه و آگاهی دارید، تشدید توده‌ای ستیزی پیوسته با حضور فعال یا غیر فعال حزب توده ایران (خارج یا داخل کشور) و همچنین رشد جنبش توده‌ای ارتباط داشته است. هیچکس در طیف روبروی جنبش، بیهوده به یاد حزب توده ایران و تاریخ آن نمی‌افتد و پول صرف ضد تبلیغ نمی‌کند، بویژه که آن حضرات اهل معامله و بازاری و نان را به نرخ روز می‌خورند! اما در باره مجله مهرگان و آن مقاله که شما برای ما ارسال داشته‌اید: مجله مهرگان را بصورت منظم برای راه توده ارسال می‌دارند و ما نیز پس از خواندن مقاله مورد نظر شما، پاسخی را در این ارتباط در شماره ۳۸ راه توده و در صفحه ۱۶ آن، با عنوان "باز هم توده‌ای ستیزی" منتشر ساختیم. ما در این پاسخ اتفاقاً اشاره به نامه‌ای تاریخی کردیم، که از زندیاد "علامه دهخدا" به یادگار باقی مانده است و در همان شماره همراه "مهرگان" انتشار یافته بود. همان نامه دهخدا همه حقیقت را در خود دارد و "درخانه اگر کسی است" یک حرف بس است.

مراسم یادبود زندیاد "اکبر شاندرمنی"

برلن- از سوی چند تن از هواداران و علاقمندان حزب توده ایران، که در مراسم بزرگداشت زندیاد اکبر شاندرمنی در شهر برلن حضور داشته‌اند، پیام و نامه دریافت داشته‌ایم. در این نامه‌ها و پیام‌ها سؤالاتی درباره استعفای نامه اکبر شاندرمنی از عضویت در هیأت سیاسی وقت حزب (پس از کنفرانس ملی) با ما در میان گذاشته شده است. این سؤالات گویا براساس ادعاهای "بابک امیرخسروی"، رهبر حزب دمکراتیک مردم ایران که در مراسم یادبود اکبر شاندرمنی در برلن شرکت داشته و سخنرانی نیز کرده، مطرح شده است. این دوستان در نامه خود، ضمن اشاره به مراسم یادبود و سخنان توده‌ای ستیزانه بابک امیرخسروی، که با اعتراض تنی چند از حاضران در جلسه نیز روبرو شده است، به نقل از سخنان امیرخسروی نوشته‌اند، که ایشان اشاره به نامه‌هایی کرده است، که از زندیاد شاندرمنی در اختیار دارد و حتی بخش‌هایی از یک یا دو نامه وی را نیز قرائت کرده است.

اطلاعات دقیق خود را برای انتشار و تصحیح آنچه در نشریه "نامه مردم" منتشر می‌شود، در اختیار ما گذاشته‌اید، سپاسگزاریم. ما هم مانند شما از آن بیم داریم، که این اطلاعات نادرست و نادقیق، به عنوان یادنامه شهدا و قهرمانان حزب توده ایران انتشار یابد، که در آن صورت تصحیح و توضیح لازم بسیار دشوارتر خواهد شد. دو قسمت از نامه اخیر شما را برای اطلاع دیگران در زیر می‌آوریم:

*... برای مثال، اگر کسی عضو حزب توده ایران نبوده و در جریان رویدادهای پس از بازگشت رهبران حزب از مهاجرت و مسائل تشکیلاتی حزبی قرار نگرفته باشد، قاعدتاً با خواندن خبر درگذشت رفیق شاندرمنی در نشریه "نامه مردم" به این نتیجه می‌رسد، که وی زمانی عضو حزب توده ایران بوده، آخرین مسئولیت حزبی‌اش سرپرستی کمیته ایالتی مازندران بوده و عضویت مشاور کمیته مرکزی نیز بالاترین سمت حزبی وی بوده است. نویسنده یادش رفته، که در صفحات شمالی ایران و در کنار دریای خزر دو استان گیلان و مازندران و یک فرمانداری کل بنام گنبد و گرگان قرار دارد. رفیق شاندرمنی مسئول کمیته ایالتی گیلان (زادگاهش) بود و نه مسئول کمیته ایالتی مازندران! مسئولین کمیته ایالتی مازندران دو رفیق دیگر بودند، که هنوز در قید حیاتند و در مهاجرت! نویسنده نامه مردم فراموش می‌کند، که رفیق شاندرمنی در آستانه پیروزی انقلاب و در پلنوم ۱۴ به عضویت اصلی کمیته مرکزی حزب برگزیده شد و در کنفرانس ملی حزب نیز عضو هیأت سیاسی حزب شد. شاید هدف، گریز از برخی اشارات ناگزیر به پاره‌ای اختلاف نظرات وی با رهبری وقت حزب در مهاجرت اخیر بر سر شیوه اداره حزب بوده باشد. اگر چنین باشد، که ظاهراً هست، نباید نگران انگیزه‌ها و دانسته‌های ناقص افرادی، که می‌خواهند یادنامه شهدای حزب را تلویح کنند، بود؟ نمونه دیگری را برایتان ذکر می‌کنم:

* اخیر "نامه مردم" در مطلبی پیرامون افسران میهن پرست توده‌ای و شرکت آنان در جنگ میهنی، در کنار فرماندهان ارتش در رهبری عملیات جنگی، نامی هم از سرهنگ افغانی برد. در ارتش رسم بر اینست، که به شهدا پس از شهادت یک درجه ترفیع می‌دهند و ارج و منزلت آنان را بالا می‌برند، اما نشینده‌ام، که پست سازمانی این شهدا را در خبر شهادتشان، از آنها بگیرند! منظور نویسنده نامه مردم، حتماً از سرهنگ افغانی، سرهنگ ابوالقاسم افغانی است، که هر کس دفاعیات او را در دادگاه نظامی خوانده و یا به یاد داشته باشد، می‌داند، که وی چگونه از خود و شرافتش دفاع کرد. او در پاسخ به دادستان دادگاه (ریشه‌ری)، که وی را متهم به خیانت به مردم کرد، گفت: «من زمانی که رئیس شهربانی در دوران انقلاب بودم و مردم مجسمه شاه را پائین می‌آوردند، حتی دستور یک تیر هوانی هم ندادم...» سرهنگ افغانی تا پیش از دستگیری در اداره گلرنامه تهران کار می‌کرد، نه در ستاد ارتش و فرماندهی جنگ (برخلاف نوشته "نامه مردم")... گویی نویسنده آن مطلب نیست افراد را مقابل خود قرار داده و به ترتیب حروف الفبا، افرادی را در ارتباط با موضوع جنگ پشت سرهم ردیف کرده است!

دوستان افغانی

برای اطلاع آن دوستان محترم افغان، که برخی سؤالات را در ارتباط با حوادث و رویدادهای کشور خود با ما در میان گذاشته‌اند، می‌نویسیم، که برخی از این نامه‌ها را ما در اختیار برخی مسئولین حزبی- دولتی سابق افغانستان قرار داده‌ایم و آنها وعده داده‌اند، که بزودی اطلاعات روشن‌گرانه‌ای را در اختیار ما خواهند گذاشت. ضمناً در همین شماره راه توده، نیز بخش‌هایی از مقاله تحلیلی مشروحی، که توسط یکی از افغان‌های علاقمند به نشریه "راه توده" تهیه و در اختیار ما قرار گرفته، منتشر شده است. امیدواریم دوستان افغانی ما نیز مانند دیگر خوانندگان "راه توده" از مطالب مندرج در این مقاله در جهت یافتن پاسخ به برخی سؤالات خود استفاده کنند. دست همه این دوستان را می‌فشاریم و برای میهنشان صلح و سرفرازی آرزو می‌کنیم.

کمک‌های مالی دریافتی

سوئد- استکھلم- دوست بسیار عزیز "امید"، کمک‌های مالی مستمر و ماهانه شما (از جمله در سه ماه گذشته و هر ماه به مبلغ ۱۰۰۰ کرون) دریافت می‌شود. بسیار سپاسگزاریم. در نامه خود ذکر کرده‌اید، که اعلام خبر کمک‌های مالی می‌تواند مشوق دیگران به این کار باشد. ما هم چون شما نسبت به این هست، امیدواریم. ضمناً بخاطر داشته باشید، که ما براساس خواست و ملاحظات برخی علاقمندان راه توده از درج خبر دریافت کمک‌های مالی آنها به نشریه معذوریم.

که هنوز توده‌ای‌ها از نظر نویسنده نامه "رفقا" بودند و حزب دموکراتیک هنوز شکل نگرفته بود!

امینواریم دوستانی که برای ما نامه نوشته و خواهان تلقیق یادنامه زنده یاد اکبرشاندرومی شده بودند، پاسخ مستند خویش را دریافت داشته و سواستفاده کنندگان را شناخته باشند!

اَسَن- دوست عزیز "ف.س" قبض رسیده بانگی، که براساس آن ۶۰ مزارک به حساب راه توده واریز کرده بودید، دریافت شد. از اینکه ماهانه مبلغ ۲۰ مزارک بطور منظم به حساب نشریه واریز می‌کنید سپاسگزاریم. امینواریم دوستان و دیگرعلاقتمندان به سرنوشت "راه توده" نیز با همین حساسیت و علاقه با موضوع بسیار مهم تامین هزینه انتشار نشریه برخورد کنند. درباره توزیع نشریه در شهر دورتوند و برخی گلايه‌های خوانندگان نشریه در آن شهر، مبنی برعدم دریافت نشریه، ما یکباردیگر هم توضیح داده‌ایم و بازهم آنرا تکرار می‌کنیم: برای ما امکان توزیع رایگان نشریه وجود ندارد و اصولاً اعتقاد نداریم، کسانی که علاقمند به دریافت مجانی نشریات هستند، علاقه‌ای هم به مطالب مندرج در آن‌ها داشته باشند. ما برای یک دوره کوتاه و در ابتدای کار انتشار نشریه چنین عمل کردیم، زیرا در ابتدای کار و برای آشنائی به محتوای آن چنین عملی را ضروری می‌دانستیم، اما اکنون که بیش از سه سال از انتشار نشریه می‌گذرد، دیگر چنین ضرورتی وجود ندارد و "راه توده" خوانندگان علاقمند خود را یافته است و بر تعداد این نوع علاقمندان روز به روز افزوده هم می‌شود. تلاش ما برای فروش نشریه در این شهر نیز همچنان با اشکال روبه‌روست، زیرا فروشگاه‌های ایرانی در این شهر (به هر دلیل، و از جمله معاملات تجاری با ایران و یا ملاحظه مشتری‌های مشروطه‌خواه شده، اما ضد چپ باقی مانده آنها!)، از قبول فروش نشریه خودداری می‌کنند. هر گاه این مشکل حل شد، نشریه در شهر دورتوند هم برای فروش عرضه خواهد شد. تا این زمان آن‌ها که علاقمند به دریافت نشریه هستند، می‌توانند بطور مستقیم آنرا آئونه شوند، که تعدادی نیز تاکنون شده‌اند. نزدیک‌ترین شهرها برای خرید نشریه برای علاقمندان این نشریه در دورتوند نیز فعلاً دو شهر "اَسَن" و "مونستر" است. ما این توضیح نسبتاً مشروح را به آن دلیل در پاسخ به نامه شما نوشتیم، که پاسخ به چند پیام تلفنی و نامه دریافتی در این زمینه را نیز داده باشیم. موفق و موید باشید.

فرانسه-پاریس- با توجه به اعتصابات اخیر در فرانسه، ما نمی‌دانیم، که وضع توزیع نشریه در این شهر چگونه است و به همین دلیل از پاسخ به برخی نامه‌های دریافتی، مبنی بر توزیع نامرتب نشریه در این شهر معذوریم!

اشتراسبورگ- دوست عزیز "خسرو" نامه ۲۰ نوامبر شما دریافت شد. از اینکه نشریه بصورت مرتب از پاریس برای شما پست می‌شود، خوشحالم و امینواریم پست فرانسه و مشکلات ناشی از اعتصابات و دقت‌های دوران اخیر پلیس (بدلیل بالا گرفتن موج بپ گذاری‌ها) نیز حل شود و نشریه بوقت رسیده و توزیع شود. لطفاً اگر مقبول است، رسید بانکی پول واریز شده به حساب "راه توده" را برای ما ارسال دارید. ما نیز دریافت آنرا به شما اطلاع خواهیم داد. دو آدرسی را که در اختیار ما گذاشته‌اید، برای اقدام ممکن در اختیار دوستان محلی قرار دادیم. از محبتی که برای ارسال این آدرس‌ها مهلول داشته و وقتی که در این باره صرف کرده‌اید، سپاسگزاریم و دستتان را می‌فشاریم.

آمریکا- لس آنجلس- دوست عزیز "ش.م" نوارها، نامه‌ها و اخبار شما بی‌وقته می‌رسد و ما را یاری می‌کند. امینواریم از همه آنها بتدریج بتوانیم استفاده کنیم. در همین شماره نیز بخشی از تلاش خبری شما منعکس است. ما هم برای دیدار شما هفته شماری می‌کنیم.

نیویورک- دوست عزیز "راد" احتمالاً وقتی شما در راه سفر به اروپا هستید، این شماره نشریه نیز در راه امریکاست. درباره همه مسائل فی‌مابین بزودی ملاقات فراهم خواهد شد و به گفتگو خواهیم نشست. دعوتنامه‌های مربوط به کانون نیز از طریق فاکس دریافت شد. بر سر نوع شرکت در آن حضوری گفتگو خواهیم کرد و تفاهم حاصله را به اداره کنندگان محترم آن کانون اطلاع خواهیم داد. ما برای شرکت درهر مجمع حزبی و مراسم حزبی از هیچ فرصتی چشم پوشی نخواهیم کرد و قطعاً با نظر شما برای حضور درهر مراسمی در این زمینه موافقم و حتی تاکید می‌کنیم، که دیگران را نیز تشویق به شرکت در این جلسات بکنید. ترک سنگر، یاس و خانه نشینی در سال‌های اخیر موجب شد، تا خون بسیار از بدن حزب ما در مهاجرت برود. حل بسیاری از مشکلات در گرو همین حضور و داشتن مستمر است. همه اگر حضور داشته (بقیه در ص ۳۷)

ابتدا از چند توضیح شروع کنیم، که بنظر ما بسیار ضروری است. ۱- نامه نگاری افراد با یکدیگر هرگز دلیل وابستگی فکری و سازمانی آنها با یکدیگر نیست؛ ۲- بابک امیرخسروی در اعتراض به همین شیوه‌ها و با ادعای اعتراض به پرونده سازی و... با حزب توده ایران خدا حافظی کرد و حزب دیگری را پایه گذاری کرد، که گویا قرار نبود در آن برای کسی پرونده سازی کنند. بنابراین یا ایشان با آنچه از گذشته‌های بسیار دور گویا نزد حزب توده ایران آموخته‌اند، هنوز الفت دارند و یا هنگام مخالفت خوانی‌ها، دعوا نه بر سر این شیوه و ادعای مخالفت به آنها، بلکه بر سر چیز دیگری بوده است، که دردیدگاه‌های سیاسی-اقتصادی و ایدئولوژیک ایشان متجلی است؛ ۳- هویت مستقل همه احزاب و سازمان‌های سیاسی، پیوسته هموار کننده مناسبات منطقی و اصولی ما بین احزاب و سازمان‌ها می‌تواند باشد.

"راه توده" در تمام طول انتشار دوره دوم این نشریه، با در نظر داشت همین اصل با حزب دموکراتیک مردم ایران، بعنوان یک حزب مستقل سیاسی روبرو شده است. ما علاقمند بودیم و هستیم، که حزب مذکور چنین هویتی را کسب کند، اما روش مستمر ارکان مرکزی این حزب، "راه آزادی" و سخنان رهبران شناخته شده آن در مجامع و محافل گوناگون نشانگر ناامیدی آنها برای دستیابی به چنین هویتی است و به همین دلیل، آنها همچنان تصور "توده‌ای ستیزی" را گرم نگان می‌دارند، تا توجه دیگران مورد نظرشان را جلب کنند. مطالب مشتمل کننده اخیر "راه آزادی" برای جاسوس بگیری در حزب توده ایران، به قلم "آذرنور" و یا مطالبی که به قلم بابک امیرخسروی در اطلاعات چاپ تهران منتشر می‌شود، همگی حکایت از این واقعیت دارد.

ما در دوران اخیر و در ارتباط با مطالبی که در روزنامه اطلاعات چاپ تهران منتشر می‌شود، نامه‌های مستند و قابل تاملی را دریافت داشته‌ایم، که نویسندگان آنها با حزب توده ایران، تاریخ آن، نفوذ گنونی آن در داخل کشور و... بخوبی آشنائی دارند. حتی در میان این نامه‌ها، مطالبی یافت می‌شود، که مربوط به ارزیابی توده‌ای‌های از زندان آزاد شده، درباره نقش بابک امیرخسروی و حزب دموکراتیک مردم ایران از بدو تاسیس تاکنون است. در همین نامه‌ها، تاکید شده است، که انتشار مطالب امیرخسروی در روزنامه اطلاعات، نه تنها هیچ نوع عکس العمل مثبتی را همراه نداشته، بلکه همه آشنایان به این نوع ترفندهای وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی، آنرا یک بازی حساب شده تحلیل کرده‌اند، که هدف آن تضعیف روحیه توده‌ای‌ها در داخل کشور و ادامه ستیز با حزب توده ایران به قلم توده‌ای‌های سابق است، همان شیوه‌ای، که ساواک شاهنشاهی با بهره گیری از امثال "جعفریان"‌ها بکار می‌گرفت.

و اما درباره استعفانامه "اکبرشاندرومی" و ادعاهای بابک امیرخسروی در این مراسم، که با اصطلاحات و صفات ناشایست و غیر مودبانه (که هم در جریان سخنرانی و هم در پایان آن با اعتراض برخی حاضران در جلسه و حتی ترتیب دهندگان این مراسم در پایان آن روبرو شد) ما بهترین سند را همان اصل نامه زنده یاد اکبرشاندرومی می‌دانیم، که اتفاقاً توسط بابک امیرخسروی منتشر شده و یک نسخه از آنرا ما نیز در اختیار داریم. چند خط از استعفانامه و مقدمه‌ای که بابک امیرخسروی بر آن افزوده، خود بهترین گواه استقلال عمل و اندیشه اکبرشاندرومی است. او نیازی نداشت، تا برای کسب هویت پشت سنگر حزب دموکراتیک مردم ایران قرار گیرد، اگر حزب مذکور برای این منظور به سنگر خاموش شاندرومی نیازمند است، خود داند و امید بستگان به این حزب، زیرا نه از ما که زنده‌ایم کاری در این زمینه برای حزب مذکور بر می‌آید و نه از اکبرشاندرومی، که بی اعتناء به فزونی‌اش اتحاد شوروی و یا ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، سرفراز و استوار برعهد و پیمان دیرین خویش، چهره در نقاب خاک کشید!

زنده یاد اکبر شاندرومی در پایان نامه خود خطاب به هیات سیاسی می‌نویسد: «رفقا، نوشته‌ای از بیان دلایل استعفایم از هیات سیاسی، که در جلسه ۳۱ مرداد ۱۳۶۵ ایراد شد، در ۱۰ صفحه برای ضبط در اسناد جلسه مذکور به پیوست است. لطفاً این متن را برای اطلاع در اختیار اعضا، اصلی و مشاور کمیته مرکزی بگذارید. این خواستی است براساس حق حزبی من و وظیفه شما...»

بابک امیرخسروی در تاریخ آبان ۱۳۶۵ و در مقدمه خویش براستعفانامه اکبر شاندرومی می‌نویسد: «...رفیق شاندرومی در نامه خود از من خواسته‌اند، که استعفانامه ایشان را به اطلاع آن عده از اعضای کمیته مرکزی، که صلاح می‌دانم برسانم و از رساندن آن به دست کسانی از کمیته مرکزی، که ممکنست از این نامه سوءاستفاده کنند خودداری کنم. با عرض معذرت از ایشان، دریغ آمد، که توده‌های حزبی از این افشاگری‌ها که در این نامه صورت گرفته، بی‌خبر بمانند. لذا با مسئولیت خود نامه رفیق شاندرومی را در اختیار رفقای توده‌ای می‌گذارم...» (البته این نامه مربوط به زمانی است،

"نامه مردم" چرا تفرقه و جدائی را تبلیغ می کند؟

نشریه "نامه مردم" در شماره ۴۶۸ خود طی مطلبی در دو صفحه مطالبی را در ارتباط با "راه توده" منتشر ساخته است. این مطلب عنوان "یک سؤال و پاسخ ما" را دارد. پس از انتشار این مطلب، بارها و با تعجب و تأثر از ما سؤال شده است، که این نوشته و اصولاً این نوع موضعگیری ها با چه هدف و انگیزه ای در "نامه مردم" اتخاذ می شود؟

ما نیز این مطلب را به دقت خوانده و باهمین دقت نیز دریافتیم، که نویسندگان مطلب، با اهداف مشخص و توهماتی معین مبادرت به تنظیم مقاله مورد بحث کرده است. توهمات، عمدتاً مربوط به کم اطلاعی از اوضاع داخل کشور و روندهای بی وقته متحول و در حال تغییر جامعه است و اهداف و انگیزه ها نیز پیش از آنکه منافع عالی حزب توده ایران و دفاع از حزب را در نظر داشته باشد، در پی توجیه برخی اعمال تشکیلاتی در حزب توده ایران، در دوران اخیر و برخی حضور و غیبت ها در محافل و مجالسی است، که ما به موقع خود بدان اعتراض کرده و نسبت به ادامه خوش باوری ها در این زمینه هشدار داده ایم. خوش باوری هایی که یک سر آن، باز می گردد به تحلیل "نامه مردم" از اوضاع ایران، موقعیت اپوزیسیون جمهوری اسلامی - بویژه جناح راست آن، آرایش طبقاتی در جامعه و سرانجام، نقش و موقعیت نیروهای سیاسی-مذهبی.

اما سؤالی که بدستی هم مطرح است و در این مدت با ما نیز در میان گذاشته شده، اینست: با وجود آنکه "راه توده" در دوران اخیر، دوستانه ترین و رفیقانه ترین برخورد را با نشریه "نامه مردم" و نویسندگان آن داشته و پیوسته بر ضرورت وحدت درونی حزب توده ایران تأکید کرده است، چرا این موضعگیری خصمانه و غیر مسئولانه توسط "نامه مردم" علیه "راه توده" صورت گرفته است؟

بنظر ما، اتفاقاً گویا همین سیاست رفیقانه "راه توده" موجب برآفتگی "نامه مردم" و آن موضعگیری خصمانه شده است. از آنجا که این شماره "نامه مردم" در آستانه تشکیل جلسه کمیته مرکزی برآمده از کنگره سوم منتشر شده است (۲۳ تا ۲۵ آذر ۱۳۷۴) به آسانی می توان حدس زد، که هدف از انتشار آن، نوعی موضعگیری قبلی و پیشگیرانه بوده است، تا مانع طرح ضرورت وحدت درونی حزب و تأیید نقطه نظرات "راه توده"، هم در عرصه سیاسی و هم در عرصه تشکیلاتی در این جلسه بشود.

البته علیرغم همه این تدابیر، از لغو تصمیم جلسه گذشته پیرامون قرار تعلیق چند تن از اعضای کمیته مرکزی (منتخب کنگره سوم) خوشحالیم و از نقش "راه توده" در جلوگیری از شیوه "مرور زمان"، که می توانست به اخراج این عده نیز ختم شود، دفاع حزبی می کنیم!

ده ها عضو کمیته مرکزی و کادر حزبی در سال های اخیر قربانی همین شیوه شدند و بخشی از هویت "راه توده" همین مقاومت در برابر شیوه های مشابه است. شیوه هایی که در سال های گذشته خون بسیار از حزب ما گرفته است. روح و نگرش حاکم بر مقاله مورد بحث در نشریه "نامه مردم"، آینده ایست تمام نما از این شیوه تفکر و عمل، که نیازمند هیچ توضیح و تفسیری نیست. کافی است آنرا با دقت و با تأمل و تعمیق روی صفات، پیشداوری ها، اتهامات، قلب حقایق و... مطالعه کرد.

همچنین ما خوشحالیم که برخی واقع بینی ها - در چارچوب نظرات "راه توده" در ارتباط با اوضاع واقعی ایران - اخیراً، گهگاه در "نامه مردم" مطرح می شود. (نمونه های مورد نظر در مقایسه با نظرات راه توده منتشر خواهیم کرد).

البته از اینکه در جلسه اخیر نیز برخی شرکت کنندگان توانستند حرف های خود را، اگر چه با حفظ پاره ای ملاحظات، مطرح کنند، و از نزدیک بودن نظرانشان با نظرات "راه توده" به خود هراس راه ندهند، نیز خوشحالیم! علیرغم همه این خوشحالی ها، چاره ای نمی بینیم، جز آنکه به ادامه منطقی و اساسنامه ای این تصمیمات و نگرش ها با احتیاط برخورد کنیم، چرا که هنوز امثال نویسندگان اخیر مقاله "سؤال و پاسخ های ما" همچنان بر دیدگاه ها و نظرات تشکیلاتی-سیاسی گذشته خود پای می نهند و می خواهند آنرا به دیگران نیز تحمیل کنند.

ما امینواریم حرکت در چارچوب وحدت درونی حزب، با گام های استوارتر و در جهت تعمیق و تحکیم آن ادامه یابد و به سهم خود نیز به این روند کمک خواهیم کرد، اما این بدان معنی نیست، که به اتهامات ذهنی، سیاسی و بینشی نویسندگان "نامه مردم" تیردازیم، نه با نویسندگان، که با نگرش ها و شیوه ها! بنظر ما این اتهامات، در چارچوب تحلیل اوضاع ایران باید برطرف شود و ما نیز در حد توان و امکان خویش بدان ها، بعنوان سؤالات "جنبش"، پاسخ خواهیم گفت. سؤالات سیاسی-تحلیلی زیادی هنوز در حزب توده ایران بی پاسخ مانده است، که باید با شرکت همه توده ای ها برای آنها پاسخ پیدا شود.

بسیار خرسند می شدیم - همانگونه که بارها اعلام داشته ایم، اگر این نوع اتهامات، سؤالات و بحث ها، در مجامع و جلسات وسیع و با شرکت همه توده ای ها و علاقمندان برگزار می شد، اما علیرغم همه تلاش های ما در این جهت، گویا دست هایی که مطالبی از نوع مقاله اخیر را در "نامه مردم" می نویسند، حرکت در سایه و شلیک از تاریکی را به بحث و گفتگوی رفیقانه، بمنظور دستیابی به وحدت تشکیلاتی حزب بر پایه درک و تحلیل مشترک سیاسی-ایدئولوژیک، ترجیح می دهند!

ما سیاست اصولی خود را دنبال خواهیم کرد و یقین داریم، آنها که از اصول پیروی می کنند و از موضع حزبی و صداقت مبارزاتی حرکت می کنند، سرانجام - علیرغم همه مقاومت برخی انگشت شماران - این مشی را تأیید کرده و به دفاع از آن خواهند برخاست.

راه توده ۲۶ آذر ۱۳۷۵

شماره مهر ماه مجله "چپستا"، که در داخل کشور و به همت پرویز شهریاری منتشر می شود، دو شعر تازه از "محمد خلیلی" و "محمد سیاح زاده" را همراه دارد. شعر زیبای محمد خلیلی را با نام "مهرگان" در این شماره می خوانید و شعر "محمد سیاح زاده" را در شماره آینده خواهید خواند.

مهرگان

شاخه کساندی تا

چکاد زمستانی

و خوشه زارانت خوشید؛

اکنون

در کجای این همه تاریخ

چهره به خواب می شویی؟

*

اینجا

کندوها

صدای تنهائی را خالی اند

و سال ها

از پی هم می سوزند.

دیگر

نیمه شب

از جاده گذشته است

چه وقت بر نگاهم خنده آلاله می کاری؟

شاخه های گل سوری را

کنار راحت می چینم،

یک ستاره می آویزم

به کهکشان شکیبائی

و می خوانم

قامت بلندت را.

*

دیگر چه

مهرگان؟

*

مخمل خیال را

برفلات قلبم می گسترم

به خاطر تاول انگشتانت

به خاطر زخم آوازه های.

*

از سوخته زاران مهتاب

رونیدی

Rahe Tudeh No. 43

Dezember 1995

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430,

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۵-۳۲۰-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) برای ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.